

مجموعهٔ اطلاعیه‌های منتشره

در سایتهای اینترنتی

به وسیلهٔ

کارگران خواهان نابودی کالای ویژه به نام نیروی کار

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۵	محاكمة طبقه کارگر باید به محاكمة تمام طبقات دیگر تبدیل شود!
۱۴	چرا سایت‌های اینترنتی اپوزیسیون چپ، اطلاعیه ما را منعکس نکردند؟ چه حرکتی پشت اختلافات و نسخه‌پیچی‌های کوهستانی‌ها و اکبری‌ها برای "توده‌های کارگر" (مزدوران مزدی، مزدوران معترض و کارگران رادیکال) نهفته است؟! ۲۳
۶۹	شرکت واحد، نیروی کار، برکناری فرد اسانلو (همراه با اسناد)
۹۷	بعد از اسانلو نوبت کیست؟
۱۱۷	چند کلمه در رابطه با پراکنده‌گویی‌های آقای صالحی مبارزه طبقاتی بین گرایشات مزدوران مُزدی مولّد و مزدوران مُزدی و حقوق‌بگیران و صاحبان درآمد غیرمولّد ۱۲۹

محاكمه طبقه کارگر

باید به محاکمه تمام طبقات دیگر تبدیل شود!

کارگران! انسان‌های زحمتکش و سازمان‌های مترقی خواهان عدالت اجتماعی! هرچند در یک محدوده نه چندان گسترده، از محاکمه بخشی از طبقه کارگر ایران در این چند ماه گذشته اطلاع دارید. محاکمه کارگران سقز فقط برای درخواست یک ذره از ارزش‌اضافی مطلق خود در روز اعتراض آرام جهانی روز کارگر در اول ماه مه بوده است، همین و بس. ولی قوه قضائیه جمهوری بورژوازی ایران این کارگران را وابسته به نیروهای صنفی - سیاسی اپوزیسیون خارج از کشور متهم کرده است.

اصل قضیه از چه قرار است؟ حکومت و دولت سرمایه در ایران با اینکه برسر تقسیم درآمدهای حاصل از ماده اولیه برای سرمایه جهانی طبق تقسیم کار بازار جهانی سرمایه باهم اختلاف دارند، ولی در محاکمه کارگران باهم متحد هستند، و با توطئه‌های سرهم‌بندی شده که خود تراشیده و هم جریاناتی در این راه به آنها کمک کرده‌اند، می‌خواهند با محاکمه کارگران سقز یک چیز را تثبیت کنند: ارزش اضافی مطلق برای سرمایه جهانی.

مگر نه اینست که کارگران سقز فقط یک ذره از این ارزشی را که تنها برای زنده ماندن خود و زن و بچه‌هایشان (که مزدوران مزدی آینده می‌باشند) را طلب کرده‌اند؟ طبق قوانین عرفی و شرعی سرمایه در هر

لباسش، آیا انسان گرسنه دین و ایمان دارد، که کارگران را به چیزهای دیگر متهم می‌کنند؟!

اما رژیم سرمایه در ایران در شرایط کنونی چندین هدف را دنبال می‌کند:

الف. به لحاظ شرایط داخلی:

۱- کارگران را از اتحاد طبقاتی برای مبارزه با سرمایه بترساند، که این کار تمام حکومت‌ها و دولت‌های مربوطه در سراسر این کرهٔ خاکی است.

۲- آنها را بیشتر صرفاً صنفی؛ یعنی سیاسی در حد سازمان‌های سیاسی متعارف (چه چپ و چه راست) نگاه داشته و در نطفه خفه کند، تا به مرحلهٔ مبارزهٔ طبقاتی ارتقا نیابند. به همین دلیل آنها را وابسته به سازمان‌های سیاسی متهم می‌کند. به این علت که وقتی خودش نهادها و سازمان‌های صنفی - سیاسی به نام‌های: انجمن صنفی، خانهٔ کارگر، شوراهای سراسری اسلامی کارخانجات و... دارد، چرا کارگران باید خارج از این حوزه‌های صنفی - سیاسی پا را فراتر گذاشته و به فکر ایجاد یک جریان مستقل طبقاتی برای خود باشند؟! تمام سخنگویان خانهٔ کارگر و شورای اسلامی کارخانجات و نمایندهٔ جمهوری اسلامی بورژوائی در سازمان بین‌المللی کار همین را مثل طوطی تکرار می‌کنند.

۳- عقب‌انداختن محاکمهٔ ازپیش تعیین‌شده به دو علت می‌باشد:

الف: انتخابات ریاست جمهوری، که دولت و حکومت یکی خواهند شد؛ یعنی انطباق کامل (صد درصد) و در نتیجه سرکوب بیشتر و سازمان‌یافته‌تر بعد از انتخابات؛ هرچند اگر به‌شدت سال ۶۰ نباشد. ولی

آیا ساخت اقتصادی ایران غیر از این حکم می‌کند؟ هر کس هیچ چیز نداند این را فهمیده است که دیکتاتوری اقتصادی (انحصار آن) و دیکتاتوری سیاسی و بالطبع دیکتاتوری فرهنگی و اخلاقی، تماماً یک سکه می‌باشند و دعوای رقابت کنونی در ایران کنونی و سلطنت بورژوازی قبل از طغیان ۵۷ درس تاریخی است که هیچکس تاکنون در باره آن عمیقاً نیاندیشیده است.

ب: انرژی کارگران و وکلای اسمی (نه حتی طبق روح سرمایه یعنی قانونی) آنها را ضعیف‌تر کرده و زمان را طولانی و پرونده‌سازی را محکم‌تر کند.

ب. به لحاظ شرایط جهانی:

۱- نشان دادن تأمین امنیت ارزش اضافی مطلق سرمایه‌های ایران در کنار ارزش اضافی نسبی سرمایه‌های اروپایی و آمریکایی در کنار و همگام با ارزش‌های اضافی مطلق آسیای جنوب شرقی و چین، که رشد ۷ و ۸ درصدی اقتصادی چین گوش فلک را گریز کرده به همت کارگران چینی که ۱۲ تا ۱۷ ساعت با دستمزد ۱۲ تا ۱۷ سنت مشغول کلفت-کردن گردن سرمایه‌داران چینی و بین‌المللی می‌باشند.

۲- تحکیم قراردادهای سازمان‌های بین‌المللی کار، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و تجارت جهانی، که سه تای آخری تماماً دستورالعمل‌های سازمان بین‌المللی کار و اتحادیه‌های آزاد کار و سازمان ملل متحد را دیکته می‌کنند، در رابطه با بند ۱،

۳- ایران اکنون از ۹۹ میلیارد بشکه نفت و گاز به ۱۳۳ میلیارد بشکه

ذخایر نفت و گاز در سطح جهان شناخته شده و به دوّمین کشور ذخایر نفتی و گاز ارتقا یافته و عراق به سوّم رانده شد، و سرمایه این را مدّ نظر دارد ولی نه به شکل عراق - به صورت جنگ - بلکه از راه‌های دیگر، که اکنون به جای اردوگاه شرق (قبله قبلی) به قبله امید و آرزو تبدیل شده است.

۴- سازش کشورهای اروپایی و آمریکایی به خصوص از کانال یکی از چهار خواهران انحصاری به نام توتال فرانسه، که در حین انحصار، رقابت هم دارند؛ یعنی دو روی یک سکه. به قول یکی از نخست‌وزیران انگلیس در قرن ۱۹ به نام "لرد پالرستون": « ما منافع دائمی می‌خواهیم، نه دوستان دائمی! »

۵- وجود شرکت‌های ایرانی در عراق که نشان‌دهنده رابطه و کنارنگذاشتن سرمایه ایران می‌باشند؛ و این نشان‌دهنده آن است که سرمایه هیچ سدی را در مقابل خود نمی‌پذیرد: چه سدی اتمی باشد، چه سدی سیاسی و غیره...

۶- قبول سخنگویان حکومت و دولت، مثل ناطق نوری در مورد خصوصی‌سازی در حدّ از بین رفتن انحصار و در دل آن امتیازات مالی نه طبق خاصیت کیفی پول، صرفاً به لحاظ کمی آن.

حرکت سرمایه در جهان کشورهای صنعتی چنین است، وای به حال کشورهای توسعه‌نیافته و تحت سلطه سرمایه جهانی.

با توجه به مسائل کلی بالا - که اکنون در این بیانیه این کلی‌گویی برای کارگران لازم است و جای باز کردن آنها در این بیانیه نمی‌باشد -

باید به لحاظ سیاسی یعنی تاکتیکی رژیم نیز توجه کرد؛ بشرح زیر:
الف. در داخل متأسفانه از همبستگیِ کارگری که هیچ خبری نیست،
حتی بخشِ وسیعی از طبقه از آن خبر ندارند.
ب. جریاناتِ روشنفکری داخلی که از کارگران مدام پشتیبانی می‌خواهند،
اکنون خود را به کوچۀ علی چپ زده‌اند.

ج. رفرم‌های کاسبکارانۀ رژیم در مزدورانِ مزدی عقب‌افتاده - که
خود محصول دیکتاتوری اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می‌باشد - که گول
این حدّ اقلّ‌ها را می‌خورند، خود باعث چنددستگی در کارگران شده، رژیم
می‌خواهد بخشی از حمایت‌های همکاران آنها را در منطقه ضعیف و بی-
رنگ ساخته، وادار به فاصله‌گرفتن از یکدیگر نماید.

د. جریاناتِ روشنفکری خارج از کشور چه چپ و چه راست، که با
تظاهرات اندک، نامه‌نگاری و طومارنویسی در حدّ وسیع در صفحه‌های
الکترونیکی (سایت‌های اینترنتی) باعث پخش اخبار این حرکت شده‌اند،
نسبت به گذشته قابل توجه است؛ امّا نه از زاویۀ خودِ کارگران و حفظ
جانِ آنها و خانواده‌هایشان، نه از منافع طبقاتی آنها؛ بلکه از منافع گروهی
خود، بزرگ کردنِ خود، منتسب کردن آنها به خود، آب به آسیابِ قوه
قضائیه رژیم سرمایه در لباس اسلام ریختن، قهرمان‌پروری، معروف شدن،
نمایندهٔ کارگران بودن، و در یک کلام بده‌بستان‌های خرده‌بورژوائی مآبانه و
اینکه "ماست من شیرین تر است".

ه. آیا جمهوری بورژوائی، که ماهیتاً باید سرکوب خشن سرمایه را چه
به زبان سیاسی نشان دهد و چه به زبان اقتصادی، از این سیاست‌های "از
دور دستی بر آتش داشتن" و "در کنار گود بودن" بهره‌برداری نخواهد کرد؟

و. در حالی که این کارگران در بند و تمام طبقه کارگر ایران در چنان شرایطی به لحاظ اقتصادی، سیاسی و طبقاتی به سر می‌برند که بچه‌های آنها به پدرشان دایی می‌گویند - آن‌هم از سالها پیش چه رسد به حال - چون پدر را نمی‌بینند... کدام کارگر با یک شغل می‌تواند شکم خانواده را سیر کند؟ وقت اضافی برای "تکامل معنوی" پیش‌کش همه روشنفکران چپ و راست.

با این توصیف خشک - اگر از نظر تاریخ‌نگاران کارگری اجازه گفتن داشته باشیم - آیا کارگران می‌توانند به فکر قهرمان‌شدن، نماینده بودن، معروف شدن و اسطوره سازی باشند؟ البته استثنائاً چنین کارگرانی و احزاب و گروه‌ها و سازمان‌هایی وجود دارند، که ضعف شخصی و روان اجتماعی و بی‌ظرفیتی به علت نداشتن دانش طبقاتی و یک جنبش توده‌ای کارگری و یک تشکل جدی رهبری‌کننده در سطح کارگران صنعتی چنین وضعی را مسلماً به وجود می‌آورد. این حالت اگر در کارگران در حدود ۱۰ درصد باشد، در روشنفکران ۹۹ درصد است.

مزدوران مزدی، که به کارگران ضد خود در وهله اول و برای خود و طبقه در وهله دوم و به منافع طبقاتی در مقابل منافع مسلکی یا گرایش، خود رسیده باشند، هر حرکت خلاف منافع طبقه را محکوم شمرده و به آن پشت خواهند کرد. و این در حال حاضر، در شرایط کنونی طبقه اندک است؛ یعنی یک بیچارگی محض بیش نیست. وظایف کارگران جدی طبقه اینست که هر چه بیشتر به دانش طبقاتی خود مسلح گشته و از منافع طبقاتی در مقابل منافع مسلکی کارگری دفاع کرده و به شدیدترین

وجهی برخوردار نمایند، مزدوران مزدی را یکی یکی به انگیزه‌های حرکت طبقاتی تحریک نموده، تا در کنار هم، و سپس با هم، حرکت مبارزاتی برای نابودی کالای ویژه به نام نیروی کار را سازمان دهند. این امکان‌پذیر نیست؛ مگر با کار مداوم شبانه روزی، پیگیر، و به دور زیست شخصی خط کشیدن! آیا ما تحت تسلط سرمایه، زندگی می‌کنیم؟ هرگز!

دانش طبقاتی یعنی چه؟ تا این مسئله روشن نشود تمام در حدّ حرف، یعنی پوچ و شعار، یعنی عمل نکردن، درجا خواهیم زد.

دانش طبقاتی یعنی تجربیات شخصی و طبقاتی را مورد تحقیق و تجزیه و تحلیل قراردادن، تا ذره آخر آن. تجربیات خود و اجداد و نیاکان خود در طول این پنج قرن مزدوری سرمایه. مطالعه رابطه نیروی کار و سرمایه، مزد، پول، ارزش، قیمت، دولت. این یعنی زبان کارگری؛ یعنی سرمایه ثابت، سرمایه متغیر، ارزش اضافی مطلق، ارزش اضافی نسبی: این است زبان ما کارگران، ادبیات ما، که در زیر خاک نه، در زیر بتن مسلح مدفون شده، با افکار و تراوشات مسلکی چیزی شبیه آش شله قلمکار به-خورد ما مزدوران تولیدی و خدماتی داده و هنوز به سطح کارگران ضدّ نیروی کار، یعنی سرمایه نرسیده‌ایم. این است مرزبندی ما، این است زبان مادّی ما، که از زیست مادّی ما سرچشمه گرفته و با آن خطّ هیروگلیف را می‌نویسیم، و سپس دنبال کارشناس می‌گردیم، تا آنها را برای ما ترجمه کرده و به ما بیاموزند! با این مرزبندی به وسیله دانش طبقاتی، که شناخت ضرورت یعنی آزادی می‌باشد، تازه برای ساختن پی، که ۱۰ ریشتر زلزله خرابش نکند، تازه جمله‌ای خواهیم ساخت به نام "مبارزه مستقل طبقاتی" با اتکاء به اعتماد به نفس خودمان، که این حرکت باید

تقویت و خالص تر و شفاف و کاملاً مخفی، بر بسترِ همان زندگی مادّی، که خود یک واقعیت عینی است و نه واقعیت ذهنی، همچون سازمان‌های سیاسی، و این زبان کارگری از هر زبان دیگر برای خودِ کارگران قابل فهم‌تر می‌باشد.

زبان کارگری یعنی همان رابطهٔ سرمایه و نیروی کار. یعنی کالای ویژه‌ای که سرمایه را تولید و بازتولید کرده و می‌کند و مزدوری را هم همچنین؛ یعنی لازم و ملزوم یکدیگرند.

تمام تغییر و تحولات تاکنونی در این نظام، به درد ما نخورده و نخواهد خورد. چرا؟ از طغیان سال ۵۷ تاکنون چه دردی از کارگران دوا شده؟ آیا غیر از تقسیم ارزش اضافی ما کارگران، چیز دیگری بوده؟ ما کارگران باید کار کنیم، تا رئیس جمهور، نخست‌وزیر، نمایندگان، و کلا، مدیران، کارمندان، دانشجویان، سرکارگران، عمده‌فروشان، خرده‌فروشان، بانکداران، مؤسسه‌های مالی و کارمندان آنها ارزش اضافی ما را بین خود تقسیم کنند. ما کارگران در طول تاریخ این ۵ قرن مزدوری، دو حرکت کرده‌ایم: اوّل شورش پاریس، که به کمون پاریس معروف شد، دوّم قیام اکتبر، که به آن "انقلاب اکتبر" نام دادند... در اروپای شرقی نیز ما ارزش اضافی تولید می‌کردیم... ولی ما کارگران شکست نخورده‌ایم. ما دچار بحران نیستیم؛ ما باید به دانش طبقاتی خود دست پیدا کرده و برای این کار از خود مایه بگذاریم...

سخن آخر اینکه، تنها راه به آزادی، تازه برای حرکت مستقلّ مبارزهٔ طبقاتی، دانش طبقاتی ما است و زبان کارگری ما. دیگر زبان‌ها و راه‌ها به

ناکجا آباد می‌رود! این یادآوری مهمّ را نباید در هیچ زمانی از نظر و اندیشه دور داشت و آن مزدورانِ مزدی‌گرگ در لباسِ میش (سازشکار و دلالِ سرمایه) را، که وظیفهٔ امروزهٔ آنها از زبان سرمایه و از زبان روشنفکرانی که به‌جای آنها حرف می‌زنند: همان طور که باید با سرمایه جنگید، از اینها هم نباید غافل ماند. ما روشنفکرانی همانندِ آن انسان بزرگ و استثنائی را می‌خواهیم، که این تناقض از تناقض آب تعجّب-آورتر نیست، که از دو گاز قابل‌اشتعال هیدروژن و اکسیژن ترکیب شده!

جمعی از کارگرانِ خواهانِ نابودیِ کالای ویژه به‌نامِ نیروی کار

۱۰ شهریور ۱۳۸۳

(اطلاعیه شماره ۲)

"چرا سایت‌های اینترنتی اپوزیسیون چپ،

اطلاعیه ما را منعکس نکردند؟"

(توضیحاتی پیرامون اطلاعیه سقز)

ما، "جمعی از کارگران خواهان نابودی کالای ویژه به نام نیروی کار"، همزمان با تلاش جمهوری بورژوازی ایران برای محاکمه جمعی از کارگران سقز، در تاریخ ۱۰ شهریورماه ۸۳ اطلاعیه‌ای تنظیم کردیم، که هدف از آن رساندن نظرات مان به کارگران بود. ما لازم دیدیم، که طی یک بیانیه فشرده، جنبش کارگری ایران را از هدف‌ها و توطئه‌های دشمنان رنگارنگ طبقه کارگر آگاه سازیم. بیانیه، خطوط کلی سیاست سرمایه را برای کارگران ترسیم نموده، بر این نکته تأکید داشت؛ که تا زمانی که کارگران به دانش طبقاتی خود دست نیابند و تا به نیروی خود متکی نشوند، هیچ اتفاق مثبتی در جنبش کارگری رخ نخواهد داد و آنها همیشه بازنده خواهند بود...

این اطلاعیه اما حاوی مطالبی مستقل از مضامین رایج در جنبش چپ بوده و تفاوت‌های ماهوی آشکاری را در سطح مبارزات سیاسی ارائه می‌داد: درکی صرفاً کارگری، و از موضع طبقاتی کارگران. آنگاه، به دلیل آنکه برخی از محافل کارگری به سایت‌های اینترنتی سازمان‌ها، احزاب، بنیادها و انجمن‌ها مراجعه می‌کنند، این اطلاعیه را توسط یکی از دوستان، که با محتوای بیانیه توافق داشت، برای انتشار در اختیار ۲۱ سایت

اینترنتی فارسی‌زبان از اپوزیسیونِ چپ رژیْم بورژوائیِ ایران قرار دادیم، که از کارگران سخن می‌گویند، و برخی از آنها عناوینی مانند "سوسیالیست" و "کمونیست" هم دارند (که در اینجا نیازی به اعلام اسامیِ آنها نمی‌بینیم). به دلیل شناخت و تجاربی که از ماهیت و عملکرد نیروها و برخوردهای کاسبکارانه و فرقه‌ایِ آنها داشتیم، در بین خود از عدم توهم نسبت به این فرقه‌ها و عکس‌العمل‌های آنها در قبالِ بیانیه گفتگو کرده و حدس زده بودیم که غالب آنها به خاطر منافع خود، آن را بایکوت خواهند کرد. به همین سبب از مسئولین این سایت‌ها خواستیم، که در صورت عدم درج بیانیه، لطف کنند دلیل آن را کتباً بنویسند. این مسئولین ابتدا ظاهراً از درج آن استقبال نمودند، ولی سرانجام در بین آنها تنها ۵ سایت بیانیه را انتشار دادند، و بقیه آن را در کشوی میز خود بایگانی کرده، انعکاس ندادند و موضوع را مسکوت گذاشتند. بنابراین عدم انتشار آن از سوی این صفحات الکترونیکی خارج از انتظار نبود و اینک هم از این بابت گِلّه و شکایتی نداریم؛ زیرا قصد نداریم به توهمات دامن بزنیم! به علاوه ما در نظامی زیست می‌کنیم که در عُرْف آن حق مالکیت در همهٔ زمینه‌ها محترم شمرده می‌شود، و صاحبان این سایت‌ها نیز دارای چنین "حقی" هستند و از ساحت مقدس این مالکیت، به دفاع برخوانند خاست!

برعکس، ما امّا، در بیانیه نشان داده‌ایم، که به هیچ مالکیتی احترام نمی‌گذاریم، و در عین حال برای رساندن صدایمان به گوش هم‌طبقه‌ای‌هایمان مصرّیم! به همین منظور، ضمن آنکه از بند بند بیانیه مسئولانه دفاع می‌کنیم، و کوشش خواهیم کرد نکته به نکته آنها را توضیح دهیم، از نقد نکات مندرج در آن، صمیمانه استقبال خواهیم کرد.

اینک اگر از چرایی انتشارِ بیانیه در ۵ سایت، که شاید آن را نشانه "بی طرفی"، "وظیفه اخلاقی"، "رعایت دموکراسی" و... تلقی کنند، صرف نظر کنیم، پرسش این است، که علت چه بود که غالب سایت‌های اپوزیسیون رژیم ایران اطلاعیه ما را درج نکردند؟

برای پاسخ واقعی و همه جانبه به این پرسش، یک بررسی عمیق طبقاتی روی نیروهای چپ، امری ضروری است، که چنین تحلیلی از حوصله یک نامه و یا مقاله و اطلاعیه خارج است. ولی توضیح نکاتی در این زمینه در اینجا لازم به نظر می‌رسد:

۱. برخلاف همه نیروهای سیاسی (چه چپ و چه راست) که منافع فرقه‌ای، مسلکی، خطی و گرایش خود را دنبال می‌کنند، ما در این اطلاعیه منافع طبقاتی کارگران را مطرح ساخته‌ایم.

۲. همه طبقات دیگر را به حق در مقابل طبقه کارگر قرار داده و همه آنها را دشمنان طبقاتی او دانسته‌ایم.

۳. بر روی واژه‌ها و مقوله‌هایی تأکید ورزیده‌ایم، که به منظور پیشبرد مبارزه طبقاتی، درک واقعی آنها برای ما کارگران ضروری خواهد بود. در حالی که بیان و توضیح این اصطلاحات به هیچ وجه با ذائقه مدعیان طرفداری از طبقه ما سازگاری ندارد؛ زیرا این مقوله‌ها محتوای طبقاتی دارند و دقیقاً گره‌گاه‌های معضلات ما هستند. ما همچنین روی مواردی انگشت گذاشته‌ایم، که حقایق غیر قابل انکاری را بر ملا می‌سازند. در حالی که مسیری را که چپ‌ها و مارکسیست‌ها می‌پیمایند، نه تنها فرسنگ‌ها با این نیازهای ما فاصله دارند و خلاف آن عمل می‌کنند، بلکه حتا با مفاهیم آن بیگانه‌اند. بنابراین رهبران و گردانندگان این نیروها، در

صورت درج آن در سایت‌های خود، قادر نیستند نکات مندرج در آن را برای اعضا و هواداران خود توضیح دهند.

۴. طبقه کارگر را به مسیری مستقل از همه احزاب و طبقات غیرکارگری تشویق کرده‌ایم و خاطرنشان ساخته‌ایم که استقلال طبقاتی برای ما به معنای گام برداشتن علیه همه طبقات استثمارگر است.

۵. به منظور دستیابی به اعتماد به نفس طبقاتی، بر زبان کارگری و زبان مادی خود، و مرزبندی با همه دیگران تأکید نموده و خاطرنشان ساخته‌ایم، که مبارزه طبقاتی ما اساساً باید مخفی باشد.

۶. با همه سرکوب‌های پیاپی تاریخی و مقطعی، هنوز خود را بحران-زده و شکست خورده نمی‌دانیم!

۷. با اشاره به اینکه در اروپای شرقی نیز ارزش اضافی تولید می‌کرده‌ایم، سوسیالیسم روسی را مردود شمرده و با حکومت‌های از این دست مرزبندی طبقاتی نموده‌ایم.

۸. در لابلای اطلاعیه پرسش‌هایی را مطرح ساخته‌ایم، که فقط از موضع طبقاتی خودمان می‌توان به آنها پاسخ روشن داد.

۹. اطلاعیه‌ای، که با کلی‌گوئی‌های خود کارگران را مخاطب قرار داده بود - آن‌هم کارگران جدّی و کارگران رادیکال، که دوّمی‌ها هنوز به سازمانهای خواهان عدالت اجتماعی ("سوسیالیست‌ها" و "کمونیست‌ها") توهم دارند- نه برای خلق قهرمان و لمپن پرولتاریا، که برآیند این دو نیرو چماق سرمایه و سرمایه‌داران برای کارگران جدّی است، که این کلی‌گوئی‌ها باید در جمع‌های کارگران جدّی باز شود.

۱۰. رهبری طلبی، قهرمان‌پروری، معروف‌شدن، اسطوره‌سازی و این

قبیل دستاویزهای غیر کارگری را، که برای ما مضر است، ولی به کارگیری آنها برای جنبش چپ ضرورت دارد (که از کارگران ناآگاهی که به طبقه خود پشت کرده، برنامه‌های آنها را پیش می‌برند، برای ما سرمشق قرار داده و از آنها قهرمان می‌سازند)، محکوم دانسته‌ایم.

۱۱. برخلاف بسیاری از چپ‌ها، که شورش بهمن ۵۷ را "انقلاب" می‌شمارند، "طغیان" نامیده‌ایم.

۱۲. تحلیلی را در رابطه با سرمایه ارائه داده‌ایم، که به لحاظ طبقاتی یقه‌همه این فرقه‌ها را نیز در دست دارد!

۱۳. بیش از همه چیز به **دانش طبقاتی** کارگری تأکید ورزیده و همه راه‌ها را ناکجاآباد معرفی کرده‌ایم. درحالی که چنین تأکیدی برای چپ‌ها و مارکسیست‌ها، که پی‌درپی راه‌های خلاف منافع ما را می‌پویند و هرروز ترندهای تازه‌تری می‌جویند، خطری واقعی محسوب می‌شود. وحشت آنها از آن است که نکند ادبیات کارگری از زیر خاک بیرون آید و رواج پیدا کند!

۱۴. خلاصه آنکه با این اطلاعیه، تمامی سنت‌های اعتقادی چپ‌ها و مارکسیست‌ها را زیر پا گذاشته، و با این روشنگری‌ها منافع آنها را به خطر انداخته‌ایم. و... و...

این حادثه، ضمن آنکه برای برخی از دوستان، که هنوز به این فرقه‌های مدعی نجات ما (!) اندکی توهم داشتند، مفید بود، تاحدودی نیز این حقیقت را آشکار ساخت، که آنها حقیقتاً اهدافی خلاف منافع طبقاتی ما را دنبال می‌کنند. در طول ۵ قرن گذشته، همیشه از جانب دشمنان طبقاتی

ما راه‌هایی جستجو شده است، تا نظام سرمایه را ابقا کرده و طبقه ما را نیز همچنان در جایگاه طبقاتی خود تثبیت کنند، تا کالای ویژه ما را به پیشیزی بخرند و ارزش اضافی حاصل از نیروی کار ما را بین خود تقسیم کنند. اینان به علت آشنابودن ما با دانش طبقاتی‌مان - که آن را در زیر خاک مدفون ساخته‌اند- با شعارهای انحرافی و دروغین خود، دائماً ما را فریب داده، و ما نیز به دنباله‌روی از آنها تن داده و شرایط زیستی و طبقاتی خود را دائماً برای خود دشوارتر نموده‌ایم. آنها که همواره ضربات تازه‌تری را بر پیکر طبقه ما وارد ساخته‌اند، همچنان درصددند تا راه‌های بازهم جدیدتری را برای فریب ما دست‌وپا کنند! (مانند جلسات اخیر اینترنتی، که کارگران در لباس میش و دلال سرمایه و روشنفکران پشت این کارگران نظریه‌های جدید، سازمانیابی جدید و رهبران جدید برای طبقه ما را در دستور کار خود دارند).

بیهوده نیست که با وجود ادبیات غنی و غیرقابل انکارِ تئوری طبقاتی ما، آنها دائماً تفکرات متعدد مسلکی، مرامی و گرایشی را در قالب "ایسم"ها و تئوری‌های تازه‌ای به‌خورد ما می‌دهند، که بدون استثنا ماهیت طبقاتی یکسانی دارند و از همان آغاز برای کارگران مسموم بوده و عواقب ناگواری نیز برای طبقه ما داشته‌اند، ولی با هدف فریب کارگران هر بار رنگ و شکل آنها را عوض می‌کنند.

دوستان کارگر! بنا بر آنچه گفته شد، تصادفی نبود که دارندگان سایت‌های چپ، که از سانسور در رسانه‌های مخالفین خود انتقاد می‌کنند، از درج دوکلمه حرف حساب ما در سایت‌های خود خودداری کردند. آنها،

که درضعیف‌ترین موقعیت خود حاضر نمی‌شوند چاپ اطلاعاتی یک جمع کارگری را تحمل کنند، اگر فردا به یاری ما به قدرت دست یابند، با ما چه خواهند کرد؟ حقیقت آن است که آنها در تحولات سیاسی بر سر کسب قدرت - چه به تنهایی و چه در ائتلاف با نیروهای همگرای خود - با دیگران در رقابت‌اند، و هر کدام سهم بیشتری از ارزش اضافی ما را می‌طلبند، و خواهان تداوم نظام بندگی هستند، نه واژگونی آن؛ چراکه اگر نظام مزدبگیری برچیده شود، آنها نه تنها چیزی به دست نخواهند آورد، بلکه هم امتیازات امروزی، و هم امید به قدرت‌یابی احتمالی خود در آینده را از دست خواهند داد، و ممکن است به زحمت کار کردن نیز دچار شوند! آنچه در طول تاریخ طبقاتی ما اتفاق افتاد، تصادفی نبود! در تاریخ عمودی و عرضی نظام سرمایه، همه طبقات دیگر از قبیل ارزش اضافی ما تغذیه کرده، و نیز جناح‌های متنوع آن، برای به‌چنگ آوردن سهم بیشتری از این ارزش‌ها با یکدیگر سازش نموده و یا با هم جنگیده‌اند، ولی در مقابل کارگران، همه آنها یکی هستند!

همه اینها طبیعی است! آنچه غیرطبیعی و غم‌انگیز است آن است که خود ما کارگران، بیش از همه مقصّریم! ما، علاوه بر تولید سرمایه و توانائی و مالکیت برای دیگران، و بازتولید پی‌درپی نگون‌بختی برای خود، در بسیاری از مقاطع، به منافع طبقاتی‌مان پشت کرده و به دنباله‌روی از دیگران تن می‌دهیم، در جهت اهداف ضد کارگری گام می‌نهیم و دیگران را به قدرت می‌رسانیم، و سپس توسط آنها سرکوب می‌شویم. ولی همین اشتباهات را باز هم تکرار می‌کنیم! بنابراین، این خود ما هستیم که مار در آستین می‌پرورانیم! اگر ما کارگران این توانمندی‌ها را برای دشمنان

خود و بدبختی‌ها را برای خود تولید و بازتولید نکرده بودیم، چه کسی قادر بود تا این درجه ما را به بیچارگی بکشاند؟! ولی ماجرا فقط به‌دیروز و امروز ختم نمی‌شود: آیندهٔ بازهم بدتری در انتظار ماست؛ چراکه هنوز از ناآگاهیِ خود دست نکشیده‌ایم و بی‌وقفه، همچنان بینوائی و مصیبت مضاعف را برای خود و طبقهٔ خود تولید می‌کنیم! این است که در تدارکِ سیه‌روزی طبقاتی‌مان، چه تاریخاً و چه مقطعی، به دلیل آنکه فاقد درک طبقاتی از مبارزه هستیم، دشمنان ریز و درشت خود را از هم تمیز نمی‌دهیم، و هرکدام از این دشمنان را به‌شیوه‌ای پروار می‌کنیم، تا امکان یابند به‌موقع، ما را قربانیِ اهدافِ بازهم جدیدتر طبقاتیِ خود کنند...

آیا با آن‌همه تجاری که در پشت سر داریم، اکنون قادریم به این پرسش‌ها پاسخ گوئیم که:

- چرا تنها حرکت مستقل ما (شورش پاریس در ۱۸۷۱) درهم شکسته شد؟

- به‌چه علت قیام اکتبر، بزرگترین حرکت بعدیِ ما، توسط بلشویک‌ها به‌گورستان خودمان تبدیل گردید (در اوّل هزارهٔ سوّم، کارخانه‌های اروپای غربی به‌اروپای شرقی منتقل می‌شوند)؟

- دلیل بلندپروازی‌های طبقات مختلف و حرکات ناآگاهانهٔ ما در طغیان بهمن ۵۷ چه بود؟

- به‌چه سبب همیشه و همه وقت گوشت دم توپ می‌شویم، و چرا چه در عروسی و چه عزا، ما را قربانی می‌کنند؟ اصلاً چرا هم چپ‌ها وهم راست‌ها این رسالت را برای خود قائلند، که قربانی کردن ما را در دستورِ کارِ خود داشته باشند؟

- چرا طبقه ما تا به این سطح از استیصال گرفتار آمده؟ چرا در آمریکا مغلوب سرمایه آمریکائی هستیم، در اروپا امتیازات پیشین خود را داوطلبانه پس می دهیم، در چین تسلیم حزب "کمونیست" شده ایم، در خاورمیانه، خاور دور و اینجا و آنجا و همه جا با نگون بختی روزگار می گذرانیم؟ و... و...

دلیل قطعی سیه روزی طبقاتی ما آن است که ما به دانش طبقاتی خود آشنائی نداریم، و برای رسیدن به این دانش به خود زحمت نمی دهیم! به همین سبب میلیون هائیم ولی تنهائیم! این همان نکته ای است که در اطلاعیه نیز بر آن تأکید ورزیده ایم. تا زمانی که ما به دانش طبقاتی مان دست پیدا نکنیم، هرگز به روزگار بهتری دست نخواهیم یافت و مدام همین سرنوشت را دنبال خواهیم کرد. چون ما فاقد آگاهی طبقاتی هستیم، این آگاهی را از دیگران انتظار داریم، وظایف طبقاتی مان را به دیگران محوّل می کنیم، و از آنها توقع داریم تا ناجی ما شوند! درحالی که دانش طبقاتی ما می گوید: تنها طبقه کارگر بالقوه قادر است خود و همه بشریت را نجات دهد!

آیا ما به ضرورت دستیابی به دانش مان خواهیم رسید و برای آن مایه خواهیم گذاشت؟

جمعی از کارگران خواهان نابودی کالای ویژه به نام نیروی کار

۲۵ مهرماه ۱۳۸۳

چه حرکتی پشت اختلافات و نسخه‌پیچی‌های کوهستانی‌ها و اکبری‌ها برای "توده‌های کارگر" (مزدوران مزدی، مزدوران معارض و کارگران رادیکال) نهفته است؟!

جمعی از کارگران خواهان نابودی کالای ویژه به نام نیروی کار

مضمون این مقاله بیان بخشی از تجارب تاریخی حرکت سرمایه و فروشندگان نیروی کار است، که به بهانه برخورد به مجادله کتبی بین دو به-اصطلاح فعال کارگری و روشنگری زدوبندهای سیاسی موجود، نگارش یافته، و به این وسیله لازم آمد بخشی از تجارب کارگران را - که بایستی دائماً یادآوری شود! - مرور کنیم!

نکته‌ای که قبل از هر چیز باید به آن اشاره شود اینست که وقتی تولیدکنندگان نعمات مادی به صورت مزدوران مزدی بوده، دنباله‌رو سیاست باشند - به استثنای قشر ناچیزی از آنها (یعنی کارگران جدی) که در تمام طول تاریخ چنین بوده - "تشکل مستقل کارگری" نیز مشکل آنان را برطرف نخواهد کرد؛ بلکه بایستی بر حرکت استقلال طبقاتی تأکید کرد.

آقای مهدی کوهستانی به تاریخ ۱۹ دسامبر ۲۰۱۱ در نوشته‌ای تحت عنوان "مجمع عالی با کدام انگیزه به کدام سو؟" در هیئت "دلسوز کارگران"، به بخشی از مسائل روز آنها می‌پردازد و می‌نویسد: "در شرایطی که بسیاری از فعالین کارگری گروگان گرفته شده‌اند و سلامتی آنها در زندانها در معرض خطر جدی هست، و در شرایطی که بسیاری دیگر از فعالین کارگری با تحمل آزار و اذیت روانی و بیکاری و با رفت و آمد به مراکز امنیتی و قضائی به مبارزه خود ادامه می‌دهند، افشای نهادهای دست‌ساز فرمایشی دولتی وظیفه ماست..." و در همین رابطه می‌افزاید:

"به راستی، جای سؤال است که چرا افرادی همانند اکبری، امروز این نهاد
ضد کارگری را راهنمایی می‌کنند؟" ^(۱)

آقای حسین اکبری نیز در جواب آقای کوهستانی در مقاله‌ای با
عنوان "آقای کوهستانی! می‌توانی نشان دهی که در دسته اول نیستی؟"
می‌نویسد: "آقای کوهستانی و همانندگانشان باید بدانند در هواداری از
کارگران دوگونه برخورد وجود دارد اول آنکه کارگران را در خدمت
سیاست می‌خواهد در نتیجه به همه‌ی شیوه‌ها دست می‌زند تا از این نیروی
بالقوه و بالفعل در راه سیاستی که دنبال می‌کند، سود جوید و دیگر آنکه
سیاست را در خدمت طبقه کارگر می‌خواهد." ^(۲)

آقایان اکبری‌ها و کوهستانی‌ها از هر نوع سیاستی که صحبت کنند،
نمی‌توانند نشان دهند که چنان سیاستی تاریخاً در خدمت مبارزه طبقاتی
بوده باشد؟! چون در طول تاریخ بشر، بعد از جماعات اولیه، برده، رعیت و
مزدور مزدی زیر سلطه برده‌دار، مالک زمین و مالک ابزار کار و معاش
بوده‌اند. طبعاً از آگاهی تا به خود آگاهی، - که یک رَوَندِ شکنجه تاریخی
است - سیاست و فرهنگ شیوه تولید مسلط، امری تعیین کننده است. این
امر خود را از اولین حرکت اعتراضی کارگران لیون در ۱۸۳۲ در فرانسه،
تا حرکت کارگران انگلیس در طول تمام تاریخ نظام سرمایه در این کشور،
از ایران تا جهنم عربی، خود را به روشنی نشان می‌دهد. مزدوران مزدی و
مزدوران معترض؛ چه راست و چه چپ، تماماً زیر سلطه مناسبات تولید،
یعنی سیاست و فرهنگ و اخلاق نظام سرمایه قرار می‌گیرند. در این میان
این کارگران رادیکال هستند، که در جریان مبارزه تاریخی - طبقاتی، خود

را از تسلط سیاست و فرهنگ و... رها کرده، با رسیدن به خود آگاهی، به کارگران جدی تبدیل می‌شوند.

در طول تاریخ تسلط سرمایه، انقطاع تجربه تاریخی و بی خبری از تجربه گذشتگان، یعنی نسل‌های گذشته، سبب می‌شود که در تکان‌ها و زلزله‌های سرمایه، سرمایه بتواند بی‌تعادلی خود را به تعادل رسانده و به بحران‌های آتی وارد شود و مزدوران مزدی را برای انباشت بیشتر فقیرتر گرداند. بنابراین هر دو سیاست و یا هر نوع سیاستی، که مورد نظر پادوان سرمایه از جنس کوهستانی‌ها و اکبری‌ها باشد، در خدمت سرمایه خواهد بود. سیاستی که از حرکت تشکل طبقاتی، که در هر اعتصاب و اعتراضی در همان لحظه تاریخی تقابل قدرت سرمایه و نیروی کار - حتی تقابل واکنشی روزمره - در هر بحرانی، که خود زاده مبارزه طبقاتی است، و این سیاست نشانه حرکت استقلال طبقاتی است. این استقلال طبقاتی، منشأ و نشانه آزادی - اشتراک، یعنی همان شرایط هستی و بازاندیشگونه شدن همان هستی اجتماعی، یعنی کار مرده (شرایط عینی) و کار زنده (شرایط ذهنی) برای تغییر همان هستی اجتماعی است.

یک انتقال تجربه تاریخی، که در زیر خاک و بتن مدفون شده، این را به ما می‌آموزد:

مارکس به تاریخ ۷ اوت ۱۸۴۴ در یادداشت‌های انتقادی درباره مقاله

«شاه پروس و رفرم اجتماعی» می‌نویسد:

«هرجا احزاب سیاسی وجود دارند، هرکدام علت هرگونه فلاکت اجتماعی را در این می‌بینند که به جای او رقیبش سکان دولت را به دست دارد. حتی سیاستمداران رادیکال و انقلابی علت فلاکت را نه در ذات

دولت، بلکه در شکل خاصی از دولت می‌جویند، و می‌خواهند به جای آن شکل دولتی دیگری بگذارند." (صفحه ۴۰۱)

"فهم سیاسی دقیقاً بدین سبب سیاسی است که در درون محدوده‌ی سیاست می‌اندیشد. و هرچه تیزتر و قوی‌تر باشد، از درک عارضه‌های اجتماعی ناتوان‌تر است... اصل سیاست، اراده است. هر قدر فهم سیاسی یکجانبه‌تر، و بنابراین کامل‌تر باشد، به قدر قدرتی اراده بیشتر اعتقاد داشته، در مورد محدودیت‌های طبیعی و روحی اراده کورتر بوده، و بنابراین از کشف منبع عارضه‌های اجتماعی ناتوان‌تر است..." (صفحه ۴۰۲)

"این که فلاکت اجتماعی موجب فهم سیاسی است، نادرست است، برعکس تنعم اجتماعی ایجاد فهم سیاسی می‌کند. فهم سیاسی روح باور spiritualist است و به کسی ارزانی شده که داراست، که در نعمت به سر می‌برد." (صفحه ۴۰۶)

"هراندازه فهم سیاسی یک خلق آموزش دیده‌تر و عمومی‌تر باشد، پرولتاریا - دست کم در ابتدای جنبش - نیروهای خود را در خیزش‌های غیرعقلانی، بی‌ثمر و به‌خون کشیده، بیشتر تلف خواهد کرد. چون که او در قالب سیاست می‌اندیشد، علت تمام بدبختی‌ها را در [اعمال] اراده و تمام وسایل درمان را در قهر و در سرنگونی شکل بخصوصی از دولت می‌بیند. دلیلش اولین خیزش‌های پرولتاریای فرانسه؛ کارگران لیون، می‌پنداشتند که فقط در پی اهداف سیاسی‌اند، فقط سربازان جمهوری‌اند؛ در حالی که به واقع سربازان سوسیالیسم بودند. فهم سیاسی آنان، این گونه ریشه فلاکت اجتماعی را برایشان مبهم ساخت و شناختشان را از هدف واقعی تحریف کرد. فهم سیاسی آنان، این چنین غریزه اجتماعیشان را فریب داد." (صفحه ۴۰۷)

(همه تأکیدات از خود مارکس است. ترجمه از متن آلمانی)

ملاحظه می‌کنیم که درس تاریخ یک چیز است، درس پادوان سرمایه چیزی دیگر. زیرا ریشه سیاست، فرهنگ و ادبیات و اخلاق، که از گرایشات متعدد شکل می‌گیرد، به سرمایه‌های متعدد در کلیت اجتماعی خود شامل سرمایه‌های صنعتی (سرمایه‌های قانون ارزش یعنی استثمار و انباشت)، سرمایه‌های سوداگر (بازرگانی و تجارت) و سرمایه‌های انگلی (پول - سرمایه، ربا، بهره، اعتباری، سفته‌بازی و کازینویی و...) تعلق دارند، اما سخنگویان و مجیزگویان سرمایه (چه راست و چه چپ) این‌ها را به‌عنوان گرایشات درون خودِ مزدوران و انمود کرده، از جنس خود آنها می‌دانند. درحالی که مزدوران اجتماعاً از همان ابتدا در زیر سلطه کارفرماها می‌باشند و تمام سیاست (چه چپ و چه راست) و فرهنگ به آنها تحمیل می‌شود. سپس به مرور زمان و با کسب تجارب استثمار و نقره‌داغ شدن، وقتی که تنها درصدی از مزدوران به کارگران جدی تبدیل می‌شوند، نه تنها در یک کارخانه یا یک کشور معین جغرافیائی؛ بلکه در تمام سطح جهان سرمایه بدون کوچکترین انحراف و تزلزلی براساس تفکر منافع کل نابودی طبقه مزدور و استثمار و براساس آزادی و اشتراک جهانی حرکت می‌کنند. این توضیح سیاسی باید براساس زمینه‌های شرایط تاریخی سرمایه نشان داده شود. و این مستلزم اینست که به درک تاریخی - جهانی برسیم (آگاهی - خودآگاهی)، و بدانیم که برای تبدیل پول به سرمایه، صاحب پول باید در بازار کالاها کارگر آزادی که به دو معنی آزاد باشد، بیابد: کارگری که به‌مثابه شخص آزاد، اختیار نیروی کار خود را مانند کالای متعلق به خود داشته باشد، و ازسوی دیگر نباید کالای دیگری برای فروش در اختیار داشته باشد. آزاد - به‌زبان بورژوائی - از

هفت دولت آزاد؛ یعنی آس و پاس. و تاریخ جهان - که باصلاحیت‌ترین و معتبرترین دادگاه جهان و آموزنده‌ترین درس زندگی به ماست - به ما نشان داده و می‌دهد که طبیعت دارندگان پول و کالا را از یک سو و کسانی را که فقط صاحب نیروی کار خود هستند از سوی دیگر، نیافریده است. این رابطه به هیچ وجه از تاریخ طبیعی ناشی نمی‌شود - که کلاسیک‌های بورژوائی (آدام اسمیت‌ها و ریکاردوها) و اکثر مارکسیست‌ها و لنینیست‌ها در مغزها رسوب داده‌اند و در بهترین حالت دیدیم انگلس آن را تاریخی - منطقی خوانده و ماتریالیسم تاریخیِ خطی را نتیجه گرفته - و نه رابطهٔ اجتماعی است، که در کلیهٔ ادوار تاریخی مشترک باشد. در وجود محصولی که به شکل کالا درآمده، شرایط مشخص تاریخی نهفته است. پس در اثر تقسیم کار چنان توسعه یافته در درون جامعه، که جدائی بین ارزش مصرف و ارزش مبادله به انجام رسیده باشد، مثل پول؛ که شرایط پیدایشش با پیشرفت مشخصی در رابطه با مبادله ملازمه دارد. اشکال ویژهٔ پول، معادل ساده یا وسیلهٔ دَوَران و یا وسیلهٔ پرداخت و زراندوزی و پول جهانی برحسب دامنهٔ مختلفِ وسعت هر کدام و تفوق نسبی این یا آن یک از وظایف، نشان‌دهندهٔ مراحل بسیار مختلف پروسهٔ تولید اجتماعی هستند. تجربهٔ جامعه نشان داده که گردش کالای نسبتاً کم رشد یافته‌ای نیز برای به وجود آوردن کلیهٔ اشکال کالائی کافیست.

ولی در مورد سرمایه وضع به‌قرار دیگر است. شرایط تاریخی وجودش به هیچ وجه با گردش کالا و پول تطبیق نمی‌کند، سرمایه فقط در جائی بروز می‌کند، که دارندهٔ وسایل تولید و معیشت کارگر آزاد را، به‌مثابه دارندهٔ نیروی کار خویش، در بازار بیابد و در چنین شرط تاریخی، تاریخی

از جهان نهفته است!

پس امروز، صحبت از تشکل، دستمزد، بهره زمین، ابزار کار، نیروی کار و یا هر مقوله اقتصادی و اقتصاد سیاسی، بدون در نظر گرفتن رابطه سرمایه با هریک از این‌ها یاوه‌گوئی‌ئی بیش نیست. در نتیجه می‌بینیم که تحلیل طبقاتی به فراموشی سپرده شده است.

اکنون ساختار سرمایه، نهادها، بوروکراسی، قانون و... خود را - که روح خودش می‌باشد - برای شیوه تولیدی‌اش از همان آغاز اعلام دوران جدید، اعلام و به وجود می‌آورد و ابتدا از یک دهه تا چند دهه عمل کرده، سپس همه این‌ها قانونی می‌گردند. حرکت سرمایه در طول حیات خود همیشه با تلاطم و موانع بسیار روبرو بوده، اما محدودیت‌های خود را با پویائی خود به لحاظ زمانی و مکانی بر طرف می‌سازد و در عین حال زمینه‌های بحران آتی را بالاجبار به وجود می‌آورد.

سلسله مراتب، مدیریت، و دست‌های مرئی در پیوند با دست‌های نامرئی، آن میکانیزم کنترلی هستند که بعد از هر حرکت نیروی کار در مقابل قدرت سرمایه، سلطه سرمایه را مجدداً حاکم می‌کنند. نمونه: اتحادیه‌های غیرقانونی و حتی گاهاً مخفی در دوران مانوفاکتورها، سندیکاها و اتحادیه‌ها و آنارکوسندیکالیسم در زمان کارخانه (بلوغ سرمایه) و حتی آنارکوسندیکالیست‌ها که سندیکاها را سرخ را علم کردند، شوراها (که طبقه متوسط و روشنفکران رادیکال و حتی انقلابی‌نماهای به-اصطلاح خواهان کمونیسم - که همان ادامه‌دهنده توسعه جهانی سرمایه بودند - اکنون میسم به معنای اخص کلمه نمونه بارز...) تنها کمیته‌های کارخانه، دیالکتیک شوراها و اتحادیه‌ها، آخر خط بودند، که نابود شدند؛

یعنی تضاد باید از بین برود. در شرایط خاص تاریخی خود و تا امروز حرکت‌های پراکنده و گروهی کارگران در تمام گوشه و کنار جهان به شکل مخفی بوده، اما بلافاصله بعد از علنی شدن سرکوب و زیر پرچم سرمایه می‌روند؛ زیرا تحت سلطه بدون چون و چرای سرمایه فقط نارضایتی و اعتراض می‌ماند.

یک تجربه تاریخی از کارگران جدی و همکاران فکری آنان، که حاصل جمع‌بندی ۴ قرن (۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۱۹) می‌باشد، می‌گوید که هستی اجتماعی - اقتصادی مزدوران مزدی را شرایط انباشت سرمایه تعیین می‌کند:

"سرمایه شرایط وابستگی را زیر شکل‌های قابل تحملی می‌پوشاند و یا چنانکه ایدن (Eden) - اقتصاددان انگلیسی از مکتب آدام اسمیت - می‌گوید آن شرایط را "دلپذیر و آزادمنشانه" می‌سازد. به‌جای آنکه این شرایط عمقاً تشدید یابند، با افزایش سرمایه گسترده‌تر می‌شوند یعنی فقط با افزایش سرمایه و زیاد شدن تعداد تابعین آن، استثمار و تسلط سرمایه وسیع‌تر می‌شود. در نتیجه از دیاد اضافه محصول خود کارگران و افزایش مقدار مبدل شده آن به سرمایه الحاقی، قسمت بیشتری از اضافه محصول به صورت وسایل پرداخت به سوی کارگران روان می‌شود به طوری که دامنه برخورداری آنها را وسیع‌تر می‌کند و مصرف مایه آنها از حیث تأمین لباس، اثاث خانه و غیره بهبود می‌یابد و می‌توانند ذخیره پولی مختصری برای خود تشکیل دهند. ولی همان‌طور که لباس بهتر، غذای بیشتر، رفتار نیکوتر و پس‌انداز بزرگتر شرایط وابستگی بندگان را تغییر نمی‌دهد به همان قسم این اوضاع و احوال در وابستگی کارگران مزدور

تغییری به وجود نمی‌آورد. در واقع ترقی بهای کار در نتیجه انباشت سرمایه فقط به این معناست که طول و عرض و حجم زنجیر طلائی‌ئی که کارگر مزدور خود برای خویشتن ساخته است، امکان می‌دهند که زنجیر مزبور نرم‌تر کشیده شود... یا ترقی بهای کار از آن جهت ادامه پیدا می‌کند که مزاحم پیشرفت انباشت نیست؛ به قول آدام اسمیت: حتی در صورت تنزل سود، سرمایه‌ها افزایش می‌یابند و حتی سریع‌تر از پیش..."^(۳) (کارل مارکس، کاپیتال، جلد اول، انتشارات حزب توده ایران، ترجمه ایرج اسکندری، صفحه ۵۶۱)

پس، تقلیل در کار بی‌اُجرت به هیچ وجه اخلاقی در توسعه تسلط سرمایه به وجود نمی‌آورد! نمونه تاریخی: رابطه انباشت سرمایه با دستمزد بعد از جنگ جهانی دوم تحت نام دولت رفاه. آیا کسانی که همان نسخه سندیکا، آنارکوسندیکا، اتحادیه، شورا و مجمع عمومی را برای مزدوران و کارگران معترض و کارگران رادیکال می‌پیچند، آنان را به عقب بر نمی‌گردانند؟ آیا برگشت به عقب، ارتجاع نیست؟! چرا تجربه هستی اجتماعی - که باید به تغییر همان هستی اجتماعی بیانجامد - باید به صورت نسخه‌های امروز و فردا دربیاید؟ آیا این‌ها یک روند تاریخی بیش نیست؟ پس نسخه پیچی ارتجاعی است. همین و بس!

پس هستی اجتماعی تولیدکنندگان، که رابطه کار مرده (سرمایه ثابت) با کار زنده (سرمایه متغیر) است، در اثر تجربه و آگاهی - که به انگیزه استقلال حرکت خود کارگران می‌انجامد - راه مبارزه با سرمایه را

در انطباق با شرایط به آنان نشان می‌دهد! و این همان استقلال صف مبارزه طبقاتی مزدوران مزدی است، که در رَوند تاریخی به جدی و انقلابی تبدیل می‌شوند؛ ولی سرمایه و پادوان سرمایه سعی می‌کنند این تجربه تاریخی را منقطع و به جای آن تاریخ‌نگاری خودساخته خود را به خورد کارگران به طور اخص و زحمتکشان به طور عام و جامعه به طور علی-العموم بدهند.

حال چون بورژوازی احزاب دارند، چون سیاسی هستند؛ یعنی دولت دارند، بانک مرکزی دارند، تقسیم کار دارند، و چپ‌ها نیز به مثابه اپوزیسیون بورژوازی، طبق آموزش و رهنمودهای انگلس (که مکتب مارکسیسم را جا انداخت) و فرزند خلفش اترناسیونال ۲، با استفاده از نتیجه تاریخی - منطقی‌ئی که از ماتریالیسم تاریخی می‌گیرند (همان سوسیالیست‌های منبری - دولتی‌ئی که مارکس با آنها مرزبندی قاطع داشت)، به عنوان قیّم کارگران، باید کارگران را - که آنها را فقط در حد صنفی می‌دانند - برای به قدرت رساندن خودشان، با سیاست آشنا و به-دنبال آن پادو حزب کنند و با احزاب جهانی پیوند دهند. سپس نهادهای وابسته به خود را با نهادهای وابسته به احزاب گره بزنند. بالطبع تمام این نهادها، سر از زیر سلطه سرمایه و بوروکراسی و بوروکراتیک سرمایه درمی‌آورند. همان سلسله مراتب شیوه تولید مسلط، در سیاست خودش سلسله مراتب نهادها، سندیکاها، اتحادیه‌ها و... و... را به وجود آورده، به زائده تولید مبدل می‌کند. جدائی ابزار تولید و محصول، واسطه زائد پول (معادل عام)، بانک ملی، یعنی مرکزی، یعنی دولت را، به وجود آورد! همان‌طور که پول مراحل توسعه تولید را منعکس می‌کند، به همان نحو نیز

آشکال مختلف دولت را در رابطه با شیوه تولید نشان می‌دهد. سرمایه، درگرایش‌های زیگزاگی به افزایش و کاهش مزد، تغییرات قانون کار، و... روح خود را به سرمایه‌داران و دولت‌هایشان دیکته می‌کند. از قرن ۱۴ تا امروز، تمام بحران‌ها و درگیری‌های مبارزه طبقاتی، این‌ها را در مقاطع تاریخی نشان داده است. سه‌جانبه‌گرائی‌ها و توافقات مقطعی تاریخی سرمایه و تشکل‌های مختلف نیروی کار تا تشکل مستقل من‌درآوردی مورد نظر "فعالین کارگری"، نسخه‌هایی گمراه‌کننده‌اند؛ زیرا اگر بردگان نظام برده‌داری می‌توانستند از آزادی حرفی بزنند، بردگان مزدی هم می‌توانند از تشکل مستقل بگویند. اکنون زمان رفرم و سازش و خیانت صد، صدو بیست سال است گذشته است. انقلاب تنها شناخت و گفتمان دستور روز است و آن با استقلال حرکت طبقه مزدور، که به طبقه کارگر برای نابودی کالای ویژه که به شکل طبقه درآمده باشند و طبقات را نابود کنند، قدرت سیاسی را نابود کنند، در مقابل سیاست، شناخت تاریخی - طبقاتی، یعنی مبارزه و جنگ طبقاتی را مقابلش بگذارند، عملی می‌شود. در غیر این صورت، کارگران به بازیچه دست سیاست‌بازها تبدیل شده، بالأجبار به پارلمان دخیل بسته و در نتیجه تمام احزاب راست، چپ، سوسیالیست - کمونیست آنها را در پارلمان زیر چرخ‌های اربابه‌اخگرانات^(۴) سرمایه قربانی خواهند کرد.

آقای محمود صالحی، به‌عنوان یک کارگر رادیکال سیاسی، پس از سال‌ها تلاش و از خودگذشتگی، در مقابل رؤسای سندیکا‌های فرانسه، ضمن اعتراض به خاطر عدم حضور بدنه سندیکا، در ادامه صحبت‌های خود اعلام می‌کند که تشکل‌های ساخته شده در خارج از محیط کار در ایران

ربطی به کارگران ندارند. تا اینجا با تأخیر ۱۲-۱۰ ساله، حق با آقای صالحی است. اما هر کارگر رادیکالی باید از خود بپرسد که آیا ما محکوم هستیم که همیشه از صفر شروع کنیم و سال‌ها توان و انرژی خود را برای کسب تجربه فردی تلف کنیم، یا باید به تجارب تاریخی حداقل ۱۵۰ ساله خودمان مراجعه کنیم؟ بی‌اطلاعی از تجارب تاریخی و نداشتن دانش طبقاتی سبب می‌گردد که آقای صالحی آزموده بارها شکست خورده تاریخی را مجدداً بیازماید. آیا با توجه به تجربه تاریخی طبقه، دخیل‌بستن به سندیکا و اتحادیه (با هر پسوند و پیشوندی) تکرار همان تجارب شکست‌خورده تاریخی نیست؟ آیا تکلیف مبارزه بین نیروی کار و سرمایه در خیابان (سیاسی) رَقَم خواهد خورد یا در نقطه تولید؟

آقای کوهستانی در ادامه جدل با آقای اکبری در مقاله دیگری تحت عنوان "انتخابات، دستمزد کارگران" می‌نویسد: "مسلم است که جنبش کارگری ما خواستار تقسیم عادلانه ثروت و کار شایسته، خواستار برابری زن و مرد در کار هست، چه در میدان کار و چه در عرصه اجتماع، این جامعه در هر خیزش و جنبشی فرهنگ انسانی را فریاد می‌زند!"^(۵)

آقای کوهستانی مثل همه "مصلحین اجتماعی" و بزک‌کنندگان چهره کریه سرمایه، تضاد بین سرمایه و نیروی کار را نه در تولید، بلکه در توزیع جستجو می‌کند و در درون نظام سرمایه به دنبال تقسیم عادلانه ثروت، کار شایسته، فرهنگ انسانی و... می‌گردد! نمونه تاریخی "جنبش نان پهن" برای مزدوران بی‌شاهت به "کباب‌های پهن و مجانی" آغاز انقلاب مشروطه ایران نیست، که برخی از مبلغین کوتاه نظر آن را وسیله جلب

هوادار برای مشروطیت می‌انگاشتند؛ درست نظیر هواداران آزادی تجارت به‌هنگام جوش و خروش برای الغای "قانون غلات" در ۱۸۴۷ انگلیس.

آقای کوهستانی در جریان جدل خود عنوان خوبی را برای مقاله مورخ ۲۴ ژانویه خود انتخاب نموده است! ما هم به توصیه درست ایشان که معیار را درون و حال و نه برون و قال می‌داند پایبندیم. ما بالاتر از آن، صداقت کارگری را در میدان مبارزه، اصل قرار می‌دهیم. اما متأسفانه آقای کوهستانی به توصیه خود وفادارنمانده، و دربرخورد به آقای اکبری سیاست یک بام و دو هوا اتخاذ کرده است. اگر آقای اکبری بنا به موقعیت طبقاتی خود در دفاع از تشکیلی وابسته به جناحی از رژیم ازسوی آقای کوهستانی به‌درست مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد، پس چگونه تبلیغ اصول ۲۳ و ۲۶ قانون اساسی و سعه صدر همان رژیم از سوی آقای اسالو مورد انتقاد آقای کوهستانی قرار نگیرد؟ آیا آقای اسالو امکان حضور و مصاحبه در تلویزیون آمریکا را برای آقای کوهستانی فراهم آورد یا این امکان را آقای کوهستانی برای وی فراهم کرد تا از سعه صدر رژیم سخن گوید؟ آیا آقای کوهستانی وسیله حضور آقای اسالو را در کنگره اتحادیه حمل و نقل انگلستان فراهم آورد یا آقای اسالو مستقیماً به این کنگره دعوت شد؟ اگر بنا به گفته این دسته از "فعالین کارگری" حضور در این کنگره برای رساندن پیام کارگران سندیکای واحد بود، چرا از حضور همکار قدیمی خودشان در بنیاد کار، که قبل از اختلافاتشان وی را در اتحادیه‌های کارگری نماینده طبقه کارگر ایران معرفی می‌کردند، ممانعت به عمل آوردند؟ (با توجه به اینکه این فرد دیگر در قید حیات نیست، از آوردن اسمش خودداری می‌کنیم).

آقای کوهستانی در مبادلهٔ سیاست برای بالابردن ارزش مصرفی خود به نفع خویش، با کسب تجارب از رؤسای اتحادیه‌های مطیع سرمایه، درمقایسه با "فعالین کارگری" از موقعیت بهتر و مستحکم‌تری برخوردار است. این موقعیت از بده و بستان‌های وی با احزاب سیاسی راست و چپ به دست آمده است. وی به عنوان عضو حزبی سوسیال دموکرات (نیو دموکرات پارتی) قبل از بروز اختلافات و رقابت بر سر رهبری و امکانات در بنیادکار با اغلب احزاب سیاسی چپ ایران رابطهٔ نزدیک داشت. این رابطه یک معاملهٔ سودمند برای همهٔ طرفین محسوب می‌شد. احزاب چپ از طریق وی تلاش می‌کردند راهی به دل رؤسای اتحادیه‌ها باز کنند و آقای کوهستانی با نشان دادن رابطهٔ وسیع خود با این دسته از احزاب موقعیت خود را برای مأموریت‌های آینده در میان رؤسای اتحادیه‌ها تحکیم می‌کرد.

زمانی که اختلافات در بنیاد کار حاد گردید، دست اندرکاران این نهاد راهی جز انحلال نیافتند. آیا تخطی عضوی از یک نهاد از نظر این آقایان منجر به انحلال آن نهاد می‌گردد؟ آیا این دسته از آدم‌ها که امروز در اتحاد بین‌المللی در حمایت از کارگران در ایران در امتداد بنیاد کار فعالیت می‌کنند، می‌توانند مورد اعتماد کارگران قرار گیرند؟ در جریان اختلافات بنیاد کار، از میان همهٔ احزاب سیاسی چپ ایرانی، تنها "اتحاد سوسیالیستی کارگری" آن‌هم به خاطر از دست رفتن موقعیت خودشان در بنیاد کار از زاویهٔ رقابت با بخشی از فعالین این بنیاد موضع گرفتند. در این میان موضع "حزب کمونیست ایران" مضحکه‌تر از "اتحاد سوسیالیستی

کارگری " از آب درآمد. آقای فرهاد شعبانی عضو کمیته مرکزی این حزب در نوشته چند خطی خود با نقد مواضع سیاسی آقای اسالو، آقای کوهستانی را به درست یا نادرست همکار سولیداریتی سنتر معرفی نمود. این درحالی بود که خود این حزب و کادرهای آن مثل سایر احزاب چپ ایرانی با آقای کوهستانی تا مقطع انحلال بنیاد کار رابطه نزدیکی داشتند. آقای کوهستانی در دفاع از خود به درستی به این حزب و منجمله آقای شعبانی متذکر گردید که حزب مزبور تا به حال در رابطه با عملکرد آمریکا در ایران و عراق نقدی نداشته است و از آنان خواست اگر موضعی داشته‌اند آن را به اطلاع همگان برسانند. آقای شعبانی به خاطر مخمسه‌ای که گیر کرد به همگان قول داد که پاسخ وی را در مطلب دیگری مفصلاً خواهد داد. اکنون پنج سال از زمان نگارش مطلب آقای شعبانی می‌گذرد. آیا آقای شعبانی و "حزب کمونیست ایران" قادر به جواب خواهند بود؟ در این مورد نیز تاریخ به داوری خواهد نشست.

« بهره‌کشی بی حد و شمار از نیروی کار ارزان قیمت،

یگانه اساس توانائی سرمایه در رقابت است.»

کارل مارکس

آدام اسمیت در سال ۱۷۷۳ (۲۳۹ سال پیش) در کتاب ثروت ملل

خود نوشت:

"کارفرمایان همیشه و همه جا ساکت و خموشند، ولی دائماً و به طور

یکنواخت باهم متحد می‌شوند که مزد کارگران را از نرخ واقعی آن بالاتر

نبرند... درحقیقت ما به ندرت از اتحادیه کارفرمایان چیزی می شنویم، زیرا این یک امر عادی، و حتی می توان گفت یک امر طبیعی است... گاهی کارفرمایان، نیز داخل یک زدوبند مخصوصی می شوند که مزد کارگر را حتی از نرخ طبیعی آن نیز پائین تر ببرند. این کار همیشه در نهایت سکوت و در خفا انجام می شود، تا لحظه اجرای آن کسی اطلاع ندارد، که در آن هنگام نیز کارگر بدون مقاومت تسلیم می گردد. و با اینکه کاهش مزد به شدت کارگران را تحت فشار قرار می دهد، ولی دیگران هیچ وقت چیزی در این باره نمی دانند..."^(۶)

نمونه ای هم در زمینه تدابیر کاهش دائمی قیمت نیروی کار را یادآوری کنیم، که از اهمیت تاریخی-طبقاتی برخوردار بوده، نتایج زیان بار آن امروزه برای کارگران سراسر دنیا کاملاً ملموس است.

روزنامه تایمز در سوّم سپتامبر ۱۸۷۳ (درست یک قرن بعد از نوشته آدام اسمیت در ثروت ملل) نوشت که آقای استاپلتون، نماینده پارلمان انگلستان، در یک سخنرانی درباره قیمت کار [دستمزد] در آینده، به دورنمای آینده سرمایه انگلیسی اشاره کرده می گوید:

"اگر چین به یک کشور بزرگ تولیدکننده تبدیل شود، نمی دانم چگونه جمعیت صنعتی اروپا می تواند بدون کاهش {مزد} تا سطح رقبای خود به مبارزه ادامه دهد."^(۷)

آرزوی آقای استاپلتون در آن زمان این بود که با استفاده از نیروی کار ارزان چین، بتوان کارگران این کشور را در مقابل نیروی کار اروپا قرار داد و بدین وسیله سطح مزد کارگران را در اروپا تنزل داد...

« در روزگار کنونی، از دولتِ سرِ رقابتی که در بازار جهانی... در گرفته است، گامِ دیگری فراتر از آن نهاده‌ایم. ستاپلن، عضو پارلمان انگلستان [به رأی-دهندگان خود چنین توضیح می‌دهد: "اگر چین مبدل به کشورِ بزرگِ صنعتی شود، من نمی‌دانم توده‌های کارگری اروپا چگونه خواهند توانست، بدون آنکه تا سطحِ رقابتی خود تنزل نمایند، در مبارزه پایدار بمانند." اکنون هدف مورد آرزوی سرمایه انگلیس دیگر مزدهای قاره اروپا نیست، خیر، آماج دستمزد چینی است.»

کاپیتال، جلد

اگر در آن زمان هم سطح شدن دستمزد کارگران اروپائی با چینی‌ها به آسانی قابل تصوّر نبود، امروزه چشم انداز این نزدیکی را به وضوح می‌توان مشاهده کرد و اکنون دیگر نه تنها این کشور با بهره‌کشی با شدت خارق‌العاده نیروی کار همچنان جذب کننده سرمایه‌های سراسر جهان بوده و موجبات سقوط دستمزدها را در سطح بین‌المللی فراهم آورده، علاوه بر آن، سرمایه‌های تجاری و حتی سرمایه صنعتی چینی نیز راهی آمریکا و اروپا گردیده و در آینده سرمایه‌های چینی هم در خارج از این کشور به سقوط دستمزدها کمک خواهد کرد!... برای مثال در آینده‌ای نه چندان دور خواهیم دید کارخانه اتومبیل‌سازی در حال تأسیس چین در بلغارستان و سرمایه‌گذاری‌های آتی این کشور در اروپا، چه تأثیرات مخرب تازه‌ای بر دستمزدها خواهد گذاشت! این منطق حرکت سرمایه است؛ زیرا اگر از سرمایه پرسیده شود روزانه کار چیست؟ در جواب می‌گوید: ۲۴ ساعت! زیرا تمام طول حیات نیروی کار متعلق به سرمایه است. چون معنی پرولتر یعنی مزدور!

... و آقای قراگوزلو هم در مورد دستمزد حق دارد ادعا کند که چپ‌ها روضه می‌خوانند! اما چپ‌های روضه‌خوان به دعانویسانی چون قراگوزلو احتیاج دارند. مذهب‌های عرفی دست کمی از مذهب‌های شرعی ندارند؛ زیرا هر دو نیاز به دعانویس و روضه‌خوان دارند.

برای شکافتن و بیان جوهر واقعی اختلافات آقای اکبری و کوهستانی جملاً نگاهی به رابطه سرمایه و نیروی کار در این دوره مشخص بیاندازیم.

الف. عرصه بین‌المللی

سرمایه برای ادامه حرکت خود امروز نیاز به بازتعریف رابطه سرمایه مرده و زنده (سرمایه ثابت و متغیر) دارد. در این رابطه قدم اول حمله به دستمزدها و معیشت زحمتکشان و مثله کردن قوانین کار موجود خواهد بود. بالابردن سن بازنشستگی، کاهش میزان و زمان بیمه بیکاری، مزایا، بیمه بازنشستگی، پایین آوردن میزان بازنشستگی، بیمه درمانی و خدمات اجتماعی و به حداقل رساندن این‌ها امروز در دستور کار نمایندگان سیاسی سرمایه در سطح جهانی قرار دارد. این امر در دو کانون اصلی سرمایه از دهه‌ها قبل شروع شده بود و اکنون ما با نتایج آن روبرو هستیم. در آمریکا این حرکت از دهه ۸۰ قرن گذشته و در آلمان از دهه ۹۰ شروع گردید. فشار نمایندگان سرمایه برای قطعی نمودن این پروسه امروز در اسپانیا، یونان، ایتالیا به شدت ادامه دارد. امروز قانون کار و تغییرات در آن به نفع حرکت سرمایه به یکی از عرصه‌های مبارزه طبقاتی تبدیل شده و به همین جهت مقاومت و اعتراض نیروی کار در سطح جهانی در این

رابطه جریان دارد. این روح (قانون) جهانی سرمایه باید از طریق سازمان جهانی کار، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی و دولت‌های سرمایه‌علیه نیروی کار به پیش برده شود. در سطح اروپا با توجه به قدرت سرمایه در آلمان، سرمایه‌های آلمانی اراده خود را به سرمایه‌های اروپائی و به طریق اولی بر نیروی کار دیکته خواهد کرد. تظاهرات و ناآرامی‌های سیاسی در یونان، اسپانیا، ایتالیا و رومانی گوشه‌هایی از عکس‌العمل سرمایه‌های ملی در محدوده جغرافیای سیاسی و دنباله‌روی نیروی کار در مقابل تعدیات جدید سرمایه از بروز این تقابل در مقابل سرمایه جهانی و اروپا است. جنبش اشغال‌وال‌استریت با ترکیب رنگارنگ طبقاتی آن و گسترش آن در سطح جهانی برخلاف تحلیل‌های سیاسی سطحی جریانات سیاسی چپ آمریکا و اروپا، نهایتاً به دستمایه نمایندگان سیاسی سرمایه در انتخابات پارلمانی تبدیل خواهد شد. این جنبش، اعتراضی به سرمایه مالی و خانه‌خرابی میلیون‌ها آمریکائی است که طبقه متوسط و محروم جامعه را فقیرتر کرده و به همراه خود بخشی از نیروی کار را به خیابان سرازیر کرده است. همین رنگین کمان طبقاتی سبب می‌شود که این اعتراض مورد استفاده بخش‌های دیگر سرمایه و چپ‌نمایندگان سیاسی آنها قرار گیرد. اوباما و ده‌ها سیاستمدار راست و چپ از همان ابتدای شروع آن رسماً حمایت خود را از آن اعلام کردند. همان‌طور که بهار عربی به خزان عربی تبدیل شد، این جنبش نیز نهایتاً به سکوی پرواز سرمایه برای رفع تنگناهایش و ورود به بحران‌های آینده مورد استفاده قرار خواهد گرفت. نیروی کار از هر سو نه تنها از سوی سرمایه بلکه از سوی ابزارهای رنگارنگ آن از جمله اتحادیه‌های کارگری

و مکتب‌های مارکسیستی و آنارشویستی خیابانی محاصره شده و عقیم خواهند شد. جهان سرمایه به یمن دیکتاتوری عریان حزب کمونیست چین با کشیدن ارزش اضافی مطلق ۱۳-۱۱ ساعت کار در روز و رشد سرسام آور اقتصادی از بحران موجود عبور نموده و خود را برای بحران و بحران‌های آتی آماده خواهد ساخت. در شرایط فعلی سرمایه چینی چنان عرصه را بر نیروی کار خود تنگ نموده است که میلیون‌ها نیروی کار مؤنث برای زنده ماندن خود در سطح جهانی حتی به هرزگی‌ها و خواست‌های جنسی کارفرمایان خود تن می‌دهند. در چند سال اخیر سرمایه‌های ترکیه نیز به یمن اسلام معتدل دست کمی از سرمایه چینی نداشته است. در این مرحله سرمایه با ایجاد زمین‌لرزه و پس‌لرزه‌های خود با کوبیدن موانع سرراه خویش نیروی کار را هرچه بیشتر در تنگنا قرار داده، قدرتمندتر از پیش به حیات خود ادامه خواهد داد. برای درک عمیق‌تر موقعیت ضعیف نیروی کار به آخرین نمونه عمل میلیون‌ها مزدور مزدی آمریکا حتماً باید توجه داشت. ریچارد ترومکا (Richard Trumka) رئیس فدراسیون آمریکا اخیراً اعلام کرده است که برای به قدرت رساندن مجدد باراک اوباما اتحادیه‌های کارگری آمریکا، حداقل ۴۰۰۰۰۰ نفر از اعضای خود را سازماندهی کرده‌اند تا با مراجعه مستقیم به خانه‌های رأی‌دهندگان، آنها را تشویق به انتخاب اوباما بکنند. رؤسای اتحادیه‌های کارگری آمریکا در صد دند ۴۰۰ میلیون دلار خرج کمپین انتخاباتی حزب دموکرات بکنند.

خاورمیانه

در این منطقه از جغرافیای اقتصادی - سیاسی به دلایل اقتصادی و

موقعیت آن از نظر تأمین مواد اولیه سوخت طبق تقسیم کار جهانی برای بازار جهانی باید به چهار کشور ترکیه، ایران و عربستان سعودی و مصر توجه کرد. ما در این قسمت تنها به طور خلاصه اشاره‌ای به موقعیت سرمایه و نیروی کار خواهیم کرد.

ترکیه

ترکیه با نیروی کار ۲۴/۵ میلیونی، با تکیه بر بخش کشاورزی و خدمات و صنعت خود علیرغم رکود و بحران موجود در سطح جهانی از نظر سرمایه جهانی الگوئی برای کشورهای خاورمیانه به‌شمار می‌رود. موقعیت جغرافیائی این کشور و ثبات سیاسی مورد نظر سرمایه برای تأمین مواد سوختی صنعت کشورهای اروپائی خصوصاً در ۱۰ سال گذشته موقعیت برتری نسبت به رقبای منطقه‌ای برای این کشور فراهم نموده است. وجود خطوط باکو-تیلیس - جیهان، خط لوله گاز تبریز- آنکارا و چندین خط لوله در دریای سیاه توجه سرمایه جهانی را نسبت به این کشور هرچه بیشتر جلب نموده است. خصوصی‌سازی‌ها و گسترش یک طبقه خرده‌بورژوازی وسیع به تبع آن موقعیت سرمایه را در مقابل نیروی کار مستحکم‌تر گردانیده است. فعالیت چندین ساله نیروهای سیاسی و محاصره نیروی کار از طریق اتحادیه‌های کارگری راست و چپ هرچه بیشتر همچون تارهای مرئی و نامرئی عنکبوت بر دست‌وپای نیروی کار موقعیت آن را بیشتر و بیشتر تضعیف کرده است. در آخرین حرکت اعتراضی از سوی کارگران تنباکو، این حرکت ابتدا با بی‌اعتنائی بورژوازی روبرو شد تا جائی که بیش از ۲۰۰ نفر از آنان مجبور به اعتصاب غذا

گردیدند. بورژوازی ترکیه برای غلبه کامل بر این اعتراض از یکسوی اتحادیه‌های کارگری را به کار گرفت و از سوی دیگر این حرکت را به شکلی وحشیانه سرکوب نمود. تناسب قوای بین سرمایه و نیروی کار در ترکیه چنان به نفع سرمایه چرخیده است که هیوندای، ماشین سازی کره جنوبی، پس از اینکه با ۴۰۰ میلیون دلار سرمایه در هند روبرو شد، بخشی از کارخانه خود را برای کم کردن هزینه‌ها و کوتاه کردن زمان تحویل آن به بازارهای اروپائی و خاورمیانه به ازمیت ترکیه منتقل نمود و کار خود را از ماه مه ۲۰۱۰ شروع نمود. همان طور که در عرصه بین‌المللی اشاره کردیم، سرمایه در ترکیه در حمله به نیروی کار در منطقه پرچمدار محسوب می‌شود. روز ۸ مارس ۲۰۱۲ رئیس اتحادیه دیسک آقای ارول اکینجی در اطلاعیه مطبوعاتی خود با گلایه از دولت اردوغان اعلام نمود که دولت قانون کار جدیدی تهیه نموده است که در آن صحبتی از اتحادیه‌های کارگری نکرده است. وی در بخش دیگر اطلاعیه‌اش به پروژه استراتژی استخدام ملی اشاره نموده است که دولت برای از بین بردن شکل متعارف استخدام از کارگران می‌خواهد برای کاریابی فقط به بنگاه‌های کاریابی خصوصی مراجعه کنند. وی در پایان نتیجه گرفته است که دولت قصد دارد با اقدامات جدید خود حق سنوات کاری کارگران را از بین برده و دستمزدهای پایینی را به آنها تحمیل کند. تسلط و موقعیت برتر سرمایه در ترکیه تا جائی پیش رفته است که اریک لی (Eric Lee) مشاور بزرگ سرمایه و صاحب سایت لیبراستارت در نوامبر سال گذشته به کمک مالی مرکز همبستگی آمریکائی فدراسیون کار آمریکا صدها مزدور مزدی را از ۳۰ کشور مختلف زیر سقف اتحادیه پترول-ایش جمع

می‌کند تا برای بهار عربی به نفع سرمایه رهنمودهای عملی بدهد و کادرهای آینده خود را از میان آنان دستچین سازد، غافل از اینکه در این دوره سرمایه عمومی به نمایندگی از همه بخش‌ها و گرایش‌ها سرمایه دیگر حتی سه‌جانبه گرائی تاریخی سازش نیروی کار با سرمایه را نیز تحمل نخواهد کرد و راه‌های قانونی اعتراض نیروی کار را با توسل به قوه مقننه و مجریه مسدود خواهد کرد. سرمایه در این دوره این هدف را تعقیب می‌کند اما هنوز نتیجه این عرصه از مبارزه قطعی نشده است.

برای جلوگیری از طولانی‌شدن این نوشته فقط به دخالت مستقیم دولت ترکیه در اعصاب کارگران دخیانیات و دولت کانادا در رابطه با خلبانان؛ میکائیک‌ها و نظافتچی‌های شرکت هواپیمائی عظیم ایرکانادا (Air Canada) اکتفا می‌کنیم.

مصر

مصر با نیروی کار ۲۶ میلیونی خود یکی از حلقه‌های مؤثر در سرمایه خاورمیانه است. سرمایه در این کشور به‌یمن سرکوب شدید نیروی کار از سوی قهرمان ناسیونالیسم عرب جمال عبدالناصر، دهه‌های متمادی با آسودگی به استثمار پرداخته است. این روند در زمان آنورالسادات نیز ادامه یافت. بورژوازی مصر از دهه قبل با سرکوب و حملات متعدد به سطح دستمزدها راه را برای خصوصی‌سازی‌های وسیع در همه شاخه‌های اقتصادی از ۲۰۰۴ هموار نموده بود. در این مدت بورژوازی مصر برای کنترل کامل نیروی کار با ایجاد اتحادیه‌ای که نزدیک‌ترین رابطه با دولت و سرمایه مصر داشت از هرگونه تحرک و واکنش نیروی کار ممانعت

به عمل آورد. بحران اقتصادی و حاکمیت خفقان و فساد دستگاه اداری سبب گردید که از ۱۸ دسامبر ۲۰۱۰ اعتراضات خیابانی با شرکت همه طبقات و اقشار علیه دولت حسنی مبارک شروع گردد. در طی این مدت و قبل از آن سرمایه جهانی در رقابت با اتحادیه وابسته به دولت از طریق سازمان جهانی کار و احزاب چپ مصر تلاش خود را به کار بست تا از حرکت مستقل نیروی کار جلوگیری کند. سرمایه جهانی تا به امروز در این زمینه کاملاً موفق بوده است تا جایی که یک سال پس از برکناری حسنی مبارک، اتحادیه حمل و نقل این کشور برای کمک به بورژوازی مصر از اعضای خود تقاضا نمود که یک روز از دستمزدهای خود را به دولت بپردازند. در این میان احزاب راست و چپ و خصوصاً جریاناتی نظیر الثوره، اخوان المسلمین شدیداً تلاش می کنند که در دل تحولات سیاسی اخیر کارگران رادیکال و جدی سرکوب شوند.

عربستان سعودی

عربستان سعودی به عنوان اولین کشور تولید کننده نفت خام و با داشتن یک پنجم کل ذخیره نفت دنیا، برای سرمایه جهانی از اهمیت بالایی برخوردار است. از هفت میلیون نیروی کار این کشور شش میلیون آن را کارگران مهاجر تشکیل می دهند، که اکثر آنها در بخش نفت و گاز کار می کنند. کارگران هندی، پاکستانی، بنگلادشی، فیلیپینی، مصری، فلسطینی، سریلانکایی، سودانی، اندونزیایی، سوری و ترک در این کشور به شدت استثمار می شوند. از میان این جمعیت ۶ میلیونی فقط ۱۰۰۰۰۰ از کشورهای غربی هستند که اغلب در مشاغل سطوح بالا و تخصصی در

نفت مشغول به کارند. در این کشور دیکتاتوری سرمایه در دست وزیر نفت این کشور قرار دارد. از سال ۲۰۰۵ به بعد بخش خصوصی در بخش تولید برق و مخابرات سرمایه گذاری‌های نسبتاً سنگینی کرده است. سرمایه این کشور برای کسب ارزش اضافی مطلق از این نیروی کار حتی نیازی به تشکلات دست‌ساز خود سرمایه را نمی‌بیند. تقریباً همه کارگران غیربومی سالیان متمادی به صورت قراردادی استخدام می‌شوند. قانون کار این کشور در مجموع به چند صفحه کوتاه خلاصه می‌شود که مستقیماً از سوی وزیر کار نوشته شده است. این به ظاهر قانون کار براساس اصل اسلامی موجر و مستأجر تنظیم گردیده است. کارگران با اتمام قراردادهای خود مجدداً باید قرارداد تازه‌ای را امضا کنند. به طور مسلم نیروی کار در این کشور از بی حقوق‌ترین بخش از نیروی کار در خاورمیانه محسوب می‌شود. سرمایه در این نقطه از جهان حتی کوچکترین اعتراض مسالمت‌آمیز را بر نمی‌تابد. این نیروی کار ۶ میلیونی در عربستان سعودی در قانون کار تشریفات، کارگران میهمان نامیده می‌شوند.

ب. ایران

برخلاف مشروطیت ناکام بورژوازی ایران، که آمال و آرزوی چپ دموکراسی-خواه ایران را تشکیل می‌داده است، ما از انقلاب موفق سرمایه در سال ۴۲ شروع می‌کنیم. اصلاحات ارضی میلیون‌ها خوش‌نشین و دهقان را از محیط روستا کنده و نیروی کار آنان را به کالا تبدیل نمود. حرکت سرمایه توسط دربار و سرمایه جهانی پس از سال ۴۲ چهره طبقاتی جامعه ایران و بافت اقتصادی آن را به کلی زیور و کرد. به دنبال اصلاحات ارضی، سرمایه در قالب سرمایه عمومی نیروی کار وسیعی را در بخش صنعت و کشاورزی به وجود آورد. ایجاد ذوب آهن، ماشین‌سازی‌ها،

تراکتورسازی، گسترش صنعت نفت و پتروشیمی، تشکیل شرکت‌های زراعی بزرگ نظیر شرکت زراعی دشت مغان، شرکت زراعی خوزستان، و شرکت زراعی کرج، مزارع میکانیزه کشت و صنعت به توسعه اقتصادی و تمرکز سرمایه کمک بزرگی نمود. علیرغم ظاهری این پیشرفت‌ها با تکیه بر تولید نفت، زیرساخت اقتصادی در رابطه با سرمایه جهانی توسعه پیدا نکرد. همه پیشرفت‌های صنعتی با تکیه بر صنعت مونتاژ وارده از غرب عملی گردید. بدون شک با استمرار رژیم بورژوا - سلطنتی در ایران بورژوازی ایران در دراز مدت می‌توانست به تکنولوژی متناسب با صنعت نیز دست پیدا کند. البته قابل ذکر است که نقش تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های ایرانیِ ثناگوی سرمایه در این میان مهم بود، ولی اینان در روند حرکت سرمایه جهانی در ایران برخلاف تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های کشورهای نظیر کره جنوبی، برزیل، سنگاپور، مالزی و ترکیه به‌جای توسعه زیرساخت سرمایه، به مجیزگویان دربار تبدیل شدند و نقش خود را در خراب‌ترکردن اقتصاد ایران ایفا نمودند.

یکی از پیامدهای اصلاحات دربار پیدایش طبقه بزرگ بورژوازی بود که با برخورداری از کمک‌های مالی، حمایت‌های گمرکی، بخشش مالیاتی و امتیازات انحصاری به سرعت رشد نمود و به یکی از پایه‌های قدرت سلطنت در ایران تبدیل شد.

رشد سریع بورژوازی نزدیک به دربار و ایجاد محدودیت در فعالیت سایر اقشار بورژوازی ایران از جمله بورژوازی متوسط صنعتی و کم‌شدن نفوذ بازار سنتی در مقابل کالاهای وارده از غرب بخش‌های وسیعی از بورژوازی و خرده‌بورژوازی را به اپوزیسیون رژیم بورژوا - سلطنتی تبدیل نمود. تحکیم قدرت دربار و تقویت ماشین سرکوب از طریق ساواک و ارتش و انواع دستگاه‌های کنترل و جاسوسی علیه مخالفان راه هرگونه حرکت و اعتراض قانونی را سد نمود. چنین شرایطی خصوصاً روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی را به مبارزه مخفی و مسلحانه کشاند. خفقان و

سرکوب سیاسی شدید هرگونه مخالفتی در جامعه و تحقیر همه طبقات و اقشار دیگر جامعه ریشه‌های طغیان سیاسی را تقویت نمود.

در این میان روحانیت که تاریخاً و از زمان مشروطیت خود را یک پای قدرت سیاسی می‌دید و تضعیف بورژوازی تجاری را تضعیف موقعیت اقتصادی خود می‌دانست به صف اپوزیسیون پیوست. در سالهای ۵۲ و ۵۳ قیمت نفت کاهش یافت و بیکاری گسترش پیدا کرد و دولت قادر نبود مثل گذشته هر سال حقوق کارمندان را بالا ببرد. تا جایی که در نیمه دوم سال ۱۳۵۶ میزان تورم به ۴۰ درصد رسید. این نقطه آغاز علنی شدن اعتراضاتی بود که سال‌ها در حاشیه شهر تهران بزرگ در جریان بود. (البته با مؤلفه‌های مهم‌تر دیگری که در این مقاله فرصت پرداختن به آنها نیست).

روحانیت، پس از چند ماه تظاهرات توده‌های مردم و بندوبست‌های خود با سرمایه جهانی، در غیاب حریف قدرتمندتر در میان اپوزیسیون سلطنت با تکیه بر تشکیلات سنتی خود و باورهای عمیق مذهبی توده‌ها خود را به عنوان قدرت سیاسی آینده کشور مطرح ساخت.

نخستین نمود این اعتراضات با شب شعرهای دانشگاه صنعتی آریامهر شروع گردید و اعتصابات کارگران در شرکت نفت، رژیم سلطنتی را به پایان رساند. در آن روزها حتی قبل از سقوط سلطنت، روحانیت از سوی نمایندگان خود و جبهه ملی رابطه مستقیمی با نمایندگان و کمیته اعتصاب کارخانجات برقرار کرده بود. نیروی کار در ایران در آن زمان به خاطر بی‌اطلاعی از تجربه تاریخی و حتی تجربه نسل ما قبل خود عملاً دنباله‌رو دشمنان طبقاتی خود شد. بازرگان‌ها، بهستی‌ها،

عراقی‌ها و طالقانی‌ها با مراجعه به کارگران نفت در جنوب و تهران "انقلاب" را تمام شده خوانده و از آنها خواستند این بار برای حاکمیتی جدید با جدیت و شدت بیشتری کار کنند. البته توصیه‌های این آقایان در بین اکثریت مزدوران مزدی گوش شنوا داشت، اما کارگران رادیکال زیر بار نرفتند.

بورژوازی ایران برای تثبیت موقعیت خود پس از حملات اولیه به بیکاران - که نیروی معترض بزرگی را تشکیل می‌دادند - سریعاً به تقویت شاخه کارگری خود پرداخت. قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار در تاریخ چهارم بهمن ۱۳۶۳ مشتمل بر بیست‌ونه ماده و سی‌ویک تبصره به تأیید شورای نگهبان و به ریاست مجلس شورای اسلامی آقای رفسنجانی، به تصویب رسید. یکه‌تازی و جاسوسی و سرکوب کارگران از سوی خانه کارگر و شوراهای اسلامی در محیط کار با تکیه به دو دوره ریاست جمهوری آقای رفسنجانی ادامه یافت. در طی این سال‌ها خانه کارگر و شوراهای اسلامی تنها یک وسیله سرکوب نماندند؛ بلکه با تکیه بر قدرت اقتصادی دولت و دریافت کمک‌های مالی هنگفت در اغلب شهرها و خصوصاً شهرهای بزرگ و صنعتی، هزاران هزار مزدور مزدی را زیر چتر خود درآوردند. برخلاف کسانی که این شکل را تنها یک ابزار سرکوب می‌دانند، این تشکیلی است که هزاران کارگر را در صفوف خود متشکل کرده است و آنها را در خدمت همه جناح‌های بورژوازی به کار گرفته است.

دوران جنگ هشت ساله ایران و عراق و اقتصاد جنگی آقای موسوی به تمرکز سرمایه عمومی انجامید؛ همان‌طور که جنگ داخلی روسیه بین

سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲ سرمایه را در آن کشور متمرکز نمود. بورژوازی جدید پس از تصاحب سرمایه‌ها و مایملک سرمایه‌داران وابسته به سلطنت به خاطر انباشت و تقویت قدرت اقتصادی خود از همان ابتدا نشان داد که قرار نیست تغییری در جهت بهبود زندگی توده‌های کارگر و محروم جامعه ایجاد شود. به‌عنوان نمونه حجت‌الاسلام غفاری جوراب استارلایت و آقای مهدی کروبی فولاد را با نام افراد مختلف تصاحب کردند. در طول جنگ سرمایه با استفاده از آن عملاً کمر کارگران را شکست. آقای رفسنجانی برای توسعه سرمایه و تقویت بورژوازی تعدیل نیروی کار را در دستورکار خود قرار داد. در این دوره هزاران کارگر تصفیه شدند. فقط در صنعت نفت ایران ۵۰۰۰ کارگر در خوزستان بازخرید شدند. از این تعداد حدود ۱۰۰۰ نفر دستگیر و روانه زندان و شکنجه‌گاه‌ها گردیدند، که کارگران رادیکال در بین آنان اعدام شدند. در آن دوران قانون کار به یکی از محورهای مبارزه کارگران تبدیل گردید. اولین پیش‌نویس قانون کار از سوی بورژوازی ایران تهیه گردید، ولی قبل از اینکه علنی شود به بایگانی سپرده شد. دوّمین پیش‌نویس این قانون به ابتکار آقای توکلی به کمک مدرسین حوزه علمیه قم تهیه و به دولت تحویل داده شد. مدرسین حوزه علمیه قم آن را براساس فقه اسلامی برپایه روابط مالک و مستأجر نوشته بودند. در این قانون در همه موارد تنظیم رابطه کارگر و کارفرما به‌عهدۀ طرفین واگذار شد. این قانون هیچ‌گونه محدودیتی را در هیچ زمینه‌ای از قبیل ساعت کار و مرخصی و اضافه‌کاری به رسمیت نمی‌شناخت. دولت وقت برخلاف حوزه بر این امر واقف بود که همین طغیان ۵۷ توقعات کارگران را بالا برده است و در

چنین شرایط سیاسی - اجتماعی تحمیل آن به کارگران کار ساده‌ای نیست. بنابراین، این پیش‌نویس هم کنار گذاشته شد. در جریان طغیان و جابه‌جائی قدرت، کارگران به‌طور اخص و جامعه به‌طور علی‌العموم برای مدت کوتاهی طعم آزادی را چشیده بودند. برای مدت کوتاهی قدرت سرمایه، سلسله مراتب آن، و بخصوص حکومت و قدرت دولتی آن تضعیف گردیده بود. بالا رفتن توقعات کارگران و آنارشی ذاتی کارگری هنوز حاضر نبود به این سادگی زیر یوغ سرمایه و نمایندگان سیاسی آن برود. سومین پیش‌نویس قانون کار در سال ۱۳۶۲ تدوین گردید. این همان قانونی است که هنوز خط امامی‌ها به آن افتخار می‌کنند و امروز مورد نقد جناح‌های سیاسی و روشنفکران طرفدار غرب قرار می‌گیرد. همین قانون نیز، که مهر و نشان زمان خود را دارد، مورد حملهٔ کنونی همهٔ جناح‌های بورژوازی ایران قرار گرفته است. این قانون پس از کش‌وقوس - های فراوان در بین جناح‌های بورژوازی ایران بالأخره بعد از گذشت هفت سال، در ۲۹ آبان ۱۳۶۹ علیرغم مخالفت شورای نگهبان از سوی مجمع تشخیص مصلحت تأیید و به تصویب رسید و از اوّل سال ۱۳۷۰ اجرائی شد.

پس از اتمام ریاست جمهوری آقای رفسنجانی نوبت به ریاست جمهوری آقای خاتمی رسید. آقای خاتمی می‌بایست آغاز پایان انباشت سرمایه در دوران آقای رفسنجانی باشد. برای درک بهتر این مسأله اشاره به حضور آقای آموزگار نخست‌وزیر دوران شاه و رئیس حزب رستاخیز به‌عنوان یکی از افراد بانفوذ بانک جهانی با تأیید کامل بورژوازی جدید ایران در زمان خود آقای خمینی، ضروری است. آقای آموزگار در سفر خود به تهران قوانین و اجرایی‌شدن دستورات بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و تجارت جهانی را به دولت آقای

رفسنجانی تقدیم کرد. بعد از اتمام جنگ بازسازی خرابی‌های حاصله از ۸ سال جنگ خانمانسوز بورژوازی عراق و ایران، بازیگران تازه و بیشتری را به حوزه فعالیت‌های اقتصادی کشاند. شکل اداره اقتصاد کشور به صورتی متمرکز در دستان دولت مانعی به شرکت و حضور فعال سرمایه‌داران خصوصی ایجاد می‌کرد. به همین سبب دولت آقای خاتمی برای جذب سرمایه‌های خارجی، ورود به سازمان تجارت جهانی و شریک شدن بخش خصوصی در حیات اقتصادی کشور با اسم گفتگوی تمدن‌ها قدم‌های مؤثری برداشت. تا آنجا که به نسخه اقتصادی این دوران برمی‌گردد، همه رهبران و نمایندگان بورژوازی ایران با این سیاست‌ها توافق داشتند. اما در عین حال، هر کدام از جناح‌های بورژوازی ایران بر سر سهم خود از ارزش اضافی حاصله از استثمار، با توسل به اهرم‌های سیاسی در رقابت با هم بودند.

دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی و گفتگوهای تمدنش برای بورژوازی ایران برخلاف منتقدین افراطی‌اش امکانات فراوانی فراهم نمود. در این دوره در مجموع بنا به راهنمایی سرمایه جهانی از طریق صندوق بین‌المللی پول به معیشت ناقابل فروشندگان نیروی کار ضربات سختی وارد آمد. در همان حال، کل بورژوازی ایران روابط خود را با سرمایه جهانی تحکیم بخشید. به علاوه، بورژوازی ایران پایگاه خود را در بین اقشار ناراضی به ویژه روشنفکران بسط داد. مسافرت بخشی از فعالین چپ به ایران با رضایت و همراهی عناصر امنیتی دوران خاتمی و حتی سرمایه‌گذاری بعضی از این افراد به نفوذ رژیم در خارج از کشور کمک فراوانی نمود. در همین دوره ما شاهد شکل‌گیری فعالین حقوق بشری، زنان،

ملیت‌ها، هنرمندان و امثالهم هستیم. بخش وسیعی از همین جنبش‌ها، که قبلاً رسیدن به اهداف خود را در سرنگونی رژیم می‌دیدند، این بار پیشرفت کار و رسیدن به اهداف خود را در بقای آن و همکاری با آن یافتند. همه این‌ها از برکات دورانی است که به دوران اصلاحات مشهور شد.

در دوران اصلاحات، شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر از جهات مختلف تحت فشار قرار گرفتند. در درجه اول به خاطر نقش مخرب خود، این شوراها در محیط کار به تدریج اعضای خود را ازدست دادند. از سوئی به خاطر وابستگی این تشکل به کمک‌های سیاسی و مالی دولت‌های قبلی آقای رفسنجانی پایه قدرت آنها تضعیف گردید. شوراهای اسلامی در محیط کار از سوی خود سرمایه‌داران و مدیران نیز به نوعی به عنوان مزاحم محسوب گردیدند. در داخل کشور این تشکل از سوی تکنوکرات‌ها و بخش وسیعی از روشنفکران لیبرال، که خواهان خصوصی‌سازی سریع‌تر و عمیق‌تر اقتصاد ایران بودند، مورد نقد و حمله قرار گرفت. دولت آقای خاتمی برای جذب سرمایه خارجی پس از سال‌ها مفادی از مقاله‌نامه‌های سازمان جهانی کار (بخوان سازمان جهانی سرمایه) را مورد تأیید قرار داد. در کنار این فشار باید به نقش روشنفکران و طرفداران سندیکاها خصوصاً در خارج از کشور در افشای خانه کارگر و شوراهای اسلامی و تأکید بر ایدئولوژیک بودن این تشکل اشاره شود. افشای عملکرد شوراهای اسلامی و خانه کارگر از سوی سازمان‌هایی نظیر اتحاد بین‌المللی در حمایت از کارگران و کمیته دفاع از مردم ایران، که رابطه تنگاتنگی با اتحادیه‌های کارگری انگلستان دارد، تا حدود زیادی حداقل در سطح اتحادیه‌های

کارگری غرب زیر پای این تشکل مربوط با حاکمیت را خالی کرد. همهٔ این عوامل و فشارها شوراها و شوراهای اسلامی و رهبران آن را عملاً در تنگنا قرار داد. باید تأکید کرد که این افشاگری‌ها نه در جهت منافع آتی کارگران، بلکه در جهت رقابت با آن برای ایجاد اتحادیه‌های کارگری از نوع غربی است، که با قبول سه‌جانبه‌گرائی سازش نیروی کار با سرمایه را قانونی می‌سازد و برای مدت‌ها با توجه به شرایط فقر و فاقهٔ موجود در میان کارگران، بخش وسیعی از آنها را نسبت به آینده متوهم می‌سازد.

در همین دوره پس از حضور خانم بیوندی از کنفدراسیون اتحادیه‌های آزاد کارگری با راهنمایی سازمان جهانی کار با استفاده از فضای اصلاحات تشکلهائی با ترکیب روشنفکران و در مواردی کارگران و روشنفکران نیز به وجود آمد. این تشکل‌ها، که در خارج از محیط کار شکل گرفتند، به تدریج مانند احزاب سیاسی در درون خود دچار اختلاف و انشعاب شدند و خواسته و ناخواسته به سدی در مقابل کارگران آگاه و رادیکال تبدیل شدند. کمیتهٔ پیگیری ایجاد تشکل‌های کارگری و کمیتهٔ هماهنگی برای ایجاد تشکل‌های کارگری از جملهٔ این تشکل‌ها بودند، که تلاش کردند جای احزاب سیاسی را بگیرند، اما احزاب سیاسی سبب شقه‌شقه شدن همین تشکل‌ها شدند. این کمیته‌ها نه تنها قادر به عملی کردن ادعاهای خود نگردیدند، بلکه خود در درون خود به محافلی تبدیل شدند که در رقابت با همدیگر حتی به مانعی بر سر فعالیت‌های فردی همدیگر شدند.

در ۱۰-۱۲ سال گذشته، در خارج از کشور نیز برای تأثیرگذاری بر این روند عمدتاً نمایندگان سیاسی خرده‌بورژوازی ایران نیز در جهت تقویت

رفرمیسم در اتحاد و رقابت با همدیگر کمیته‌های رنگارنگی را با عناوین حمایت و پشتیبانی از کارگران به وجود آورده‌اند. اکثریت غالب این کمیته‌ها همان فعالین سیاسی بعد از طغیان ۵۷ را تشکیل می‌دهند، که پس از سرخوردگی از احزاب سیاسی، این بار اهداف خود را در قالب این کمیته‌ها پیش می‌برند. یکی از این نهادها اتحاد بین‌المللی در حمایت از کارگران در ایران است که پس از شکست پروژهٔ بنیاد کار^(۸) - که خود با انحلال کارگر تبعیدی^(۹) پا به عرصهٔ وجود گذاشته بود - و انحلال آن، امروز در امتداد همان فعالیت‌ها به حیات خود ادامه می‌دهد. این تشکل پس از ۱۲ سال، امروز به فکر تدوین مبانی سیاست و فعالیت خود افتاده‌است. این جریان که اتحادیه‌های کارگری غرب به‌درستی از آن به نام ائتلاف بین‌المللی نام می‌برند، برای ردگم کردن و بالابردن ارزش مصرفی خود مبانی سیاست و فعالیت خود را بازتعریف کرده‌است. برای آن دسته از آدم‌ها که همیشه فرسنگ‌ها از تحولات فاصله دارند، این سیاست‌ها ممکن است تازه به نظر برسند، اما در این بازتعریف از مبانی سیاست این‌ها چیز تازه‌ای وجود ندارد. در این بازتعریف قرار است همان رفرمیسم تاریخی این بار فرموله‌تر و سیاسی‌تر اعلام گردد. این دسته از آدم‌ها به‌خوبی از ریزش نیروهای جریان‌ات سیاسی چپ و راست در سطح جهانی و ایران آگاهند و تلاش می‌کنند خود را به‌عنوان آلترناتیو آینده بین سرمایه و نیروی کار جا بیندازند. مبانی سیاست این ائتلاف هرچه مغشوش‌تر و پرتناقض‌تر باشد - که هست - به همان نسبت در شرایط متفاوت از قدرت مانور بیشتری برخوردار شده و با دست‌بازتر در خدمت به سرمایه و نظامش وارد عمل خواهد شد. جریانی که از ژانویهٔ ۲۰۰۰

همراه فعالین بنیاد کار در کریدورها و پشت دفاتر رؤسای اتحادیه‌های کارگری برای گرفتن ملاقات انتظار می‌کشید، ظاهراً امروز به صرافت افتاده است که برای سیاست‌های خود مبنائی بسازد، درحالی که این سیاست‌ها ازسوی اینان سال‌ها پراتیک می‌شد. به یک نمونه متناقض مبنای سیاست و فعالیت‌های این نهاد توجه کنیم. گردانندگان این نهاد در بند ۳ سیاست‌های خود می‌نویسند:

"کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری (آی تی یو سی) که بدنه اصلی آن تا سال ۲۰۰۶ تحت نام کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد، (آی سی اف تی یو) فعالیت می‌کرد، دربرگیرنده اتحادیه‌ها و سندیکا‌های کارگری متعدد و با گرایشات متنوع از کشورهای مختلف جهان است. به دلیل ساختار سراسری این کنفدراسیون، این نهاد موظف است که به نقض و پایمال‌شدن حقوق کارگران ایران همچون دیگر کشورهای جهان اعتراض نماید. سیاست ما در رابطه با این کنفدراسیون اطلاع‌رسانی شفاف و تأکید در انجام این وظیفه ازسوی آنها ضمن احترام به استقلال تشکلات کارگری در ایران است. ازسوی دیگر آنگاه که این نهاد، سیاست‌های سرمایه‌داری جهانی و دولت‌های غربی را در تقابل با منافع جنبش کارگری جهانی به پیش می‌برد، و یا مواضع تأییدآمیز نسبت به سیاست‌های ضد کارگری نهادهای بین‌المللی سرمایه‌داری مانند صندوق جهانی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت و گروه G-20 را اتخاذ می‌نماید، ما با پافشاری بر استقلال طبقاتی کارگران، علیه سیاست‌های این تشکل مبارزه خواهیم کرد."

موضع این نهاد درمقابل کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری

بیشتر به شوخی می‌ماند. برای روشن شدن ذهن خواننده، ما تنها با اشاره به چند کلمه در رابطه با رئیس این کنفدراسیون اکتفا می‌کنیم. آقای مایکل سومر (Michael Sommer) از ژوئن ۲۰۱۰ سکان حاکمیت این اتحادیه کارگری جهانی را به دست دارد. وی چه آن زمان که ریاست اتحادیه پست آلمان را در اختیار داشت و چه امروز، مهره سرسپرده سرمایه بوده و هست. این فرد در سال ۲۰۱۰ میرکل صدراعظم آلمان را با افتخار تمام به کنفرانس سالانه اتحادیه خود دعوت و از همکاری نزدیک وی با اتحادیه‌ها تعریف و تمجید نمود. وی از نزدیک در طرح و تدوین بالابردن سن بازنشستگی از ۶۵ سال به ۶۷ سال و ثابت نگذاشتن حداقل دستمزدها و کم کردن میزان خدمات عمومی با صدراعظم آلمان همکاری کرده است. این نهاد با شناخت کامل از این دسته رؤسای این نوع تشکل‌ها با اطمینان خاطر دادن به مزدوران مزدی خود را در بند اول مبانی فعالیت و سیاست‌های خود جزئی از جنبش جهانی کارگری اعلام نموده و همبستگی خود را با مبارزات کارگری در اقصی نقاط جهان اعلام می‌دارد. ما داوری در این امر را به کارگران جدی و آگاه به منفعت آنی و آتی می‌سپاریم.

بنا به مفاد قانون کار جمهوری اسلامی سه نوع تشکل برای کارگران در نظر گرفته شده است: شوراهای اسلامی، انجمن‌های صنفی کارگران و نمایندگان کارگران در محیط کار. پس از بی‌مصرف شدن شوراهای کارگری، دولت آقای احمدی‌نژاد در رقابت با شوراهای اسلامی طرفدار آقای رفسنجانی و ایجاد شاخه کارگری به نفع جناح خود، به فکر ایجاد انجمن‌های صنفی کارگران افتاد. بنابراین ایجاد انجمن صنفی کارگران

نتیجه به پایان رسیدن ارزش مصرفی شوراهای اسلامی بود. در ابتدای کار دولت اصلاحات، انجمن صنفی روزنامه‌نگاران و رانندگان شکل گرفتند، اما به خاطر محدود بودن اعضا و حضور کارفرمایان در این دو تشکل، نتوانستند جای پائی در بین کارگران باز کنند. انجمن صنفی روزنامه‌نگاران با توجه به حرفه و روابط درونی خود تا انتخابات اخیر ریاست جمهوری دوام آوردند، که چند روز بعد از این انتخابات به حکم دادستانی و وزارت اطلاعات دفترشان پلمب گردید.

پس از روی آوری دولت احمدی‌نژاد برای ایجاد انجمن‌های صنفی براساس ماده ۱۳۱ قانون کار، ما نه تنها در داخل، بلکه در نشست‌های سازمان جهانی کار با دو دسته از کارفرمایان و کارگران روبرو می‌شویم. قبل از حضور نمایندگان انجمن‌های صنفی در نشست‌های سالانه سازمان جهانی کار، خانه کارگر تمایلی به همکاری این دو نهاد نشان نمی‌داد. آنها با توجه به فشار روزافزون دولت، چاره‌ای جز قبول حریف زورمندتر خود را نداشتند. بنابراین اکنون سال‌هاست که نمایندگان کانون عالی انجمن‌های صنفی همراه نمایندگان خانه کارگر هر سال در کنفرانس‌های سالانه سازمانی جهانی سرمایه در کنار همدیگر می‌نشینند. اکنون دولت ۲۵۰ انجمن صنفی را در سراسر کشور سازمان داده است و این انجمن‌ها را به عنوان شرکای اجتماعی خود برای اجرا و عملی کردن سه‌جانبه‌گرائی به رسمیت شناخته است.

با وجود بروز اختلاف میان جناح‌های بورژوازی و تلاش آنها برای یارگیری از کارگران، دولت آقای احمدی‌نژاد علیرغم تحت فشار بودن از سوی رقبای قدرتمندتر از خود، یورش خود را به همان قانون کار سال

۱۳۶۹ آغاز کرده است. این حملات علیرغم شدت‌یابی اختلافات جناح‌های سیاسی و تشدید رقابت بین جناح‌های بورژوائی ایران کاملاً مورد تأیید همه آنهاست: ازحوزه قم تا بیت رهبری و از بیت رهبری تا نظامیان ودولت‌آقای احمدی‌نژاد و از اتاق بازرگانی ایران تا اتاق بازرگانی تهران. این اشاره کوتاه بدین سبب لازم بود که بتوان فضائی را که در آن انجمن‌های صنفی کارگران شکل گرفتند، بهتر درک کرد.

از زمان روی کارآمدن دولت آقای احمدی‌نژاد ما شاهد رقابت و درهمان حال همکاری‌های شوراهای اسلامی و انجمن‌های صنفی کارگران در ایران هستیم. این دو تشکل هم‌اکنون چه در سطح تشکل کارفرمائی و چه در سطح تشکل‌های کارگری، در سازمان جهانی کار حضور دارند. در سال‌های اولیّه حضور این دو تشکل در سازمان جهانی کار، هر دو اقداماتی در زمینه حذف همدیگر به عمل آوردند، ولی به خاطر ضعف پشتیبانان سیاسی شوراهای اسلامی، نهایتاً مجبور به پذیرش همکاری با همدیگر گردیدند. خانه کارگر و شوراهای وابسته به آنان برای جلوگیری از حذف خود به کمک حزب توده و جریانات سیاسی نزدیک به آنها حتی از سوی اتحادیه‌های وابسته به شوروی قدیم مورد حمایت قرار گرفته و به عضویت فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری (World Federation of Trade Unions) درآمد.

همان‌طور که می‌بینیم همه اقشار و طبقات دیگر، به خاطر منافی که درمقابل مزدبگیران دارند، برای خفه کردن حرکت مستقل طبقاتی آنها شب و روز تلاش می‌کنند. تلاش سرمایه در ایران برای خفه کردن نیروی کار کاملاً همسو با سرمایه جهانی است، اما این دو با هم اختلافات خود را نیز دارند. جوهر این جنگ وجدل بین

حاکمیت سرمایه در ایران با سرمایه جهانی را باید در دست یابی مطمئن سرمایه جهانی به مواد اولیه سوخت؛ یعنی نفت و گاز ایران و منطقه خاورمیانه تا شاخ آفریقا، دید. بورژوازی ایران برای تداوم و حفظ ارزش اضافی مطلق و بقاء رژیم خود، راهی بجز تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای نمی‌بیند. همین امر در رقابت با حاکمیت سیاسی سایر بازیگران صحنه اقتصادی و سیاسی، از جمله ترکیه و عربستان سعودی، محور اختلافات بین سرمایه بین‌المللی و سرمایه‌های ایران را تشکیل می‌دهد. سرمایه جهانی با تشویق و کمک به رقباى منطقه‌ای بورژوازی ایران تلاش می‌کند با رام کردن بزرگترین سرمایه‌داران ایران، یعنی سپاه و کل حاکمیت، وجود مواد اولیه خام را برای درازمدت برای سرمایه تضمین نماید. اگر سرمایه جهانی به رهبری آمریکا بقاء حاکمیت سیاسی رژیم ایران را تضمین کند، رژیم ایران نه تنها دست از غنی‌سازی اورانیوم برخواهد داشت، بلکه نزدیک‌ترین همکاری اقتصادی را با سرمایه جهانی خواهد کرد.

بورژوازی ایران علیرغم اختلافاتش با سرمایه جهانی، بدون هیچ اغماضی، سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را در مقابله با نیروی کار، موبه‌مو به اجرا می‌گذارد. از بین بردن امنیت شغلی، تبدیل میلیونی فروشندگان نیروی کار به کارگران قراردادی و پیمانی، دخالت مستقیم دولت در تعیین دستمزدها، به وجود آوردن یک لشکر ذخیره کار برای تشدید رقابت بین نیروی کار و پایین نگه داشتن دستمزدها، گوشه‌هائی از سیاست عملی سرمایه در قبال نیروی کار در ایران است.

پس از اشاره‌ای فشرده به اقدامات بورژوازی ایران در مقابل کارگران، باید از خود پرسیم که جناح‌های مختلف بورژوازی ایران و

اقتدار دیگر، چه در داخل و چه در خارج از ایران، چه هدفی از تشکل - سازی برای کارگران را تعقیب می‌کنند.

بورژوازی ایران در داخل بجز سرکوب مداوم کارگران رادیکال از نوع راست و رادیکال از نوع چپ به‌طور مداوم دیکتاتوری سرمایه را به رخ کارگران می‌کشد تا بدین وسیله هر نوع فعالیت و حرکت کارگران را در نطفه خفه سازد. این سیاست دائمی سرمایه در طول تاریخ حیات خود بوده است و تا زمانی که نظم سرمایه و انضباط حاکم است، این امر بدون وقفه ادامه خواهد یافت. بورژوازی نه تنها در ایران، بلکه در سراسر جهان تشکلات مورد نظر خود را بنا به شرایط و موقعیت‌های تاریخی و سنتی ساخته و خواهد ساخت. اگر کارگر ایرانی حرکتی در جهت هرگونه تشکل از خود بروز دهد، آن را به شوراها و اسلامی و انجمن‌های صنفی حواله خواهد داد. اگر بخشی از کارگران حتی با استناد به خود قانون کار جمهوری اسلامی ایران چیزی بیش از این‌ها طلب کند، تازمانی که سرمایه عمومی (دولت)، و سرمایه خصوصی این تشکل را به‌حال خود مفید نیابد، از شکل‌گیری آن جلوگیری خواهد کرد؛ حتی اگر این تشکل یک اتحادیه و سندیکای سربه‌زیر باشد و حاضر شود در چارچوب قوانین خود سرمایه عمل نماید. همه جناح‌ها و گرایش‌های مختلف سرمایه در دعوای خود بر سر تقسیم ارزش اضافی حاصله از نیروی کار ایران و اختلافات سیاسی سطحی و عمیقشان، در یک نکته عملاً متحدالقولند: این‌ها همه توان خود را به کار گرفته‌اند تا از شکل‌گیری حرکت استقلال طبقاتی کارگران جدی جلوگیری کنند و آن را در نطفه خفه سازند. تشکل‌سازی سرمایه عمومی و سرمایه خصوصی با همکاری سرمایه نظامی - صنعتی و مالی در قانون کار جدید خود را به شکل استادشاگردی نشان می‌دهد و دخالت دولت

را در تعیین دستمزدها مقدر می‌سازد.

ساده‌لوحی محض است اگر نمادهای انسانی سرمایه از سیاستمدار تا صاحب سرمایه را تنها در قالب ملی و وطنی خود ببینیم. طبقه سرمایه‌دار و نمایندگان سیاسی آنها به‌طور مستقیم و غیرمستقیم با هم در ارتباطند و همدیگر را تقویت می‌کنند. بورژواهای ایران حدود ۶۰ میلیارد دلار فقط در ایالت کالیفرنیا سرمایه‌گذاری کرده‌اند و این افراد در بین هر دو حزب جمهوریخواه و دموکرات لابی‌های پرنفوذی دارند. بنا به خبرگزاری مهر، سرمایه‌داران ایرانی بیش از ۸۰۰ میلیارد دلار در اقصا نقاط جهان به‌ویژه آمریکا و اروپا سرمایه‌گذاری کرده‌اند. بنا به آمار دولت کانادا در ۵ سال گذشته و خصوصاً پس از بیرون‌راندن بخشی از بورژوازی ایران از صحنه سیاسی، ایرانیان ۳۵۰ میلیون دلار در این کشور سرمایه‌گذاری کرده‌اند. در سایر کشورهای اروپائی نیز به همین منوال نمایندگان سیاسی این بخش از بورژوازی ایران با خروج سرمایه‌های کلان به آغوش بخشی از بورژوازی جهانی و جناح‌های سرمایه‌پیوسته‌اند. این دسته از سرمایه‌داران حتماً در جهت شکل‌دادن به تشکلات کارگری مورد نظر خود در آینده دست روی دست نگذاشته و نخواهند گذاشت؛ چرا که حرکت سرمایه بدین شکل است: سرمایه ابتدا حرکت می‌کند و در حرکت خود با ایجاد تلاطم و گذشت از آن، زمینه اجتماعی هدف خود را به‌وجود می‌آورد، بعد خواست خود را به قانون (روح سرمایه) تبدیل کرده و اجرا می‌کند.

در هر صورت این تشکلات چه از طریق بورژوازی ایران و چه از طریق سرمایه بین‌المللی در شکل اتحادیه‌ها شکل بگیرند، به مانعی بر سر راه

حرکت استقلال طبقاتی تبدیل خواهند شد.

ایجاد تشکل کارگری و به ویژه علنی در ایران، با توجه به بافت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، ایجاد توهم و یک خودفریبی است. در کشوری که حتی وفادارترین تشکلات بورژوازی و خود جناح‌های بورژوازی تحمل نمی‌شود، این کار آب درهاون کوییدن است. به علاوه هر نوع تشکل علنی و قانونی بنا به تجربه تاریخی، جز ابزاری در خدمت سرمایه نخواهد بود. اما این به معنی نفی تلفیق مبارزه مخفی-علنی و علنی نیست.

برای روشن شدن اختلافات و درونمایه جدل‌های آقایان اکبری و کوهستانی ناچار بودیم مختصراً به تاریخچه رابطه سرمایه با نیروی کار در ایران پردازیم. ریشه اختلافات نظرات و دیدگاه‌های این دو "فعال کارگری" را باید در دعوای سرمایه داخلی و سرمایه بین‌المللی یافت. این دیدگاه‌ها با همه اختلافات واقعی‌شان نکات مشترک فراوانی دارند. هر دوی این دیدگاه‌ها تحت نام دفاع از منافع آنی-اقتصادی کارگران در ایران در دفاع از سرمایه و رابطه آن با نیروی کار در وحدت کامل قرار دارند.

«تولیدکنندگان فقط باید به خود آیند و هر نوع تلاش برای بهبود وضعیتشان باید به وسیله خود آنها صورت بگیرد. آن وقت زنجیرهای آنها برای همیشه از هم خواهد گسست... برابری سیاسی را به مثابه هدف دانستن، خطائی بیش نیست، و حتی به عنوان وسیله نیز خطاست.» (کارل مارکس)

اگر به تاریخ خود (نه تاریخ ساخته شده از سوی دیگران برای ما) نگاهی بیاندازیم، باید از خود پرسیم درحالی که جنبش کارگران کانال کن در انگلستان، در نیمهٔ اول قرن هفدهم (۱۶۴۸) شعار لغو کار مزدی می دادند و درمقابل سرمایه آلترناتیو تملک وسایل تولید اجتماعی را قرار می دادند، نیروی کار در دههٔ دوم قرن بیست و یکم، درمقابل قدرت سرمایه کجا ایستاده است؟

ما از هر نوع نقدِ جدیِ کارگران رادیکال و جدی، که ناشی از انتقاد - در رابطه با تحلیل طبقاتی، قدرت سرمایه و نیروی کار باشد - با آغوش باز پذیرا خواهیم بود. ما به برخوردهای نظریِ سطحیِ خارج از ادبیات و فرهنگ طبقهٔ کارگر، که اصطلاحاً افکار عمومی نامیده می شود و جهت آن را ارتباطات جمعی بورژوائی تعیین می کند، اهمیتی قائل نیستیم. ما راه طبقهٔ تاریخی - جهانی را قطب نمای خود قرار داده و فقط به نظرات همکاران جدی طبقهٔ خودمان ارزش قائل هستیم.

جمعی از کارگران خواهان نابودی کالای ویژه به نام نیروی کار

اول اردیبهشت ۱۳۹۱

kalayevizheh@hotmail.com

توضیحات:

(۱) مجمع عالی با کدام انگیزه به کدام سو؟ (آزادی بیان، ۱۹ دسامبر ۲۰۱۱)

http://www.azadi-b.com/M/2011/12/post_345.html

ما درون را بنگریم و حال را؛ نی برون را بنگریم و قال را (اخبار روز، ۲۴ ژانویهٔ

۲۰۱۲) <http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=43199>

(۲) آقای کوهستانی! می توانی نشان دهی که در دسته اول نیستی؟

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=42976>

(۳) ترجمهٔ آقای حسن مرتضوی از نقل قول مزبور چنین است:

"شرایطی که برای کارگران از همه مطلوب تر است، رابطه‌ی وابستگی آنان با سرمایه به شکل‌هایی تحمل پذیر، یا چنانکه ایدن می گوید، «آسوده و آزادمنشانه» تبدیل می شود.

این رابطه‌ی وابستگی به‌جای آن‌که با رشد سرمایه تشدید شود، فقط گسترده‌تر می‌گردد، یعنی قلمرو استثمار و سلطه‌ی سرمایه صرفاً ابعاد خود و نیز شمار افراد تابع خویش را گسترش می‌دهد. بخش بزرگ‌تر محصول اضافی خودِ کارگر که همواره افزایش می‌یابد و پیوسته به‌سرمایه‌ی اضافی تبدیل می‌شود [مارکس در ویراست چاپ فرانسه « به سرمایه‌ی اضافی تبدیل می‌شود» را به « به‌تدریج به سرمایه تبدیل می‌شود و» تغییر داده است]، در شکل وسیله‌ی پرداخت به آنان بازمی‌گردد، به‌نحوی که می‌توانند دایره‌ی لذت‌های خود را فراخ‌تر کنند، بر دست‌مایه‌ی مصرفی خود در زمینه‌ی لباس و اثاث خانه و غیره بیفزایند و پول ناچیزی هم پس‌انداز کنند. اما این چیزها همان قدر نمی‌تواند استثمارِ کارگرِ مزدبگیر و وضعیت وابستگی‌اش را نابود کند که پوشاک، غذا و رفتارِ بهتر و «اموال اختصاصی» (peculium)* بزرگ‌تر تغییری در وضعیت برده نمی‌دهد. افزایش قیمت کار در نتیجه‌ی پیامد انباشت سرمایه تنها به این معناست که طول و وزن زنجیر طلائیِ کارگر مزدبگیر که برای خود ساخته این اجازه را به او می‌دهد که اندکی شل‌تر شود... یا قیمت کار همچنان افزایش می‌یابد به این دلیل که ترقی آن اختلالی در پیشرفت انباشت ایجاد نمی‌کند. در این موضوع نکته‌ی چشمگیری نیست چراکه به‌گفته‌ی آدام اسمیت: "پس از آن‌که این‌ها" (سودها) "تنزل پیدا کنند، سرمایه نه تنها افزایش می‌یابد بلکه سریع‌تر از گذشته رشد می‌کند..." (کارل مارکس، سرمایه، جلد یکم، انتشارات آگاه، ترجمه حسن مرتضوی، صفحات ۶۶۷-۶۶۵)

* در قانون رومی، اموال ناچیزی که پدر به فرزند خود یا ارباب به برده‌ی خود اجازه می‌دهد در تملک داشته باشد. در اینجا مقصود بخشی از دست‌مایه‌ی کاری است که مهاجران قاعدتاً باید پشت سر خود باقی‌گذاشته باشند و به این‌گونه خسارت سرمایه‌ی صادرشده یا به‌بیان دقیق‌تر خسارت ناشی از آن بخش از سرمایه‌ی صادر شده جبران شود که در صورت باقی‌ماندن در کشور در دست‌مایه‌ی کار نقش می‌داشت. (مترجم انگلیسی).

(۴) ایرج اسکندری در کاپیتال این واژه را جگرنات ترجمه کرده است: "چرخ Juggernaut یا Djaggernat - اشاره به اژدها حامل مجسمه ویشنو (Vichnou) الوهیتِ دوم از تثلیثِ هندی است، که هر سال به‌هنگام تشکیلِ دسته مذهبی در برابر معبد شهر

جگرنوت مؤمنین متعصب خود را به زیر چرخ‌های آن می‌اندازند." (به نقل از جلد اول کاپیتال اثر کارل مارکس، ترجمه ایرج اسکندری)

(۵) انتخابات و دستمزد کارگران (اخبار روز، ۱ مارس ۲۰۱۲)

<http://akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=44043>

(۶) آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳)، ثروت ملل (۱۷۷۶-۱۷۶۶)، ترجمه دکتر سیروس ابراهیم‌زاده، صفحه ۵۸. اکنون که از آدام اسمیت، این اقتصاددان بزرگ بورژوازی نام بردیم، بد نیست نظر او را درباره حداقل دستمزد کارگران هم بدانیم. او همانجا، در ادامه، چنین می‌نویسد: "کارگر همیشه باید از قیل کار خود اعاشه کند، و مزد او لاقلاً باید به‌اندازه‌ای باشد که قوت او را تأمین کند. باید در بسیاری از موارد مزد قدری بیشتر از قوت لایموت باشد والا ممکن نیست که بتواند خانواده‌ای تشکیل دهد. و نژاد چنین کارگری بیش از یک نسل نمی‌پاید. روی این اصل، آقای کانتی‌لن (Contillon) فرض کرده است مزد پست‌ترین نوع کارگران باید در همه جا لاقلاً دو برابر هزینه خوراک وی باشد، برای اینکه یکی با کمک دیگری بتوانند دو بچه بزرگ کنند... ولی حساب شده است که، نیمی از بچه‌هایی که به دنیا آمده‌اند، قبل از این که به سن بلوغ برسند می‌میرند. از اینرو تهیدست‌ترین کارگران... باید بکوشند که با هم لاقلاً چهار بچه تربیت کنند... اما چنین فرض شده است، که هزینه معاش لازم برای چهار بچه، تقریباً مساوی یک مرد است..." سپس در مقایسه با برده، می‌نویسد: "کار یک برده قوی‌بنیه، طبق محاسبه‌ای که به عمل آمده، دو برابر هزینه معاش اوست؛ و نویسنده تصور می‌کند، که کار پست‌ترین کارگراها، نباید کمتر از کار یک برده قوی‌بنیه ارزش داشته باشد..." و در ادامه می‌افزاید: "ظاهراً این پائین‌ترین مزدی است که با مروت و انسانیت عادی موافق است." (همانجا، صفحات ۵۹ و ۶۰) و ما در اینجا هرگونه داوری در خصوص سطح دستمزد زمان آدام اسمیت (۲۴۰ سال پیش) و مقایسه آن با امروز را به خواننده تیزبین (ویا به قول اسمیت "بامروت و انسانیت عادی")؛ با توجه به اینکه این واژه‌ها نیز مضمون طبقاتی دارند!) واگذار می‌کنیم!

(۷) به نقل از کارل مارکس، سرمایه، جلد یکم، ترجمه حسن مرتضوی، افزوده مارکس بر چاپ فرانسه، حاشیه صفحه ۶۴۷. مارکس در همانجا می‌نویسد: «امروزه ما از بسیاری از این آرزوها به دلیل رقابت چندجانبه جهانی؛ که در آن تکامل تولید

سرمایه‌داری کارگران کل جهان را درگیر ساخته فراتر رفته‌ایم. دیگر فقط موضوع بر سر این نیست که مزد انگلیسی‌ها به سطح مزد قاره اروپا تقلیل یابد بلکه درآینده‌ای کم و بیش نزدیک سطح مزد اروپائی‌ها به سطح مزد چینی‌ها کاهش یابد. این همان دورنمایی است که آقای استاپلتن، نماینده پارلمان انگلستان، در یک سخنرانی دربارهٔ قیمت کار درآینده با رأی دهندگان خود درمیان گذاشته است. «انگلس در زیرنویس چاپ بعدی این اثر به زبان آلمانی به عنوان "تذکرات برای چاپ سوّم"، (بی‌آنکه توضیح دهد که مارکس آن را بر چاپ فرانسه آن افزوده است) اشاره می‌کند که: «در روزگار کنونی، از دولت سرِ رقابتی که در بازار جهانی پس از آن تاریخ درگرفته است، گام دیگری فراتر از آن نهاده‌ایم. ستاپلتن، عضو پارلمان [انگلستان] به رأی‌دهندگان خود چنین توضیح می‌دهد: "اگر چین مبتل به کشور بزرگ صنعتی شود، من نمی‌دانم توده‌های کارگری اروپا چگونه خواهند توانست، بدون آنکه تا سطح رقبای خود تنزل نمایند، در مبارزه پایدار بمانند." اکنون هدف مورد آرزوی سرمایه‌ی انگلیس دیگر مزدهای قاره اروپا نیست، خیر، آماج دستمزد چینی است.» (کاپیتال، جلد اوّل، ترجمهٔ ایرج اسکندری، زیرنویس صفحهٔ ۵۴۴). این امر نشان می‌دهد که مارکس در ۱۴۰ سال پیش مسئولانه متوجه ترفندهای سرمایه درخصوص تنزل دستمزدها بوده، درحالی که مدعیان مدافع کارگران امروزی ما همهٔ این حقایق را از دید کارگران پنهان داشته، آگاهانه و ناآگاهانه به منافع فروشندگان نیروی کار پشت پا می‌زنند.

(۸) برای آشنائی با بنیاد کار از جمله می‌توانید به لینک زیر نگاه کنید:

<http://www.negah1.com/kargari/shams8.htm>

(۹) در مورد کارگر تبعیدی می‌توان به لینک‌های زیر مراجعه نمود:

<http://www.astafe.eu/2006/0602/0220-f11.pdf>

<http://www.astafe.eu/2006/0607/0729-f1.htm>

شرکت واحد، نیروی کار، برکناری فردِ اسالو

(همراه با اسناد)

خروج آقای اسالو "رئیس هیئت مدیره"ی سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران از ایران، دلیلی شد برای برکناری او از "ریاست" سندیکا توسط "هیئت مدیره"ی آن و سوژه ای گردید برای قلمفرسائی‌ها و "تحلیل"هایی با محتوای ضد کارگری تازه توسط چپ و راست (کالاهای قابل مبادله بین خودشان)؛ همان‌طور که زمانی حرکات و عملکرد او مضمون نوشتاری و گفتاری پرآب و تاب همین‌ها بود... این مشوقین، ثناگویان و آتش بیاران معرکه دیروز ایشان، امروز در تنگنای تفسیر و تحلیل افتاده‌اند! (در این نوشته، ما حساب افرادی را که فارغ از زبوندهای سیاسی و به دلیل بی اطلاعی از حقایق طبقاتی، خود را درگیر این ماجرا کرده‌اند، جدا می‌دانیم!)

در روند مبارزه طبقاتی و به دنبال آن براساس شرایط بحرانی، چه در سطح ملی و چه در گستره جهانی (از مبارزه کانال کنان انگلیس در سال ۱۶۴۸ تا مبارزات چارتیست‌ها (از سال ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۸)، اعتراضات گسترده کارگران نساجی لیون در سال ۱۸۳۲، شورش کارگران پاریس در سال ۱۸۷۱، قیام بزرگ کارگران پترزبورگ در اکتبر سال ۱۹۱۷، باریگاد سرخ کارگران فیات در میلان



ایتالیا در سال ۱۹۱۹، شورای همه‌باهم آلمان در سال ۱۹۱۹، اعتصاب و تظاهرات‌های کارگران اسپانیا از سال ۱۹۳۰ تا سال ۱۹۷۰ تا اعتصاب عظیم کارگران صنعت نفت در تیرماه سال ۱۳۲۵ و ملی شدن صنعت نفت در سال ۱۳۲۹، اعتصاب کارگران چیت ری در سال ۱۳۴۸ و اعتصاب گسترده

کارگران کفش ملی در تابستان سال ۱۳۶۰ تا امروز) در هر دوره، از میان طبقه

مزدوران مزدی، فقط تعداد انگشت شماری به کارگران جدی تبدیل می‌شوند. در همین روند بخش معدودی از مزدوران مزدی به سطح رادیکال‌ها ارتقا می‌یابند، که این دسته نیز با توجه به شناخت و میزان آگاهی در جریان پراستیک خود به مزدوران مزدی رادیکال‌راست و چپ تقسیم می‌گردند. در این زمینه تاریخ نمونه‌های زیادی به دست داده است. در درون مزدوران مزدی رادیکال؛ خصوصاً مزدوران حقوق‌بگیر، به دلیل نفوذ فرهنگ مسلط شیوه تولید سرمایه‌داری، گرایش به شهرت‌طلبی، خودنمایی، امتیازطلبی و قهرمان‌شدن قوی است، که این خود ریشه در مناسبات و روابط درون خود نظام سرمایه دارد. ما برای درک عمیق‌تر از مزدوران مزدی رادیکال به یک نمونه در اینجا به برادران روثر اشاره می‌کنیم:

برادران روثر (والتر، ویکتور و روی) در طی سالهای ۱۹۳۹-۱۹۳۵ در مبارزات کارگران خودروسازی آمریکا، زمانی که حزب کمونیست آمریکا، تروتسکیست‌ها، سوسیالیست‌ها و سوسیال‌دموکرات‌ها قدرت قابل ملاحظه‌ای در اتحادیه‌های صنایع خودروسازی و معادن و پارچه بافی دارا بودند، نقش عمده‌ای در اعتصابات نشسته داشتند. (همین‌جا یادآور شویم که کارگر زندانی ما تحت سخت‌ترین شرایط، نجات ماراد حزب‌سازی می‌داند، در صورتی‌که تاریخ عکس این را به ما نشان می‌دهد!) والتر بارها از سوی اعتصاب‌شکنان مورد ضرب و جرح قرار گرفت و دوبار از سوی جیره‌خواران جنرال موتورز به جانش سوء قصد شد. او در سال ۱۹۴۹ همراه سایر اتحادیه‌ها، کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد کارگری را شکل داد. وی در سال ۱۹۵۲ به مقام "ریاست" سازمان صنعتی کارگران ارتقا یافت و نهایتاً به عنوان مشاور سرمایه در همان سال به خدمت ترومن رئیس‌جمهور آمریکا درآمد.

برادر وی ویکتور پس از رسیدن به مقامات متعدد در اتحادیه، مصدر خدمات

بزرگی برای سرمایه در آمریکا شد. اتحادیه فدراسیون کار آمریکا - سازمان صنعتی کارگران، همراه این دو برادر با همکاری سیا، دولت لیبرال برزیل را پس از ملی کردن نفت آن کشور در سال ۱۹۶۴ سرنگون کردند. ویکتور در جلسه نوامبر ۱۹۶۷ رؤسای اتحادیه آمریکا اعتراف نمود که



برادران روثر: والتر، روی، ویکتور

اتحادیه های کارگری آمریکا سالها مخفیانه با سیای آمریکا همکاری داشته اند. این دو از اعضای حزب سوسیالیست آمریکا بودند. نیکسون و حتی جرج دابلیو بوش از خدمات "ارزنده"ی ویکتور نسبت به آمریکا تجلیل و قدردانی کردند. ما برای احتراز از طولانی شدن نوشته فقط به این دو نمونه اکتفا می کنیم.

همان طور که اشاره کردیم در مقابل این دسته از مزدوران مزدی رادیکال، که به راست تبدیل شدند (مانند رادیکال های خودمان)، تعداد معدودی از کارگران؛ نظیر ژوزف دتسگین، النور مارکس، آیدا مت، پال ماتیک و علی امید با کسب تجربه تاریخی در مقابل سرمایه و تئوریت های ناشی از آن با صلابت تمام ایستادند.

(در گزارش کنگره ششم حزب توده در کنار اسامی وارتان ها و روزبه ها نام علی امیدها نیز آمده است. اولاً بنا به سنت سیاسی، بعد از قیام بزرگ کارگران پترزبورگ و دیگر نقاط صنعتی روسیه در اکتبر ۱۹۱۷، کارگران رادیکال و جدی در اقصی نقاط جهان در کارخانه های بزرگ و متوسط جذب احزاب و سازمان های سیاسی شدند اما آنها درحین تجربه عملی خارج از کارخانه به مرور؛ بخصوص در شرایط بحران اقتصادی و یا تلاطم سیاسی، مثل شو شهرپور سرمایه در سال ۱۳۲۰ و کودتای سرمایه در سال ۱۳۳۲، در ایتالیا، فرانسه، آلمان و دیگر نقاط جهان، کارگران رادیکال و جدی متوجه فاصله طبقاتی بین خود و احزاب و سازمان های سیاسی می شدند و بلافاصله آنها را ترک می کردند و بنا به سطح شعور طبقاتی خود، واژه هائی را در مورد این احزاب و سازمان ها به کار می بردند. منجمله علی امید و دو تن از نمایندگان همکار وی در صنعت نفت جنوب در مورد حزب توده در محافل خصوصی، اصطلاح "خیانتکار" را به کار می بردند. به طور نمونه، بعد از غلبه سرمایه بر اعتصابات و اعتراضات حرکت مزدوران مزدی صنعت نفت به رهبری کارگران رادیکال و جدی بر علیه کنسرسیوم، دولت وقت و حکومت، علی امید و دو نفر دیگر - که نماینده کارگران بودند - درحین فرار و مخفی شدن، نزد ایرج اسکندری و کشاورز و دیگر عضو ارشد (کادر) حزب توده - که نماینده مجلس وقت بودند - رفتند و از امکانات حزب به لحاظ امنیتی، از آنها تقاضای کمک کردند. ولی آنها جواب رد داده، می گویند که ما نمی توانیم به شما کمکی بکنیم و خودتان مسئول حفظ خودتان هستید (نظیر جواب سازمان های سیاسی در سال ۶۰ به اعضا و هواداران؟!؟! آنگاه آن سه نفر مأیوسانه برمی گردند؛ علی امید دستگیر

شده، به زندان اهواز فرستاده می شود و دو نفر دیگر پراکنده و مخفی می شوند و از سرنوشت یکدیگر بی اطلاع. ولی یکی از آنها به طور ناشناس و با اسم مستعار در نزدیک زندان اهواز مشغول کار می شود و یک روز او علی امید را در محوطه هواخوری زندان می بیند و طبق اصطلاح آن زمان کارگران مبارز، خودش به خودش می گوید: "درمقابل لانه زنبور و خود لانه نباید ایستاد و باید فرار کرد!"... آنها هم مانند بسیاری از کارگران رادیکال و جدی دیگر - که آخرین بازمانده نسل ۲۰ و ۳۲ بودند و همین چند سال پیش از بین رفتند - به دنبال اسطوره و قهرمان شدن نبودند و نامی هم از آنها باقی نمانده است. بعد از ۳۲ و ۵۷ تاکنون نیز همین طور است و این مزدوران مزدی رادیکال راست و چپ هستند که به لحاظ ضعف شخصیت کودکی و بلوغی (فرق بین انگلس و مارکس و مستولی شدن فرهنگ طبقات دیگر را نشان می دهند و این سازمان ها و احزاب چپ ("سوسیالیست") در ضمن پایمال کردن کارگران رادیکال و جدی، فقط در مراسم های رسمی خودشان مثل طوطی، نام های آنها را برای سهم خواهی از همدیگر و رقابت، به زبان می آورند؟! در یکی از نشست های خصوصی - انتقال تجربه - نسل آن زمان ۳۲ خواسته می شود جواب دهند که مگر اینها کارگر بودند و از طبقه ما بوده و هستند، که حزب توده را "خائن" خطاب می کنید؟! در جواب می گفتند که اینها خود را "حزب طبقه کارگر" می دانستند و از شوروی حمایت می کردند؟؟؟؟!! از معلم کبیر (استالین) حرف می زدند! وقتی به آنها گفته شد خائن را باید در بین خودمان جستجو کرد، نه در بین طبقات دیگر. آنها کار طبقاتی خودشان را برای سهمی که از استثمار می خواهند، از عوامفریبی مزدوران مزدی، از توهم آنها - که فاقد شعور مبارزه طبقاتی هستند و به کارگران جدی تبدیل نشده اند - سوء استفاده می کنند. به فکر فرومیرفتند و بعد از مدتی روشنگری با افسوس قبول می کردند؟! نمونه ای دیگر از قلب و تحریف حقایق، که یکی از ماسک های این حزب را نشان داد، در سالهای رژیم اسلامی بود: بعد از بازگشت سران حزب توده به ایران در سال ۵۷، این حزب به قصد عوامفریبی و امتیازگیری از رژیم اسلامی و سوء استفاده از شرایط موجود، شماره های نامه مردم منتشره در آلمان شرقی را تجدید چاپ کرد، ولی بنا به مصلحت حزبی، برخی مطالب آن را تغییر داده، دوباره حروفچینی کرده، چاپ کرد. یکی از این مطالب مربوط به ۱۵ خرداد سال ۴۲ بود، که در آن زمان خمینی و دارو دسته او را ارتجاع سیاه نامیده بودند. جالب اینکه این تغییر مطالب - که با

حروف ایران حروفچینی شده (نه با حروف آلمان شرقی) - نظر بسیاری را جلب کرده، دست این حزب را رو می‌کرد...)

سرمایه به منظور تسلط کامل خود بر نیروی کار و افزایش بارآوری آن؛ یعنی بالابردن نرخ استثمار، با بخش‌بخش کردن آن، سلسله‌مراتبی از مزدوران مزدی را به وجود می‌آورد. این تقسیم کار و سلسله‌مراتب تنها به نیروی کار محدود نمی‌ماند؛ بلکه در کلیت جامعه شکل می‌گیرد. در عرصه تولید و خدمات بنا به نیاز سرمایه، ما با مدیرکل، مدیر، مهندس، سرکارگر، سرپرست، کارگر ماهر و غیرماهر، مزدوران مزدی مولد و خدماتی، نظافتچی و کارگرساده روبرو می‌شویم. این سلسله‌مراتب به لحاظ تاریخی در ارتش‌های جهان، از همه جا روشن‌تر و شفاف‌تر است: از فرمانده کل قوا و ارتشبد و سرهنگ تا سربازان بی‌اراده و گوش به فرمان. در نهاد کلیسا نیز، که قرن‌ها اروپا را در تاریکی و ظلمت نگه داشت، پاپ اعظم، اسقف‌ها و واعظین کلیسا و... را می‌بینیم. در اسلام "مقدس" با خدا و نمایندگان آن در روی زمین؛ از جمله با پیامبران، امامان، آیت‌الله‌ها و واعظ تا طلبه‌های حجره‌ها روبرو هستیم. به همین شکل هم در سازمان‌های سیاسی چپ لیبرها و دفتر سیاسی‌ها و

کمیته مرکزی‌ها تا اعضا و هواداران را داریم... آیا این تقسیم‌بندی‌های سلسله‌مراتبی و تفکیک‌ها ربطی به فرهنگ نبرد طبقاتی کارگران رادیکال چپ و جدی دارد؟! آیا ما می‌توانیم مبارزه قطعی خود علیه سرمایه را در چارچوب‌های ساخته‌شده توسط خود سرمایه‌پیش ببریم؟ آیا با پذیرش تکه تکه شدن و سلسله‌مراتب‌ها، نیروی کار، چه در سطح ایران، چه در سطح جهانی - همان - طور که تا حالا تاریخ نشان داده - می‌تواند به شکل طبقه دمقابل طبقه سرمایه‌قرار گیرد؟!

"بخش بخش کردن انسان،

در صورتی که شایسته حکم مرگ

باشد، همانا به معنای اعدام اوست؛ و

اگر مستحق چنین حکمی نباشد به

منزله‌ی قتل اوست...

بخش بخش کردن کار همانا قتل

یک ملت است."

(مارکس به نقل از دارکارت: سرمایه

(کاپیتال)، جلد یکم، ترجمه حسن

مرتضوی، فصل ۱۲، صفحه ۳۹۸)

اگر بخواهیم صادقانه و در عین حال نقادانه با مزدوران مزدی رادیکال راست

و چپ که در رویارویی با سرمایه و نمایندگان سیاسی آن سخت ترین سرکوب ها را شاهد بودند سخن بگوئیم، مجبوریم حداقل به تحولات ده-دوازده سال گذشته نظری بیفکنیم.

در مدت ریاست جمهوری رفسنجانی سرمایه ایران برای دور دیگری از انباشت نیاز به تعامل و ادغام هرچه بیشتر در سرمایه جهانی داشت. آقای رفسنجانی پس از پایان جنگ خاندان‌سوز ایران و عراق، بعد از دریافت دستور از جمشید آموزگار می بایست نسخه دیکته شده بانک جهانی را در ایران پیاده سازد. در دوران ریاست جمهوری خاتمی این نیاز خود را به صورت ورود به سازمان تجارت جهانی نشان داد. جامعه ایران، که سرکوب خونین و بیرحمته ای را از سر گذرانده بود، به نوعی به یک تنفس سیاسی نیاز داشت، که در آن مناسبات بورژوازی ایران با سرمایه جهانی بهبود یافته، طبقه متوسط گسترش یابد و مبارزه طبقاتی کم خطرتر گردد. در این دوره دولت خاتمی برای آشتی دادن نیروی کار با سرمایه به خیل روشنفکران راست و چپ نیاز داشت. در آن دوره بخش وسیعی از روشنفکران نظیر پرویز پیران استاد جامعه شناسی، عبدالعلی رضایی پژوهشگر مسایل اجتماعی و حسین بشیریه استاد علوم سیاسی و هزاران روشنفکر دیگر بدین نتیجه رسیده بودند که "انقلاب" نه تنها بهبودی برای جامعه ایران به ارمغان نیاورده، بلکه "استبداد" را به شکل دیگری بازتولید کرد. آنها بر همین اساس "انقلاب" و تغییر رژیم را امری بهبود یافته تلقی نمودند و بدین نتیجه رسیدند که باید با ایجاد "جامعه مدنی" از میزان خودکامگی دولت بکاهند. به گونه ای که می بینیم روشنفکران واژه "جامعه مدنی" را برای خاتمی ساختند. در این دوره بیش از هزار سازمان غیرانتفاعی برای اقشار مختلف ساخته شد؛ سازمان های دانشجویی، محیط زیست، جامعه اسلامی کار، حمایت از کودکان خیابانی و انواع و اقسام نهادهای حقوق بشری نمونه هایی از این دست بودند. مرکز مشارکت زنان به رهبری خانم شجاعی با بودجه ۲۲۰ میلیارد ریالی دارای ۶۰ پست سازمانی و حدود ۴۸۰ تشکل در سراسر کشور به وجود آورد، که زنان زیادی از اقشار مختلف را در خود متشکل نمود، که چپ ها نیز در آن فعال بودند.

اما هدف اصلی، نه زنان و دانشجویان و روشنفکران و روزنامه نگاران؛ بلکه مزدوران مزدی جامعه بود. از سال ۸۰ برای تأثیرگذاری بر روی نیروی کار و تقویت گرایش راست در درون مزدوران مزدی، نشریه کارمزد و اندیشه جامعه

نقش فعالی به عهده گرفتند. در کارمزد مقالاتی از دکتر مرتضی محیط، سعید رهنما، حسین اکبری، محمد صفوی، مرتضی افشاری و ده‌ها نفر دیگر در زمینه‌هایی چون "ضرورت سندیکا"، "شوراها و توهم کنترل کارگری" و... به چاپ رسید. در مجله اندیشه جامعه نیز مقالاتی تحت عناوین "جامعه مدنی و حقوق صنفی کارگران"، "جنبش مستقل کارگری"، "آیا انجمن صنفی همان سندیکاست؟" و مصاحبه‌هایی با یدالله خسروشاهی، مهدی کوهستانی و سندیکالیست‌های قدیمی زیر چاپ رفت.

در پشت همه این فضاسازی‌ها توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها همراه اصلاح‌طلبان حکومتی فعال‌ترین نقش را به عهده گرفتند. در آن دوره، چپ رادیکال ایران (نظیر طیف "کمونیسم کارگری") عملاً به عنوان مزدور بی‌مزد و مواجب به کار گرفته شد. بنابراین، سندیکا و سندیکاسازی و به عبارت بهتر احیای سندیکا، ایده‌ای نبود که یک شبه در تفکر و فعالیت عده‌ای نخبه شکل گرفته باشد.

نیاز سرمایه‌ای ایران برای ورود به سازمان تجارت جهانی، به‌ناگزیر آن را با سازمان ملل و نهاد سازمان جهانی کار مرتبط می‌ساخت، هرچند بورژوازی ایران از زمان پهلوی دوم عضو این نهاد بوده است. دولت خاتمی با امضای همین چند ماده قانونی (روح سرمایه) و توسل به آنها دست فعالین گرایش راست و چپ مزدوران مزدی را برای تأثیرگذاری (سه جانبه‌گرایی) بر نیروی کار ایران را فراهم نمود.

ما در اینجا تنها بسیار فشرده به رَوَند و پروسه‌هایی اشاره کردیم تا نشان دهیم که ایده احیای سندیکا و سندیکاها در شرایط آن روز ایران بر چه متن اجتماعی - اقتصادی - سیاسی به میدان کشیده شد. امروز نیز "اتحاد برای دموکراسی - ایران"، "تشکل بزرگ چپ"، "اتحاد جمهوریخواهان" لائیک و غیر لائیک و "سبزهای سکولار" و غیره را باید در ادامه همین سیاست‌های سرمایه جهانی و سرمایه داخلی جستجو کرد.

درس‌های حرکت مزدوران مزدی شرکت واحد، نیشکر هفت تپه و مراکز صنعتی بزرگ نظیر پتروشیمی‌های بندر معشور نیز باید مورد توجه جدی قرار گرفته، تحلیل شود. با کمی دقت بر روی این مبارزات، متوجه خواهیم شد که این حرکات واکنشی در مقابله با گرسنگی، نبود ایمنی کار، بهداشت خانواده، آموزش و پرورش فرزندان - که نیروی کار آینده را تشکیل می‌دهند؛ نسلی که در آینده باید به

خاطر لقمه ای نان، عضلات و اعصابشان به فروش رود و شیرۀ جانشان مکیده شود، و اگر خریداری نداشته، بایستی مانند پدران و مادرانشان در انتظار مرگ تدریجی باشند - انجام گرفته. باید روی این نکته تأکید کنیم که سرمایه در صورت نیاز به نیروی کار، فقط حدّاقْلّ قیمت آن را پرداخت می‌کند. این حدّاقْلّ در حدی است که نیروی کار بتواند توان بازتولید ارزش اضافی داشته باشد. امروز بر اثر انباشت عظیم سرمایه در سطح جهان، پرداختی سرمایه به نیروی کار، حتی به پایین‌تر از حدّاقْلّ قیمت نیروی کار اُفت کرده است؛ زیرا سرمایه با ایجاد لشکر عظیمی از بیکاران که حاضرند نیروی کار خود را به ارزان‌ترین قیمت بفروشند، در دست یابی به کالای ویژه ای به نام نیروی کار خیال خود را راحت کرده است. اگر در برده داری و فئودالیسم انسان‌ها جزو ابزار کار بودند و بخشی از محصولات به برده و رعیت تعلق داشت و برده دار و فئودال به حفظ آنها نیازمند بود، امروز دیگر سرمایه حتی از مرگ و میر دسته جمعی نیروی کار نگران نیست.

در هر کدام از این حرکات اعتراضی یاد شده، هزاران کارگر همراه خانواده های خود دست در دست هم برای دست یابی به خواسته هایشان به میدان آمدند. این حرکت های جمعی، سرمایه و نمایندگانش را به وحشت انداخت تا جایی که علیرغم اعمال هرگونه وحشیگری، مجبور شدند حدّاقْلّ به بخشی از این خواست ها توجه کنند. در همان حال براساس اسناد و شواهد و نشست ها و میزگردها و شرکت "هیئت مدیره"ها در رسانه های مجازی و مجامع دست پرورده سرمایه؛ مانند اتحادیه ها، علیرغم هشدار کارگران جدّی در داخل و خارج، تمام این تلاش ها و فداکاری ها و انرژی خلاق آزادانه توده های کارگر تحلیل رفته و تحت کنترل سرمایه درآمد. آن دسته از مزدوران مزدی رادیکال، که قادر نبودند مضمون فضای نسبتاً باز و اختلافات درون جناح های سرمایه را درک کنند، تحت تأثیر توهم نسبت به سرمایه، خود را به صورت قهرمان و نماینده و "هیئت مدیره"، علنی کرده، از ابزار دفاعی طبیعی خود محروم شده و متأسفانه خود را قربانی توهمات خود ساختند. در چنین شرایطی آنها مانند جوجه تیغی، توسط روباه (بخوان سرمایه) به کنار برکه آب برده شدند.

ما بدون مراجعه به تجربه نسل و نسل های ماقبل خود چه در ایران و چه در جهان، نخواهیم توانست راه را از چاه تشخیص دهیم. آیا ما با تجربه اتحادیه مستقل کارگران سیمان، اتحادیه کارگران کارخانه گلیسیرین، آجر نسوز و اتحادیه

کارگران کارخانه شیمیایی امین آباد در سال ۱۳۳۰ و قطعنامه مشترک آنان آشنا هستیم؟ آیا نقاط قوت و ضعف و اشتباهات آنان را می‌دانیم؟ از همه مهمتر، چرا از تجربه نمایندگی و نمایندگان در مقطع ملی شدن نفت نمی‌آموزیم؟ یقیناً اگر از تجربه نسل قبل از خود اطلاع داشتیم، امروز اجازه نمی‌دادیم فداکاری و تلاش‌های صادقانه‌مان زیر سلطه سرمایه برود.

از آنجاکه هر بخشی از سرمایه فقط کارگران خود را استثمار نمی‌کند؛ بلکه کل سرمایه؛ کل نیروی کار را استثمار می‌کند، کل نیروی کار نیز باید به صورت طبقه درآید. مبارزه نیروی کار با سرمایه چه علیه سلطه سرمایه و چه در رابطه با شرایط داخلی و جهانی و بخصوص مالی، باید متکی به نیروی یکپایه کارگران هر واحد صنعتی و خدماتی باشد. در جریان مبارزه نیز باید دائماً تمام بحث‌ها و عملکردها بدون سلسله مراتب، بدون نماینده، و به دور از نخبه‌گرایی و قهرمان بازی، با تصمیم جمعی به پیش برده شود. این همان تمرین و آموزشگاه و روند تبدیل شدن از واحدهای پراکنده به طبقه است. هر واحد تولیدی و یا خدماتی، جدای از دیگران، آن هم به شیوه سلسله‌مراتبی و هرمی، شرایط را بدتر خواهد کرد. امروز "هیئت مدیره" "رئیس سندیکا" را به زیر می‌کشد، فردا "معاون" آن را! آیا در صورت حرکت بر اساس تصمیم جمعی، که هر کدام تک تک خود بیانگر نیاز خود باشند، سلسله مراتب و قهرمان بازی می‌تواند مجال بروز یابد؟ در سندیکای صنعت مادر این کشور و یا سندیکای کارگران چاپ، که تاریخی ۱۰۰ ساله دارند، همین بازی‌ها و قهرمان بازی‌ها دائماً تکرار شده‌اند، ولی در این رابطه داستان‌ها گفته‌اند و داستان سرایی‌ها کرده‌اند، که در ساختن اغلب این داستان‌ها و داستان سرایی‌ها چپ ایران، بدون آنکه حتی بتواند یک پاراگراف مربوط به آن دوره‌ها بنویسد، نقش فعالی داشته است. مثلاً از آنجاکه نام علی امیدها را شنیده‌اند، آن را فقط تکرار می‌کنند؛ بی‌آنکه عملکرد او را بیان کنند! ما با این داستان‌های بی‌اساس آشنا هستیم. برای مثال، نماینده یک واحد ۵ نفره یا یک سندیکای دارای ۵۰ عضو و حتی با هزار عضو فعال و رادیکال، بدون آنکه همکاران خود را بشناسد (به دلایل بسیار زیاد؛ از امنیتی تا بی‌تفاوتی) و بی‌آنکه از واحدهای دیگر اطلاعی داشته باشد، یک مرتبه به "نماینده تمام طبقه کارگر ایران" تبدیل می‌شود! و این بازی امروز در

ایران و به بدترین شکلی در خارج در جریان است و ما همه کمابیش با نتایج مخرب آن آشنا هستیم.

باید دعوی "هیئت مدیره"ها و "رئیس هیئت مدیره"ها را به خودشان واگذار کرد. این مشغله اصلی کارگران جدی نیست. باید دید مزدوران مزدی در جمع های خود چه می گویند و چگونه به سر می برند. باید دید آیا می توانند فوراً کسانی را جایگزین همکاران فعال رادیکال و صادقی کنند که توسط آدم فروشان داخل و خارج و یا مزدوران نگهبان سرمایه و کارفرمایان ریز و درشت و یا کارمندان پادو آنان ضربه خوردند؟! آیا پس از این ضربه ها و ماجراها توده های مزدوران مزدی پراکنده و سرخورده نخواهند شد؟ آیا برای حرکت آینده بازسازی و بازتولید انجام خواهد گرفت؟ مگر سه دهه پیش همین شرایط را تجربه نکردیم، که وقتی رژیم به سندیکاها و اتحادیه ها یورش برد، اعضاء "هیئت مدیره"ها متواری و اعضاء ساده آنها پراکنده شدند؟! برای غیرکارگرانی که در عرصه "کارگری" فعالند، این مسائل علی السویه است.

امروز یک سؤال تاریخی - طبقاتی در مقابل ما قرار دارد، از حرکت و نفوذ شورش پاریس چه می دانیم؟ از قیام اکتبر و از تجربه ۱۰۰ ساله سندیکای نفت و ۱۰۰ ساله ت.ژ.ت. فرانسه - که امیدمان به سخنرانی در آن است - چه می دانیم؟ امروز باید از خود بپرسیم که آیا به نیروی خلاق فروشندگان کالای ویژه به نام نیروی کار تکیه می کنیم، یا سرنوشتمان را به چپ بیگانه با نبرد و مبارزه طبقاتی، و به امید یک سخنرانی در میان بوروکرات های این نهاد سرمایه گره می زنیم، که با دستاویز قرار دادن هر موضوع و مقطعی، مسیرهای انحرافی متعدد برای نیروی کار فراهم می آورند... آیا اگر از سخنان مایوس کننده کارگر آمریکائی در ت.ژ.ت. در دهه ۶۰ خبر داشتیم، بهتر نمی دانستیم خرج سفر به فرانسه را بین ۵ تا ۲۰ خانواده کارگر تقسیم کنیم؟! ولی موضوع اینست که آقایانی که خود را نماینده کارگران ایران می دانند و به ت.ژ.ت.ها توهم دارند، خود را با انتقادی آبیکی از گردانندگان آن سربلند می دانند! ازجانب دیگر نماینده دیگر ما می خواهد از طریق حقوق بشر مدافع کارگران گردد! اینجاست که مزدوران مزدی رادیکال چپ و راست به هم می رسند!

تصمیم جمعی کارگران هر واحد و ایجاد حرکت جمعی از این سنگر به آن

سنگر، حرکت در راستای فرهنگ و مبارزه طبقاتی خودمان است. این حرکت مستقیماً به روش‌شناسی قانون ارزش، ارزش اضافی، سرمایه‌های ثابت و متغیر، کار لازم و اضافی و نحوه نابودی کالای ویژه‌ای به نام نیروی کار (یعنی سرمایه) مربوط است. با نسخه‌سندی‌کا، اتحادیه، شورا و رَونده‌های تکراری گذشته به چیزی جز رفرمیسم نمی‌رسیم! از تجربه باید آموخت؛ نه آنکه آن را تکرار کرد. رَوند حرکت شرکت واحد، نیشکر هفت تپه و پتروشیمی بدون نسخه پیچی، همراه با کارگران جدی - که نه قهرمان شده و نه می‌شوند - رَونده‌های درستی بودند، اما سلسله مراتب رادیکال‌های راست و چپ این رَونده‌ها را طی پروسه‌ای عقیم کردند. محاکمه "هیئت مدیره" یا "رئیس هیئت مدیره" نیز دردی از جمع کارگران دوا نخواهد کرد! فقط روشنگری این رَوند (در صورتی که با صداقت و شفافیت انجام پذیرد) برای حرکت‌های جمعی بعدی، آموزنده خواهد بود. حرکت‌های جنبش‌های اجتماعی برخاسته از نابرابری‌های اجتماعی زیر سلطه نظام سرمایه هستند. واژه‌هایی مانند حقوق بشر متعلق به سلطه نظام سرمایه است. واژه‌های ارتدکسی ادبیات و فرهنگ طبقه کارگر جدی؛ مانند شناخت قانون ارزش و مبارزه به شکل طبقه ملی و جهانی با ریشه آن، زیر سلطه نظام سرمایه نمی‌رود. این همان ارتدکس (مبانی خدشه‌ناپذیر باور طبقاتی)ی ماست! وگرنه واژه مبارزه فرهنگی و حرکت‌های جنبش‌های اجتماعی یک عوام‌فریبی است. همانطور که تا امروز از مبارزه خودآنگیخته کارگران در ۱۸۷۱، ۱۹۱۷، ۱۹۱۹، ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰، چه نظریه پردازی‌های غیر ارتدکسی‌یی که توسط "مارکسیست - لنینیست‌ها" برای کارگران ساخته و پرداخته نشده است!...

موضع‌گیری‌های چپ ما در قبال حوادث اخیر نیز تماشایی و تراژیک بود. همین مواضع نیز می‌تواند درس‌های گرانبهایی برای مزدوران مزدی داشته باشد. اینان برای حفظ منفعت گروهی و فرقه‌ای خود فقط به آن دسته از واقعیات رو به بیرون و پشت پرده اشاره کردند که مصلحتشان ایجاب می‌کرد. اینان جرأت آن را نداشتند که همه وقایع و نتایج آن را تا به آخر تعقیب کنند؛ چراکه خود کمابیش در خلق این فاجعه طبقاتی-سیاسی نقش داشتند.

اینان در این بازار آشفته فرصت یافتند که به جای آزادی عشق، آزادی جنسی را بنشانند. آنان به جای دفاع و قدردانی از پروانه اسالو، که سالها توهین و تحقیر

مأموران سرکوب و امنیتی را تحمل نمود و استوار ایستاد، از اخلاق (مبادله‌ای) منحنی و کثیف بورژوازی دفاع کردند؛ اخلاقی که هزار مرتبه کثیف‌تر و سخیف‌تر از فرهنگ و اخلاق برده داری و فنودالی است. اخلاق برای کارگران جدی یک پرنسیب (اصل، اساس) ارتدوکسی است.

بنابراین سرگذشت سندیکای شرکت واحد، که در دهه اخیر منشأ توهمی بزرگ برای مزدوران مزدی و سرکوب بیرحمانه رژیم اسلامی و نیز زمینه ساز قهرمان پروری‌ها و تولید رهبری‌های جدید برای کارگران گردید، باید مورد توجه جدی نیروی کار قرار گیرد.

اسناد زیرین به‌بهترین وجهی، بسیاری از حقایق مربوط به دوده اخیر مربوط به "تشکل‌سازی‌ها" برای مزدوران مزدی را منعکس می‌کند. براساس منبع "جنبش کارگری ایران، موانع و چشم اندازها" روند شکل‌گیری این حرکت‌ها و پیوند جهانی آن، با برگزاری سمیناری تحت همین عنوان، که به ابتکار عناصری از "بنیاد کار" و "اتحاد بین‌المللی در حمایت از کارگران ایران" و با حمایت کنگره کار کانادا در ژوئن ۲۰۰۲، در یکی از سالن‌های شهرداری شهر تورنتو و با شرکت افرادی از ایران، اروپا و آمریکا شکل عملی به خود گرفت. این اسناد همچنین علی‌تولید و بازتولید اسالوها و... را چه در این دوره و چه در آینده نشان می‌دهد. متأسفانه ما ناچاریم بسیاری از اسامی و بخش‌هایی از این اسناد را، که قطعاً به خود این اسناد لطمه خواهند زد، به خاطر بار امنیتی‌بی که دارند، با نقطه‌چین حذف کنیم! این اسناد یا علناً انتشار یافته و یا غیرعلنی بوده‌اند و در آن از افراد علنی و یا غیرعلنی نام برده شده. ما درقبال اسناد علنی و کسانی که فعالیت علنی دارند و خودشان را علنی کرده‌اند، مسئولیتی نداریم. اغلاط چاپی درون این اسناد نیز مربوط به خود آنهاست.

این اسناد را با درج نام‌های از یکی از اعضای بنیاد کار آغاز می‌کنیم، که آن را در تاریخ ۲۰۰۴/۲/۲۲ برای تعدادی از افراد ارسال نموده است.

به رفقای بنیاد کار (مهم و فوری)
رفقا.

.....
.....
.....

Friday, April 20th

Thank you for your time and we look forward to hearing you soon.

Best regards,

M..... M..... (Paris)

A..... M..... (Geneva)

Y.Kh. (London).

For the International Alliance in Support of Workers in Iran

cc: Mr. Janek Kuczkiwicz

(ترجمه این سند:)

۳ آوریل ۲۰۰۷-۰۵-۲۰۰۷

خانم آنا بیوندی عزیز

با سلام

ما درخواست ملاقاتی با شما برای طرح میکنیم. خصوصا، از آنجا که کنفرانس سازمان جهانی کار بزودی فرامیرسد، ما علاقه مندیم کمپین اعتراضی مربوطه در ماه آینده را به اطلاع شما برسانیم. ما امضاکنندگان میتوانیم با شما و سایر همکارانتان در روزهای یاد شده ملاقات کنیم.

شنبه ۷ آوریل

جمعه ۱۳ آوریل

شنبه ۱۴ آوریل

دوشنبه ۱۶ آوریل

جمعه ۲۰ آوریل

با تشکر از وقت شما و ما منتظر دریافت سریع جواب شما هستیم.

با احترامات،

م. م. (پاریس)

ع. م. (ژنو)

ی. خ. (لندن)

اتحاد بین المللی حمایت از کارگران ایران

کپی به: آقای جنیک کوزکویز

۳۰ آوریل ۲۰۰۷

در طی همه این تلاش ها اتحاد سوسیالیستی کارگری همراه همین گرایشی که بعدها از سوی آنان گرایش راست معرفی شد از نزدیک همکاری داشتند. این همکاری ها سالها ادامه داشت، اما اکنون پس از برملاشدن بخشی از مسائل پشت پرده این دسته از آنها آقای رضا مقدم چنان در نقد این گرایش قلمفرسایی می کند که گویا وی از همان ابتدا به فکر نجات "سندیگای شرکت واحد" بوده است!

چرا بحث بر سر سولیداریتی سنتر راه افتاده است؟

منبع: سایت بروسکه

ح...ب.... | ۰۳ | 22:00:49, 2009, Janu | تعداد خوانندگان ۱۵

تغییر اندازه فونت ها بزرگتر (ب) کوچکتر (ت) :

چرا بحث بر سر سولیداریتی سنتز راه افتاده است؟
توضیحش را در نوشته های زیر ببینید.
به اعضای شورای مرکزی
با آرزوی تندرستی

مطلبی که در زیر می آید نامه ای است مربوط به وقایعی که در اتحاد بین
المللی روی داده که برای چند تن از رفقا نوشته بودم. با توجه به جلسه روز
یکشنبه فکر می کنم ارسال آن برای اعضای شورای مرکزی مفید باشد. به
همراه این نامه یکبار دیگر زیرنویس منتشر نشده درباره ب... ش... و گروه
سوسیالیسم معاصر نیز ارسال شد تا شاید به درد رفقا برای نوشتن مطلب
بخورد.

با تشکر رضا

۱۵ جولای ۲۰۰۸

ما سنت احزاب سیاسی راست و چپ را که برای اثبات خود به نفی دیگران می
پردازند و از هر فرصتی برای شکستن حرمت و شخصیت همدیگر سوء استفاده می
کنند، به خودشان و اگذار می کنیم. سند فوق نمونه بارز این سنت است. ما ۸ صفحه
از این سند را آگاهانه حذف کردیم؛ زیرا انعکاس آن را رو به بیرون، مخالف
پرنسیب های خود یافتیم. ما به خود اجازه نمی دهیم حتی در برخورد با دشمنان
طبقاتی مان از پرنسیب های خود عدول کنیم.

اتحاد سوسیالیستی کارگری که به ظاهر نگران فساد در "جنبش کارگری" بود و
از این طریق قصد داشت مرز خود را با هواداران آمریکا - نه سرمایه جهانی -
روشن سازد، با شروع تشدید رقابت های علنی جناح های بورژوازی ایران برای
قدرت سیاسی، عملاً چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ طبقاتی، دقیقاً در همان صفی
قرار گرفت که ظاهراً منتقدشان بود. مخالفین سیاسی دیروز با وجود اختلافات
تاکتیکی شان، در حمایت از "جنبش سبز" دقیقاً در یک سنگر قرار گرفتند؛ بدون این
که خم به ابرو بیاورند.

این جریان از سال های قبل در مانیفست "چشم انداز..." از مزدوران مزدی
خواسته بود که پشت بخشی از بورژوازی علیه بخش دیگر آن صف بکشند. بنا به
تحلیل این دسته از چپ ها، دولت جمهوری اسلامی نماینده سرمایه نیست و باید
تلاش کرد دولت سرمایه داران روی کار بیاید. بنا به تحلیل "اتحاد سوسیالیستی
کارگری" جنبش اصلاح طلبی چنان در عمق جامعه ایران ریشه دوانیده، که همه
جنبش های اجتماعی منجمله "جنبش کارگری" به ناچار باید زیر این پرچم برود. اگر

شیعیان دوازده امامی قرن‌ها منتظر ظهور امام زمانشان هستند، این دسته از چپ‌های ما منتظرند تا تک تک اعضای کابینه‌ها در آینده از سرمایه‌داران تشکیل شود. اگر امام اول "کمونیسم کارگری" در فوریه ۱۹۹۹ روی سرنگونی رژیم در کمتر از یک سال شرط بست و کادرهای خود را به هنرپیشگان تلویزیونی تبدیل نمود، امام دوم آن با تشکیل دولت سرمایه‌داران، و عده "سوسیالیسم" را به مزدوران مزدی داد. امروز چپ‌های رنگارنگ از چپ رادیکال و میانه در گروه کارگری سبزها (سایت کلمه) از دست‌مزد و مسایل عدیده مزدوران مزدی در کنار هم قلمفرسایی می‌کنند. راست‌ها با سیاست‌های سراسر خود کمتر می‌توانند توجه مزدوران مزدی را به سوی خود جلب کنند، اما زمانی که چپ‌ها با ملغمه‌ای از "سوسیالیسم" و "دولت کارگری" میدان را برای راست مهیا کردند، مزدوران مزدی یک بار دیگر به مسلخ رانده خواهند شد.

متأسفانه این اولین و آخرین باری نیست که این دسته از آدم‌ها کالاهای تقلبی خود را با عوض کردن رنگ و بسته بندی جدید به بازار عرضه می‌کنند. همین کسانی که تا دیروز سالها همکار بنیاد کار و اتحاد بین‌المللی در حمایت از کارگران ایران بودند، امروز در رقابت با مدعیان دیگر در موضع‌گیری علیه بعضی از افراد می‌خواهند خود را پاک و منزّه نشان دهند تا بدین طریق برای مدت دیگری برای مشتریان خود بازارگرمی کنند.

اسانلو در کنار کوهستانی نژاد و مسائلی دیگر؟! فرهاد شعبانی

بنا به متن اطلاعیه‌ای که از جانب سندیکا کارگران شرکت واحد تهران و حومه صادر شده، منصور اسانلو سخنگوی این سندیکا، برای شرکت در کنگره فدراسیون جهانی کارگران حمل‌ونقل به لندن آمده است. او قرار است در جلسه سازمان جهانی کار نیز شرکت کند و مسائل و مشکلات کارگران شرکت واحد و وضعیت بد معیشت کارگران ایران را منعکس کند.

منصور اسانلو همراه با مهدی کوهستانی نژاد از اعضای قدیمی اتحاد بین‌المللی برای حمایت از کارگران ایران که مدتی پیش بنابه دلالتی از جمله همکاری اش با "مرکز همبستگی آمریکایی" که مرکزی است برای تاثیرگذاری بر جنبش کارگری ایران، از اتحاد بین‌المللی کنار گذاشته شد، در یک گفتگوی مشترک با تلویزیون آمریکا شرکت کردند و به پرسش‌های گزارشگر این تلویزیون پاسخ دادند.

در این گفتگو اسانلو نکاتی را مطرح کرد که البته جای تردید و قابل فهم نیز

هست. مثلاً "پیدا شدن صعه صدر در عملکرد سران جمهوری اسلامی، یعنی در شرایطی که جمهوری اسلامی تنها زیر فشارهای گسترده داخلی و بین المللی وادار شد که محمود صالحی از رهبران جنبش کارگری ایران را جهت ملاقات با پزشک متخصص به بیمارستان توحید شهر سندج منتقل کند، اسانلو از صعه صدر سران رژیم سخن می گوید؟! این بماند.

اما اسانلو در همین گفتگوی تلویزیونی به تبلیغ اصول ۲۳، ۲۶ و ۲۷ قانون اساسی رژیم پرداخت و با تکیه بر آنها خواهان حقوق و مطالبات کارگران شد.



آقای مهدی کوهستانی و آقای منصور اسانلو در کنگره اتحادیه بین المللی حمل و نقل

برای من بعنوان یکی از فعالین جنبش کارگری ایران، خروج اسانلو در این شرایط و به این شیوه، قرار گرفتنش در کنار مهدی کوهستانی نژاد همکار مرکز همبستگی آمریکائی، تبلیغ پیدایش صعه صدر در ذهنیت و عملکرد سران رژیم و تبلیغ اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ابهام برانگیز و جای نگرانی است و حق دارم این نگرانی را بصورت علنی و خطاب به اسانلو برای توضیح بیشتر در این باره و بدون هیچ گونه تفسیری در میان بگذارم. بر اسانلوست که برای ما فعالین جنبش کارگری، این ابهامات را روشن کند.



مهدی و اسانلو در کنار کن جورجی رئیس کنگره کار کاتادا

مهدی کوهستانی نژاد: خطاب به حزب کمونیست ایران
ارآنجاکه فرهاد شعبانی، عضو رهبریت شما، مطالبی در رابطه با سفر منصور
اسانلو، رئیس سندیکای کارگران شرکت واحد تهران و حومه و ارتباط ایشان با
من و نیز ارتباط من و "مرکز همبستگی" نگاشته اند که ناشی از فقر اطلاعاتی
ایشان از قضایا و بی مسئولیتی ایشان در اتهام زنی و پرونده سازی امنیتی
آنهم برای آقای اسانلوتی که تازه از زندان و تیغ موکت بُری جانِ نیمه
سالم خویش بدر برده است (گوشِ شیطان کر!) می
باشد. برای اطلاع شما و خوانندگان این نامه در اینترنت، مطلب ایشان در این
سایت قابل دسترسی است:
http://www.fwhi.org/maqale/FSh_asalo.htm

بر خود دانستم که خطاب به شما که مسئولان تان و سخنگویان تان بایستی
الگوی صدق گفتار و کردار باشند و نه این چنین "خُرد نمون"، بنویسم که این
شیوه شنیع بایستی برانزده ی کسانِ دیگری باشد. لابد از کانال ارگان ها و
اعضای حزبتان در کانادا می دانید که من مسئول بخش آسیائی "کنگره کار
کانادا" هستم و سالها با رای کارگران کانادایی در قسمتهای مختلف اتحادیه
سراسری کارگری کانادا دارای مسئولیت بوده و هستم - نه "کارمند مرکز
هم بستگی" چنانکه ایشان می انگارند! آیا حزب شما تا بحال نقدی به
عملکرد آمریکا، چه در ایران و چه در عراق داشته است. لطفاً آن را علناً برای
اطلاع همگان اعلام کنید. بایسته ی هر سایتی نیست که چنین نقد ها و
بی پرینسیپی هائی را مکتوب و علنی اعلام کند بدون آنکه سند و مدرکی
ارائه دهد. حدیث و حاشائی در کار نباشد. اما طی طریق و ردیف کردن
اتهاماتی علیه من و از این طریق پاپوش دوزی امنیتی برای فعال کارگری نی
که عازم ایران است، خلأ داشتن مرز بندی اصولی را پر نمی کند. ارجاع دادن
خواننده ی کنجکاو-که مشتاق دیدن سند و مدرک است- به "اتحاد بین
المللی" نیز چاره ساز نیست. اگر "اتحاد بین المللی" حرفی برای گفتن
داشت، برای اهتر از از پچ پچه و شائبه، آن را علنی و مستند مطرح می کرد
که قابل جواب می بود.

گفته اند که: گر روباه را جنگلیان کنند، شاید پر زیاد شود (مقصود در جنگل
است)، اما پرنده نی سالم نمی ماند.

سالم و موفق باشید

منبع: سایت نوید نو

تاریخ: ۱۳۸۶/۴/۱

همان طور که ملاحظه می کنید، آقای فرهاد شعبانی عضو کمیته مرکزی حزب
کمونیست ایران (کومه له) ابتدا تصمیم می گیرد ناگفته های خود را بر زبان بیاورد،
ولی به خاطر عدم مشورت با رهبری و خصوصاً آقای ابراهیم علیزاده - که هنوز
زیر سایه حکومت اقلیم کردستان و سرمایه جهانی منافعی دارد - تحت فشار قرار
گرفته و سکوت می کند. کارگران رادیکال و جدی پس از گذشت ۶ سال هنوز چشم
براه روشنگری آقای شعبانی "فعال کارگری" ما هستند. آقای شعبانی سالها خود در
کنار همه "فعالین کارگری" از همین نوع بوده اند.

جلسه شورای شهر سنندج و اتحادیه کارگران بیکار و اخراجی بی نتیجه ماند

سنندج- خبرگزاری کار ایران

قرار بود جلسه‌ای با حضور نمایندگان و اعضای هیات مدیره اتحادیه کارگران، فرمانده انتظامی کردستان و اعضای شورای شهر سنندج به منظور مذاکره در خصوص کمک به آزادی کارگران دستگیرشده برگزار شود، که این جلسه با حضور فرمانده و معاونین انتظامی در محل ساختمان شورا برگزار شد، اما از حضور کارگران جلوگیری به عمل آمد.

به گزارش ایلنا، بعد از اتمام جلسه شورای شهر و نیروی انتظامی، اعضای شورای شهر با نمایندگان کارگران جلسه‌ای برگزار کردند که در این جلسه نمایندگان کارگران خواهان کمک به آزادی همکاران خود شدند. وفا یونسپان یکی از نمایندگان کارگران گفت: ما کار خلافتی انجام نداده و برای آزادی دوستانمان خواهش نمی‌کنیم، زیرا شورای شهر نیز موظف است پیگیر این قضایا باشد.

رییس شورای شهر سنندج پیشنهاد کرد که نماینده‌ای از سوی کارگران به صورت دائمی در کمیته اجتماعی شورای شهر حضور داشته باشد. سیدمهدی تخت‌فیروزه ادامه داد: آسایش و امنیت، خواسته همه ماست و من از طرف خود و همکارانم به خاطر بر هم خوردن آرامش تجمع شما در روز کارگر عذر خواهی می‌کنم.

وی به نمایندگان کارگران قول پیگیری داد و گفت: قول می‌دهم در روز کارگر سال آینده اعضای شورا در کنار کارگران باشند. در این جلسه هادی زارعی دیگر نماینده کارگران گفت: ما فقط خواهان کار هستیم و می‌خواهیم روز کارگر نیز مانند روز ارتش، بسیج، زن و... محترم باشد.

حسن زارعی یکی دیگر از نمایندگان کارگران گفت: تا لحظه‌های پایانی روز جهانی کارگر، جو آرام بود، اما در خواندن بندهای آخر قطعنامه نمی‌دانیم چگونه این تحریکات پیش آمد که موجب تشنج جو شد.

جبار خدامرادی دیگر نماینده کارگران گفت: اتحادیه کارگران اخراجی و بیکار به پیشنهاد شخص استاندار فعالیت خود را شروع کرد و اتحادیه این حق را برای خود قائل شد که روز کارگر را به همکاران تبریک بگوید، اما حضور و شیوه برخورد نیروی انتظامی مناسب نبود. (خط تاکید از ماست)

جلسه شورای شهر سنندج و نماینده کارگران که در خصوص آزادی کارگران دستگیر شده برگزار شده بود، بدون نتیجه پایان یافت.

http://roozshomar-iran.blogspot.ca/2009/02/86_7724.html

منبع: وبلاگ روز شمار جنبش کارگری

این دسته از "فعالین کارگری" نیز برای عقب نماندن از قافله‌ای که در آینده ممکن است اینان را به نان و نوایی برساند، پس از یک دور فعالیت تحت عنوان اتحادیه کارگران اخراجی و بیکار، خود را اتحادیه آزاد کارگران ایران نامیدند و

اخيراً برای مطرح ساختن خود در مجامع بین‌المللی خود را صاحب لوگویی با حروف انگلیسی نموده‌اند.

حشمت الله طبرزدی برنده جایزه سالانه مرکز

شهرتوند - یکشنبه ۱۱ دسامبر ۲۰۱۱ در سالن رویال تورنتو مراسم اولین سالگرد تأسیس "مرکز بین‌المللی حقوق بشر در کانادا" برگزار شد. گرداندگی این مراسم را مریم نایب یزدی در بخش انگلیسی و آزاده در بخش فارسی برعهده داشتند و بهروز جهانگللو چند ترانه زیبا اجرا کرد. مرکز بین‌المللی حقوق بشر گزارشی از این مراسم تهیه کرده که در زیر می‌خوانیم: همزمان با روز جهانی حقوق بشر، مراسم سالانه مرکز بین‌المللی حقوق بشر در ایران که در شهر تورنتو کانادا مستقر است، در روز یکشنبه ۱۱ دسامبر با حضور و استقبال فعالان مدنی و اجتماعی در تورنتو برگزار شد و طی آن مهندس حشمت الله طبرزدی به عنوان اولین برنده سالانه این مرکز معرفی شد. پنج زندانی سیاسی دیگر نیز به عنوان برندگان جوایز مدافعان حقوق بشر در سال ۲۰۱۱ انتخاب شدند.



شش برگزیده مرکز بین‌المللی حقوق بشر

حسن زارع زاده اردشیر مدیر اجرایی مرکز بین‌المللی حقوق بشر در ابتدا با تشکر از حضار برای شرکت در مراسم سالانه مرکز بین‌المللی حقوق بشر، گزارش کوتاهی از فعالیتهای این مرکز در یکسال گذشته و گزارشی از نقض حقوق بشر در ایران ارائه داد.

بر اساس رای هیئت داوران ICHR، حشمت الله طبرزدی به دلیل دو دهه فعالیت‌های انسان‌دوستانه در دفاع از حقوق مردم ایران به عنوان برنده جایزه سالانه مرکز بین‌المللی حقوق بشر انتخاب شد. همچنین رامین پرچمی در حوزه فعالان هنری، کوهیار گودرزی در حوزه مدافعان حقوق بشر، نسربین ستوده در حوزه زنان و نیز وکلای حقوق بشر، رضا شهابی در حوزه مدافعان حقوق کارگر، و مجید توکلی در حوزه دانشجویی برندگان جایزه حقوق بشری سال ۲۰۱۱ مرکز بین‌المللی حقوق بشر اعلام شدند.

در این برنامه و در غیاب پنج منتخب ICHR برای جایزه مدافعان حقوق بشر، تعدادی از فعالان برجسته مدنی در تورنتو لوح ویژه مدافعان حقوق بشر ICHR را دریافت کردند. لوح ویژه آی سی ایچ آر برای کوهیار گودرزی در غیاب او به حسن زرهی مدافع حقوق بشر و سردبیر نشریه شهرتوند اعطا شد. لوح رامین پرچمی را سهیل پارسا نویسنده و کارگردان سرشناس تئاتر دریافت

کرد. لوح نسرین ستوده به خانم فرشته مولوی فعال حقوق بشر و نویسنده اعطا شد. لوح رضای شهبانی به مهدی کوهستانی، عضو کنگره کار کانادا تحویل داده شد (خط تاکید از ماست) و سلمان سیما فعال و زندانی دانشجویی سابق در ایران لوح ویژه مجید توکلی را دریافت کرد.



گیرندگان جایزه به نیابت از برندگان: بالا از راست فرشته مولوی، سلمان سیما، سهیل پارسا، حسن زرهی / پایین: مهدی کوهستانی، مهرداد آیین نژاد و گردانندگان مراسم مریم و آزاده کاوه شهروز نیز در سخنان خود به نقش مهم ایرانیان خارج از کشور تاکید کرد و گفت با توجه به تجربه اش در همکاری با وزارت خارجه کانادا و ارتباط با نهادهای بین المللی از نزدیک شاهد تأثیرگذاری نامه نگاری ها و مکاتبات هموطنان با مقامات سیاسی و نهادهای حقوق بشری بوده است. او اعمال فشارهای حقوق بشری بر جمهوری اسلامی از سوی کشورهای دیگر را در کاهش نقض حقوق بشر در ایران تأثیرگذار و مفید ارزیابی کرد. در ادامه پیام دکتر رضا مریدی نماینده مجلس انالت انتاریو و آقای پال دووار نماینده مجلس کانادا (از حزب نمودمکرات) قرائت شد. (خط تاکید از ماست)

برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد فعالیت های مرکز بین المللی حقوق بشر به وبسایت این مرکز به آدرس زیر مراجعه کنید.
<http://humanrightsintl.com> و یا با این شماره تماس بگیرید.
منبع: هفته نامه شهروند تورنتو

ما عمداً برای جلوگیری از اطاله وقت خواننده، این قسمت را به طور اختصاری آوردیم.

اهدای جایزه کوشاگر مسائل کارگری به مهدی کوهستانی
شهروند - به رسم هر سال برای بزرگداشت روز کارگر و همبستگی با میراث آسیای جنوبی، به پاس بزرگداشت خدمات این ملیت ها به جامعه ی کانادایی، به افرادی که در انتاریو در ارتباط با کارگران و مسائل آسیا فعالیت

می کنند از جانب نهادهای مدنی - کارگری جایزه ای تعلق می گیرد. امسال ۸ می ۲۰۱۲، این جایزه به چند تن از جوانان و فعالان کارگری اجتماعی از جمله جاگمیت سینگ نماینده مجلس انتاریو از حزب نیودمکرات و مهدی کوهستانی نژاد، نماینده ایرانی تبار کنگره کار کانادا اهدا شد.



مهدی کوهستانی جایزه فعال حقوق کارگری را دریافت کرد

این مراسم سه شنبه ۸ می ۲۰۱۲ ساعت ۵ تا ۹ شب در بنکوئت هال ساگان در می سی ساگا برگزار شد.
منبع: هفته نامه شهروند تورنتو

ما نیازی به توضیح نمی بینیم. برای روشن شدن ذهن خواننده فقط لازم است اشاره کنیم که این دسته از "فعالین کارگری" برای ضربه زدن به مبارزه طبقاتی و فریب دادن مزدوران مزدی، بنگاهی باز نموده اند که سرمایه بدان نام حقوق بشر داده است.

اطلاعیه رضاشهبایی درباره ی جایزه ی حقوق بشر- اطلاعیه شماره ۱۶ کمیته دفاع

جمعه ۲۰ دی ۱۳۹۰ ساعت ۱۷:۰۱
شنیده ام جایزه ای با عنوان حقوق بشر در حوزه ی کارگری به نام من اعلام و به شخصی به نام «مهدی کوهستانی» تحویل شده است. لازم می بینم به اطلاع عموم برسانم که نه بنده و نه هیچ یک از اعضای خانواده و نیز دوستانم که باور به استقلال کارگری دارند، در جریان این اتفاق نبوده ایم. همچنین لازم به توضیح است که «مهدی کوهستانی» نه نماینده و نه همفکر من است.

در پایان از دوستان و عموم کارگران و تشکل های کارگری درخواست دارم که هر موردی را تنها با کمیته دفاع از اینجانب مطرح نمایند.

رضا شهبایی - کارگر دربند
منبع: سایت جنبش کارگری

[-http://www.jonbeshekargary.org/news/newsiran/item/2313](http://www.jonbeshekargary.org/news/newsiran/item/2313)

در حاشیه دریافت جایزه اتحادیه های کارگری هلند

*دشمنانی که در لباس دوست برای اسالو و سندیکا مشکل درست میکنند ، بدانند که، هزاران فعال سندیکای واحد حاضر نیستند شرف خود را بفروشند و در بنگاههای کاریابی دشمنان طبقه کارگر رتق و فتق روزگار کنند...
رضا شهابی زکریا

اهدای جایزه اتحادیه های هلند در شرایطی به آقای اسالو وسندیکای واحد تعلق گرفت که سندیکا و همکارانشان در داخل کشور از حمایت رسانه های گروهی محروم هستند و برای به رسمیت شناختن سندیکای کارگران شرکت واحد، بازگشت به کارمان، لغو احکام غیر عادلانه و آزادی همکارانمان ، نیاز تبلیغاتی و حمایتی بیش از هر زمانی دیگر لازم است. اما افرادی خارج از سندیکا که هیچگونه مسئولیتی یا ارتباطی با این تشکل مستقل ندارند سوء استفاده هایی کرده اند که لازم دیدم توضیحاتی در این مورد ارائه دهم :
به قول ضرب المثلی که می گوید به نام ما و به کام دیگران ، واقعا عنوان کننده شرایط روزگار ماست. ما با وجود اینکه میدانستیم در اینجا اگر پا به عرصه مبارزات بگذاریم ، باید آماده شویم برای پرداخت هزینه که کمترین آن دستگیری، بیکاری، آوارگی و زندان وغیره است .

پس هزینه را همه باید میپرداختیم ولی عده ای مغرضانه در حال تمایز فائل شدن هستند و دلیل هم دارد، و با این عنوان که مثلا" فلان کس در جنبش بیشتر هزینه داده پس باید مقبول تر باشد را بزرگ میکنند .فعالین سندیکای واحد در راه ساده ترین حقوق کارگری مبارزه کرده اند که حتی در فلسطین، عراق و افغانستان اشغالی هم به رسمیت شناخته شده است اما عده ای در حال رهبر پروری هستند که در زیر به آن میپردازم .

کسانی که برای ما دایه بهتر از مادر شده اند بدانند که ما در جریان تمام کارهایشان هستیم ودر شرایط مناسب به این موضوع خواهیم پرداخت چرا که اهدافشان برای ما هر روز روشن تر میشود .این اشخاص و نهادها در ایران و خارج شاید به ظاهر خود را همراه تشکل مستقل کارگری نشان میدهند اما این پوششی است برای پیش برد پروژهای بزرگ سیاسی اشان، چرا که این سوژه را بیشتر برای کسب و کار خویش و در اصل برای استفادههای سیاسی در نظر گرفته اند. این افراد در دوره قبلی ریاست جمهوری فضا را بکام خویش می دیدند که بعد از آن دوران و از دست دادن منافع خودشان برای بازگشت به آن همکاری میکنند زیرا آن دوران طلایی برای آنها از لحاظ اجتماعی مراتبی را برایشان بوجود آورده بود. آنها امروز از دایره قدرت در ایران خارج شده و باصطلاح در دایره قدرت در جای دیگری قرار گرفته اند. نمونه فراوان آن را در چند سال گذشته بوفور دیده ایم، کسانیکه خود را پرچمدار آزادی خواهی نوع دو خرداد قلمداد میکردند از این بلبلشو سیاسی استفاده کرده اند و در عرض چند روز یا در دانشگاهی غربی سرکار حاضر شدند و یا در نهادهای وابسته به دولتهای سرکوبگر صاحب شغل شدند و نتولیرال مسلکانه خود را منجی آزادی ایران به نمایش گذاشته اند و بجای اینکه جواب گوی کارهایشان در شرایطی که در قدرت بوده اند باشند ، تازه به ما درس استقلال هم میدهند، ولی دریغ از یک جو شعور که بدانند که مردم ایران آنها را جوییده و تف میکنند .

امروز در مقایسه با دهه شصت زندانی بودن فضیلت بشمار نمیاید و مظلوم نمایی برای زندان بودن یعنی ارزش مبارزه را به تحقیر کشیدن است. چیزی که من معتقد هستم آقای اسالوهم با من هم عقیده است و مخالف این نوع کارهایی که به اسم ایشان میشود بوده وهست و در تمام این مدت که در زندان بوده از خود ضعف نشان نداده و مبارزه کارگری را ادامه داده است، ولی

متاسفانه بودن ایشان در زندان راه ارتباط اصولی ما را با او محدود کرده و دشمنانی که در لباس دوست هستند برای ایشان و سندیکا مشکل درست میکنند. چرا که هستند کسانی که با بزرگ کردن آقای اسالو میخواهند از ما باج بگیرند، و در خفا سندیکا را در منگنه قرار دهند و با برخ کشیدن دوستی و ارتباط با اسالو ما را زیر فشار بگذارند. ما امیدواریم آقای اسالو هر چه زودتر آزاد شود تا در یک فضای مناسب این بحثها را انجام دهیم. کسانی که از این آب گل آلود استفاده میکنند بدانند که، نه آقایان اسالو و مددی، - گنجی و سازگاراها> هستند و نه فعالین سندیکای واحد محمدی، عطری و داوری. چرا که نه هزاران فعال سندیکای واحد از آن تحصیلات عالی برخوردارند و نه حاضرند شرف خود را بفروشند و در بنگاههای کارپایی دشمنان طبقه کارگر رتق و فتق روزگار کنند. چرا که در سه سال گذشته ما شاهد این کشاکش بودیم و هستیم که کسانی که تمایل دارند از طریق راه رشد غیر سرمایه دارانه خودشان ما را به مسلخ نهادهای کارگری دولتی ایران و در آن طرف در بنگاههای پست دشمن طبقه کارگر ببرند. کسانی که همیشه پشتوانه اقتصادی و امنیتی را دارا هستند، چه زمانی که در اینجا بودند و هستند در زندگی مرفه اند و چه در خارج ولی یک چیز را ول نمیکند آنهم ارتباط با قدرت است.

در رابطه با جایزه اتحادیه هلند هم بگویم که همیشه رسم بر این بوده است که در زمانیکه کسی یا نهادی را کاندید میکنند از آن نهاد اجازه میگیرند، که در رابطه با کاندید شدن در چند جایزه قبلی هم این کار شد و هیئت مدیره تایید یا رد میکرد، در رابطه با جایزه اتحادیه هلند هم همین بود که آقای اسالو در زندان بود و ما به آی تی یو سی و آی تی اف هم همین پیشنهاد را دادیم که اسم ایشان باشد تا کمکی باشد برای آزادی ایشان در سطح داخلی و بین المللی اما متاسفانه دوستان فرصت طلب از این شرایط استفاده کردند برای عقده گشایی مسائل سابق خودشان. و هنوز هم ماجرای سایت را ول نمیکند و شخصی که در آن اطلاعات سندیکا از آن اسم برده شده همچنان از طریق همکاران داخلی و خارجی برای سندیکا در حال مشکل سازی است که بزودی با مشورت وکلا تکلیف ایشان را روشن میکنیم.

نمونه زشت تراز آن عمل سایت روز آنلاین و خبرنگار آن آکام مگری است که یکشنبه کارشناس مسائل کارگری از کار درآمد. البته ایشان که طبق کارهای سابق اش معلوم است از کسانی است که هر روز معطل حمله نظامی آمریکا به ایران هستند تا ایشان و همکارانشان به ایران برگردند و ریاست بکنند که در این مصاحبه صداقت خبرنگاری اش را برجسته کرد. ایشان مصاحبه ای بسیار زیرکانه که تزیین بخش سایتهای همکارشان هم هست را انجام داده و در مصاحبه با همسر آقای اسالو اینطوری جلوه میدهند که همسر اسالویی خیر هستند: "من هم هنوز خبر ندارم والله که این جایزه اهدا شده یا نشده! یعنی کم و کیفش را نمی دانم اما به من گفته بودند که هفته آینده کنگره ای در هلند برگزار می شود و قرارست این جایزه رسماً اهدا شود." "از اینکه همسر من تنها نیست و فعالان کارگری در جاهای مختلف از او و رنجها و مشقتهایی که متحمل شده حمایت می کنند، احساس دلگرمی می کنم." "خانواده منصور اسالو در یک سال گذشته که این جایزه به ایشان تعلق گرفت، اصلاً مورد مشاوره قرار نگرفته بودند تا اینکه هفته گذشته از طریق کنفدراسیون اتحادیه های کارگری این موضوع به خانم اسالو اطلاع داده شد. ایشان هم در تماسی با منصور اسالو، نظر رئیس سندیکا و برنده این جایزه را به هلند با ارسال پیام کوتاه وی اعلام داشت. منصور اسالو خواسته بود که این جایزه در هلند بماند و مادر ایشان در سفری که هلند در مورد نحوه هزینه کردن پول همراه جایزه، نظر منصور اسالو را بگوید. اما به گفته مسئولین کنفدراسیون اتحادیه های کارگری چون خانواده منصور اسالو

در جریان نبودند و امکان تماس با ایشان وجود نداشت، این کنفدراسیون نتوانست نظر اسانلو را تأمین کند."

جالب است که این مصاحبه طوری ترتیب داده شده که چند موضوع را مطرح کند. اولاً خانواده اسالو از جایزه بی خبر هستند. دوماً ارتباطی با سندیکا ندارند و سوماً دروغ میگویند که این جایزه سندیکا بوده است و مهمتر اینکه پیام رئیس سندیکا مستقیماً توسط خود اتحادیه های هلند انعکاس پیدا کرده است. من نیازی نمیبینم که بطور دقیق به تمام نکات این پروسه بپردازم چون هم سندیکا و هم آقای اسالو و هم وکلا در جریان تمام این مسائل بودند و هستند و این سندیکا هست که تصمیم میگیرد که چه کار بکند یا نکند و حتی مصاحبه آقای مهدی کوهستانی هم که بروی سایت سندیکا است یعنی تأیید صحبتهای ایشان، چرا که سندیکا به او گفته بود چه بگوید. اگر جایزه ای تا بحال داده شده تماماً به زحمات خود فعالین سندیکا بر میگردد و اگر همسر اسالو خودش را به نا آگاهی میزنند مشکل ایشان هست. ما میفهمیم در دادگاهها دائم به او گفته میشود که اگر اسالو دست از کار سندیکایی بردارد ما آزادش میکنیم ولی این رسم اش نیست که آزادی اسالو را به قیمت خراب کردن دیگر همکارانش مهیا سازد. اگر با گفتن عدم ارتباط با سندیکا آقای اسالو آزاد میشود هیئت مدیره میتواند این را کتاباً به شما و قاضی بدهد چون ما حاضر نیستیم کسی یک لحظه در سختی باشد برای فعالیت سندیکایی و تمام کار ما برای بهتر شدن زندگی دیگران است نه سخت کردن زندگی کسی. اما متأسفانه در جامعه ما فعالیت بها دارد تازه تمام فعالین کارگری شانس آورده اند اگر در دوران سالهای شصت بود شاید الان دار فانی را وداع گفته بودیم. با سندیکا بودن در کنارش کارکردن باعث افتخار است نه سرافکنندگی. این را من به همه قول میدهم که اسالو اگر اهل کوتاه آمدن بود به ایران برنمیگشت، شاید امروز در ایران معیار ارزش پول است و شما احساس کردید باید پول جایزه به دست شما برسد ولی ما تمام پولی که از این جایزه که در اصل وجه نقدی ندارد را به شما پیشکش میکنیم. چرا که ما به نظر وکیل سندیکا احترام میگذاریم و ایشان همیشه گفته که کار سندیکا یعنی انجامش توسط خود فعالین سندیکا باید شکل بگیرد. شاید کسانی فکر میکردند ما به دنبال آنها میرویم، ولی امروز فعالین سندیکای واحد فعالین پنج سال پیش نیستند، فقط کافی است مقالات، سخنرانیها و مصاحبه های اعضای سندیکا را ببینید و بشنوید تا موضوع دستتان بیاید. ما بارها به همه گفتیم که مطالب اسالو و خانواده اش را حتماً در سایت میگذاریم ولی کسانی که پشت پرده هستند موش میاندازند که به آنها هم بزودی میپردازیم از این کار جلوگیری کردند. فعالین سندیکای واحد دیگر چیزی ندارند که از دست بدهند و محافظه کاری نکنند. اینکه فکر کنیم اگر کسی در جنبشی معروف میشود بخاطر وجود خودش بوده است کاملاً اشتباه است. این موضوع که در کشورهای مثل ایران بت سازی و رهبرساختن امری است فرهنگی و سیاسی بحثی جدا را میطلبد ولی از یادمان نرود که امثال ستار خان، باقر خان و مصدق و بسیاری از رهبران ایران بواسطه جنبشی که به آن متعلق بودند مشهور شدند نه شخصیتشان، صالحی، اسالو و مددی و هر کس دیگری هم تافته جدا بافته از این امر نیستند. در رابطه با اسالو هم او به واسطه تشکلی معروفیت پیدا می کند که تمام اعضایش با همه هزینه ها ایستادگی کرده اند، و هم زمانش بیرق این حرکت را استوار نگه داشته اند اگر به تشکل سندیکای شرکت واحد نگاه کنیم اقایان منصور اسالو و ابراهیم مددی را در سالهای قبل از تشکیل سندیکا

چه کسی می شناخت مگر غیر از این است که با حضور کارگران شرکت واحد و مخصوصاً این تعداد کارگری که در حال حاضر از کار باز مانده اند باعث شناخت داخلی و جهانی برای ایشان شده اند در این راستا تعداد زیادی از کارگران دستگیر ، زندانی و از کار بی کار شدند ولی رئیس و نایب رئیس سندیکا هزینه بیشتری را متحمل شده اند هستند بقیه اعضا با وجود اینکه در زندان نیستند ولی از بسیاری حقوق بازمانده اند و گروهی سایه زندان های تعلیقی از ۶ ماه تا ۱۴ ماه را روی سر خود می بینند اما هزینه هایی بالاتر از زندان داده اند پس دیگر نیازی نیست بر سر کسانی که با صداقت تمام در این راه پا گذاشته اند منت گذارند .

فروتنی آقای مددی و خانم مددی یکی از افتخارات سندیکای واحد است. خانم مددی تا به امروز نه مصاحبه ای کرده است و نه ادعایی دارد که شوهرش برای کی وچی زندان است. اگر شرایط خانم مددی بدتر از خانم اسالو نباشد بهتر هم نیست. آنهایی که در خارج گود هستند چرا آتش بیار معرکه میشوند. آقای مددی بعد از دستگیری اخیرش در دادگاه خودش به من گفت تمام کارهایتان را دنبال میکنم خسته نباشید و حمایت ت ژت را بگیرید. ایشان در تمام این مدت که مریضی داشت یکبار حاضر نشد که ما آن انعکاس دهیم و واقعا یکی از مبارزان جدی مبارزات کارگری این دوره ایران است . مگر سندیکا روابط عمومی ندارد مگر طی این ۳ سال گذشته خللی در کار های اخباررسانی سندیکا وجود داشته ، تمام مشکل ما این بوده که مستقل بوده ایم و زیر بیرق هیچ حزب، دولت و نهادی نرفتیم. ما انتظار داریم دیگرانی که صداقت کار سندیکا را دیده اند یاری مان کنند تا این مرحله را بگذرانیم. جنبش مستقل کارگری چه در داخل و چه در خارج بجای اینکه به همدیگر وصله بزند و همدیگر را مزدور امپریالیسم خطاب کنند (چرا که بنیان این تئوری امروز در شوهای تلویزیونی دم از علل پراکندگی جنبش کارگری میزند و فراموش کرده که خودشان این فضا را مسموم و آلوده کرده اند) و بر سر اختلافات کوچک و ایدئولوژیک همدیگر را اطلاعاتی و پلیس معرفی کردند در این دوره باید دست در دست هم بگذارند و مبارزه ای را پیش ببرند که دهها میلیون کارگر ایرانی شب را گرسنه خوابند و بچه هایشان تن فروشی نکنند. انتقاد از عملکرد اشتباه نه تنها اشکال ندارد بلکه ضروری نیز هست، بجای جلو رفتن و پافشاری برای درست بودن اعمالی که جای هزار اما و اگر دارد یکبار انتقاد از خودمان بکنیم و مبارزه را جلو ببریم. نه سندیکا در ایران سد راه مبارزه عدالت خواهانه است و نه طرفداران نهادهای سیاسی قادر به تغییرات بنیادی هستند پس ضروری است در این مقطع دست در دست هم بگذاریم و کارهای بنیادی را پیش ببریم. تشکل مستقل در یکصد سال گذشته در ایران همیشه آماج حملات قدرت مداران بوده است و جای تعجبی هم برای ما ندارد که این نفس مبارزه مستقل است

در آخر می خواهیم به کسانی که تصمیم به دفاع از حقوق کارگران دارند بگویم که در این راه مسائل و مشکلات عدیده ای از جمله دستگیری ، ضرب و شتم و زندان و وجود داشته و دارد بنابراین نباید با تحمل این همه مشقت به خاطر یک یا دو جایزه حرکتش را زیر سوال ببرد ، سوال اینجاست آیا اینان وقتی پا به میدان می گذارند به خاطر این جایزه هاست. پس اگر اینگونه

نیست تقاضا می کنم با آبروی جنبش بازی نکنید .

با امید به اصلاح همه افکار منحرف

رضا شهابی زکریا

۱۷ بهمن هشتادوهفت

منبع: سایت آزادی بیان

سرانجام شنیدیم که گویا آقای اسالو اسناد و مدارک سندیکا را با خود به خارج کشور برده و تصمیماتی مبنی بر مقابله با هیئت مدیره گرفته است. تلاش او و نیز نتیجه اختلافاتی که در درون سندیکا به بیرون درز کرده هرچه باشد، بی تردید به پیشبرد عملی امر مبارزه طبقاتی نیروی کار کمکی نخواهد کرد، لیکن این اسناد و اختلافات قطعاً در فعالیت و اقدامات آینده این گرایش در شقه شقه کردن مزدوران مزدی؛ بخصوص شرکت واحد، و تضعیف بیشتر آنها در جنگ طبقاتی، مورد استفاده قرار خواهند گرفت. و این ادامه همان روندی است که در متن حرکت سرمایه جهانی و ویژگی های سرمایه در ایران انطباق دارد.

زمانی مارکس گفته بود که کار مرده در برابر کار زنده قد برخواهد افراشت. امروز می بینیم که نه تنها قرنهاست کار مرده در برابر نیروی کار زنده قد برافراشته و سلطه طبقاتی خویش را بر او تحمیل نموده، بلکه با همکاری طبقات دیگر، فرهنگ و اخلاق مسلط خود را به منقذهای مزدوران مزدی و مزدوران معترض رادیکال راست و چپ نیز رسوخ داده، آنها را دنباله رو سیاست خود ساخته است. درمقابل تنها قشر ناچیزی از آنها (کارگران جدی) هنوز بر فرهنگ مستقل طبقاتی و حرکت استقلال طبقاتی تأکید دارند. کارگران جدی می دانند که نه مشکلات اقتصادی و نه معضلات طبقاتی شان - که هر دو اینها یکی و منشأ آنها هم یکی است - با سلسله مراتب بورژوائی (رهبرتراشی، قهرمان پروری، اسطوره سازی، نخبه گرایی، مدیریت و ریاست؛ که امروزه با گرفتن جوایز نیز همراه شده!) برطرف نخواهد شد. ما به قیم و نخبگان طبقات دیگر - که به خاطر منافع مشترک خود با سرمایه، با حرکت و فرهنگ آن همداستانند - نیازی نداریم. آنها درنهایت ما را قربانی اهداف خود می سازند. کشف اینکه "مسائل کارگران حقوق بشری است" نیز ترفندی تازه است. توسل به شعارهای غیرکارگری بجز انحراف و بیراهه بردن توان و درک ما چیز دیگری نیست. نیروی کار نمی تواند با هماهنگی حرکت

سرمایه، در چارچوب قانون ارزش و با دنباله روی از حامیان و پادوان نظام سرمایه راه به جایی ببرد؛ بلکه بنا به تجربه ۶ قرن گذشته، همواره با درماندگی های تازه تری مواجه خواهد بود. معضلات ما طبقاتی است و به طور طبقاتی نیز باید با آن پیکار نمود. کارگران فقط و فقط با جمع بندی و تئوریزه کردن تجارب خودشان و با حرکت استقلال طبقاتی خودشان خواهند توانست گام های لازم را در جهت نابودی کالای ویژه به نام نیروی کار بردارند.

کارگران درب و داغون

۲۸ فوریه ۲۰۱۳

aliomidta@yahoo.com

بعد از اسانلو نوبت کیست؟

جمعی از کارگران خواهان نابودی کالای ویژه به نام نیروی کار

ما در مقالات قبلی خود به کرات به فعالیت علنی، به خودنمایی، رهبری طلبی و قهرمان پروری‌ها اشاره کرده‌ایم و سالها قبل با یادآوری تجارب تاریخی کارگران، آینده اسانلو و اسانلوها را تحلیل کرده بودیم. امروز هم با احساس مسنولیت، بی پرده اعلام می‌کنیم که عملکرد آقای صالحی و صالحی‌ها نیز نه تنها در جهت کمک به نیروی کار نیست و دیر یا زود وی در مقابل کارگران رادیکال چپ و جدی قرار خواهد گرفت. آقای صالحی باید از خود سؤال کند که به لحاظ اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بین سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ در عرصه بین‌المللی چه اتفاقاتی افتاده است که دوستانش از طریق ث.ژ.ت به راحتی حضور وی را در کنگره‌های این سندیکا فراهم می‌کنند؟ در سال ۲۰۰۲، رئیس جمهور اصلاح طلب حکومتی در مقابل دیکتاتوری فردی زانو می‌زد، اما در سال ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ جناحی از بورژوازی، در رقابت با دیکتاتوری فردی به قانون و قانونیت سرمایه توسل می‌جوید. همین قانونیت سرمایه این رفت‌وآمدها را مهیا می‌سازد. آقای صالحی باید به این مسأله بیندیشد که چگونه اتحادیه دموکراتیک کارگری فرانسه؛ اتحادیه‌ای به مراتب راست‌تر از ث.ژ.ت، به سراغش می‌آید؟ آقای صالحی که بحق بخشی از “فعالین کارگری” متشکل در “کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری” را صاحبان کارگاه و سرمایه‌دار می‌دانند، چگونه به نمایندگی از آنها در مجامع بین‌المللی ظاهر می‌شود؟ تعمق در این مسائل ممکن است دوراهی مسیر حرکت طبقاتی‌اش را به وی نشان دهد!

سندیکای ث.ژ.ت فرانسه پنجاهمین کنگره خود را با بیش از یک هزار نفر از “نمایندگان” این سندیکا، که از سراسر کشور شرکت کرده بودند، در ماه مارس ۲۰۱۳ در شهر تولوز فرانسه برگزار نمود. تعدادی از فعالین سندیکایی کشورهای

دیگر جهان، از جمله آقای محمود صالحی از ایران، به این کنگره دعوت شده بودند. محمود صالحی در هفتم فروردین ۱۳۹۲ در سخنرانی خود در کنگره ت.ژ.ت می‌گوید:

« در صورتی که کارگران و تشکلهای کارگری در مبارزه خود علیه وضع موجود، تعرضی که به حقوق آنها انجام گرفته، که فراتر از مناسبات سرمایه داری و عبور از این نظام است فکر نکنند و برای این امر حزب سیاسی خود را تشکیل ندهند، آنگاه هیچ فعالیتی سندیکائی، مبارزه برای حق اعتصاب و حق مبارزه دستجمعی جایگاه واقعی خود را پیدا نخواهد کرد. زنده باد طبقه کارگر جهانی! زنده باد طبقه کارگر جهانی! »

محمود به خاطر نداشتن تجربه تاریخی به جای پی بردن به وظایف تاریخی - طبقاتی کارگران جدی تحت تأثیر بورژوازی ایران، روایت بورژوازی از مبارزه طبقاتی را به جای مبارزه طبقاتی کارگران می‌نشانند. جایی که بخش‌هایی از بورژوازی ایران از عدم شکل‌گیری حزب و احزاب سیاسی می‌نالند و عدم اجماع خود را بر سر کاندیداتوری ریاست جمهوری به عدم وجود حزب و احزاب پیوند می‌دهند، محمود بنا به درک و آرونة خود از احزاب، نجات کارگران را به حزب ساخته ذهن خود گره می‌زند. (ما در مخالفت عمیق با هر نوع اتوریته‌ای بر اساس "رهبری" و کاریزمای فردی و هر نوع مکاتبی از جمله مارکسیسم، لنینیسم، تروتسکیسم، مائونیسم، آنارشیزم، آگزیستانسیالیسم و استعمار جسمی و فکری بر مبارزه مستقل تاریخی - طبقاتی کارگران پافشاری می‌کنیم. هدف ما رسیدن به آزادی فردی انتزاعی و آزادی جمعی انتزاعی نیست. ما آزادی نیروی کار را در حرکت تاریخی - طبقاتی یعنی اشتراک [کمونیسم] و آنارشی [آزادی] می‌دانیم.)

وقتی محمود در کنگره ت.ژ.ت از حزب صحبت به میان می‌آورد، هر بوروکرات اتحادیه‌ای به سادگی و بی‌خبری محمود و محمودها از ته دل می‌خندد. اینان به روشنی بر این امر آگاهند که در قاره اروپا و بعد از انگلستان حزب و حزبیت و وجود کارگران در این احزاب تاریخی ۲۰۰ ساله دارد. کارگران

رادیکال و جدی سالها و خصوصاً از جنگ جهانی اول علیه این احزاب جنگیده‌اند.
هر کارگر آگاه فرانسوی صدها نمونه از مانورهای سیاسی این احزاب را برای
قربانی‌کردن آنان در پیشگاه سرمایه، در حافظه تاریخی خود دارند. کارگران
رادیکال فرانسه بارها و بارها همدستی این احزاب را با نظام سرمایه تحت عنوان
حزب کمونیست فرانسه و حزب سوسیالیست فرانسه بالعینه شاهد بوده‌اند. هیچ
کارگر جدی هنوز همکاری حزب کمونیست فرانسه با ژنرال دوگل نماینده
بورژوازی فرانسه را با رهنمود کمینترن؛ این "حزب انقلاب جهانی"، فراموش
نکرده‌اند.

وقتی به همین تجربه ۳۰ سال گذشته که خود محمود بخشی از آن است
مراجعه می‌کنیم، واقعاً در شگفتیم که چگونه وی نجات کارگران را درگرو حزب
می‌بیند. اگر آقای صالحی حتی با تجربه سراسر ایران آشنا نباشد، حداقل تجربه
کردستان را پیش رو دارد. مگر ما در همان کردستان با کمبود حزب و احزاب
روبرو هستیم؟ ممکن است آقای صالحی به ما بگوید منظور من حزبی است که از
دل تشکل‌های کارگری موجود بیرون می‌آید. در این صورت نیز تجربه تاریخی
علیه وی شهادت می‌دهد. مگر همین مزدوران مزدی متشکل در ث. ژ. ت. پایگاه
حزب کمونیست فرانسه و حزب سوسیالیست فرانسه نبوده و نیستند؟ مگر همین
احزاب به‌ویژه سوسیالیست‌ها با تکیه بر همین تشکل‌های توده‌ای "کارگران" دهه‌های
متمادی در کشورهای اسکاندیناوی قدرت سیاسی را در دست نداشتند؟ مگر همین
"احزاب چپ" در طول این مدت راه برای احزاب راست هموار نکرده‌اند؟

اگر در ایران امروز همه شرایط برای شکل‌گیری چنین حزبی فراهم می‌شد،
آقای صالحی با کدام دسته از این تشکل‌ها و "کارگران" حزب مورد نظر خود را
می‌ساخت؟ آیا این حزب را با بخشی از دوستان صاحب کارگاه‌های کوچک در
"کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری" ایجاد می‌کرد یا با
تشکل‌های مبتکر ۳۰ هزار امضای متمایل به خانه کارگر؟ آیا اعضا و هواداران
احزاب موجود در کردستان نیز می‌توانستند در حزب مورد نظر آقای صالحی وارد

شوند؟ بنا به موضع آقای صالحی در سخنرانی وی در ۳۱ شهریور ۱۳۹۱ در اتاق پالتاکی "تجارب کارگری" صاحبان کارگاه‌های کوچک می‌توانند عضو حزب سیاسی طبقه کارگر باشند؟ آیا نمی‌دانیم که بزرگترین هدف یک حزب سیاسی - متعلق به هر طبقه ای که باشد- دستیابی به قدرت سیاسی و اعمال سلطه طبقاتی خود بر نیروی کار است، تا سهم بیشتری از ارزش اضافی حاصله از جان‌کندن نیروی کار، یعنی کار اضافی او، که از خون و استخوان او مکیده می‌شود، به خود اختصاص دهد؟ آقای صالحی! اگر می‌توانستید به‌مثابه کارگر و حتی یک انسان آزاده، این حقیقت طبقاتی را درک کنید که کارگران نمی‌توانند مانند طبقات دیگر به کسب قدرت و به سلطه طبقاتی علیه دیگران بیاورند؛ بلکه بایستی رأساً در راستای آزادی و اشتراک گام بردارند، آنگاه دیگر متوجه می‌شدید که ماهیت تمامی احزاب سیاسی، بورژوازی است. بنابراین، درک اینکه سخن‌گفتن از حزب، دفاع بلاواسطه از موضع سرمایه (این یا آن جناح) است، نیازی به قلمفرسائی نداشت! این واقعیت را امروز مردم در سراسر دنیا حتی در مهد دموکراسی جهانی، در هر انتخاباتی عملاً به نمایش می‌گذارند.

آقای صالحی صحبت‌های خود را با شعار "زنده باد طبقه کارگر جهانی" به پایان می‌رساند. باید از آقای صالحی پرسید که وی به چه مناسبتی نیروی کار پراکنده‌ای که در سراسر جهان هنوز خود خویشتن را به‌عنوان طبقه به رسمیت نمی‌شناسند و اکثریت قریب به اتفاق آنها به‌صورت مزدوران مزدی زیست می‌کنند و بی‌وقفه در خدمت انباشت سرمایه‌اند و نیروی کار خود را به همین خاطر به نازل‌ترین قیمت ممکن می‌فروشند، و نیروی کار بسیاری از آنها به همین قیمت نازل هم خریداری ندارد (ارتش ذخیره سرمایه)، و نیز طبق گزارش‌های خود رسانه‌های بورژوازی خیل عظیمی از آنها در آسیا، آفریقا و اروپا به‌صورت برده کار می‌کنند و...، او چگونه از "طبقه کارگر جهانی" و کدام "حقوق" آنها سخن می‌گوید و به چه دلیل این بردگان جدید را "طبقه کارگر" می‌نامد، و آنگاه براساس حضور چنین "طبقه"ی دارای حقوقی برای خود و "وظیفه"ی به‌عنوان "به‌عرصه

عمل در آوردن اتحاد بین کارگران جهان "قائل است، تا برای آنها احقاق "حقوق" نماید؟! وی "جنبش کارگری"ی مورد ادعای خود را در کجا می بیند، که سرخ و "رهبری"ی آن را در سندیکای ث. ژ. ت. جستجو می کند؟! آیا امامزاده‌ای که او به آن دخیل بسته، اهل شفاعت است؟! تاریخچه، روند حرکت و عملکرد ث. ژ. ت. چه انگیزه‌ای را در آقای صالحی ایجاد کرده؛ که در سال گذشته، به‌طور سطحی تنها به عدم حضور بدنه سندیکا در جلسه آن معترض بود، ولی با این همه آنجا را مکان مناسبی برای ایجاد "اتحاد کارگری" شناخته؟! نشان دادن مزدوران مزدی به‌جای طبقه کارگر حاصل کار پسامارکسیست‌ها و شبه مارکسیست‌ها برای تحلیل بردن استقلال طبقاتی کارگران در جنبش‌های اجتماعی است.

هرکارگر در سنتز طبقاتی با سرمایه، به تجربه نسل‌های پیشین طبقه خود در سطح جهانی و ملی نیاز دارد، تا نه برای تکرار آنها، بلکه برای آموختن و اجتناب از اشتباهات گذشته، از آنها بهره بگیرد. اینک اندکی دقیق‌تر به تاریخچه و عملکرد یکی از "رادیکال‌ترین" تشکلات قرن گذشته در فرانسه، که چند سرگردن بالاتر از اتحادیه‌های کارگری ایستاد، می‌پردازیم و درعین حال پروسه ادغام این تشکل را در نظام سرمایه تحت شرایط اجتماعی - اقتصادی - سیاسی مشخص نشان خواهیم داد. این تشکل "کنفدراسیون عمومی زحمتکشان" نام دارد که در میان فعالین سیاسی به ث. ژ. ت. مشهور گردیده است. ث. ژ. ت. در پایان قرن نوزدهم توسط کارگران رادیکال آنارشیست بنیان نهاده شد.

در فرانسه تا سال ۱۸۸۴ تشکیل اتحادیه و هر نوع تشکل کارگری ممنوع بود. در آن سال به‌شرطی با تشکیل اتحادیه موافقت شد که بصورت فدراتیو عمل نکند و لیست اعضای خود را مستقیماً در اختیار شهرداری (دولت محلی) قرار دهد. باید در اینجا تأکید کنیم که قبل از سیادت و سلطه کامل سرمایه در فرانسه، خود این کشور به‌صورت فدراتیو اداره می‌شد، اما پس از سلطه کامل قدرت سرمایه شکل اداری این جامعه نیز به تبع تمرکز سرمایه به‌صورت متمرکز درآمد. ما در اینجا به‌خاطر طولانی‌نشدن مطلب به تاریخ اشکال اولیه تشکلیابی کارگران فرانسه

(کارگاه‌های کار و کارگاه‌های ملی)، که اولی از سوی کارگران و دومی از طرف دولت در دورهٔ امپراتوری فرانسه شکل گرفت، نمی‌پردازیم. در آن دوران، در صورت اعتصاب، پلیس بی‌رحمانه همراه نیروهای امنیتی مخفی به تظاهرات و اعتصابات کارگران و خطوط پیکت حمله می‌کردند. در صورت عدم موفقیت پلیس، ارتش مستقیماً دخالت می‌نمود. در سال ۱۸۹۱، دوازده کارگر در درگیری با پلیس کشته شدند. در سال ۱۹۰۰ اعتصابیون به دستور الکساندر میلراند وزیر سوسیالیست فرانسه به گلوله بسته شدند. در سال ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ شش کارگر ساختمانی به ضرب گلوله کشته شدند. وزارت داخله در آن زمان یک بریگاد سیاسی ویژه برای سرکوب و جاسوسی علیه اعضای ث.ژ.ت سازمان داده بود. زمانی که در سال ۱۹۰۶ تعداد ۲۰۰,۰۰۰ کارگر برای روز کار هشت ساعته دست به اعتصاب زدند، دولت با اعزام ۵۰,۰۰۰ نیرو و ۷۰۰ کارگر اعتصابی را دستگیر نمود.

ث.ژ.ت برخلاف اتحادیه‌های کارگری، که وظیفهٔ خود را تنها دفاع از حقوق اعضای خود تعریف می‌کنند، هدف خود را از همان ابتدا تغییر انقلابی جامعه، ایجاد مالکیت اجتماعی و کنترل کارگری اعلام نمود. این سندیکا برخلاف تکیه به رهبران، بر اساس خودمختاری کامل محلی شکل گرفت. در همان حال، این تشکل برخلاف شیوهٔ پارلمانتاریستی بورژوازی اتحادیه‌های کارگری، در پراتیک روزانه، اعضای خود را به عمل مستقیم تشویق نمود. در آن دوران عمل مستقیم و شکل سازمانی فدراتیو اساس سندیکالیسم انقلابی را تشکیل می‌داد.

این سندیکا که در سال ۱۸۹۵ تأسیس یافت و از همان ابتدا برای حفظ استقلال خود به مرزبندی صریح با احزاب سیاسی چپ پرداخت. در فاصلهٔ بین سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۲ تعداد اعضای سندیکا از ۱۵۰,۰۰۰ به ۶۰۰,۰۰۰ نفر رسید. این تعداد در آن مقطع تاریخی ۵۵ درصد نیروی کار فرانسه را تشکیل می‌داد. امیل پوگه از سال ۱۹۰۱ به‌عنوان جانشین دبیر اول آن، که نفوذ زیادی در میان کارگران داشت، این سمت‌گیری را در پراتیک این سندیکا چنین فرموله کرد: طبقهٔ کارگر به‌جای تسلیم‌شدن به اتوریته باید با عمل مستقیم به خودآزادی

برسد. عمل مستقیم درحقیقت جوهر اصلی انقلاب اجتماعی و اعتصاب عمومی انقلابی را تشکیل می‌داد. در همان حال، ث.ژ.ت از مبارزه برای تبلیغ به‌منظور بهتر شدن شرایط کار و افزایش دستمزدها غافل نماند.

به‌لحاظ تشکیلاتی یا سازمانی، ث.ژ.ت به سندیکاها و خانه کارگر متکی بود. این تشکل کارگری هر دو سال یک بار کنگره خود را داشت و سندیکاهای محلی می‌توانستند نمایندگان خود را به آن بفرستند، اما در این رابطه شرکت و ارسال نمایندگان اجباری نبود و هر سندیکایی آزادانه در این مورد تصمیم می‌گرفت. این سندیکا حق عضویت بسیار ناچیزی از اعضای خود می‌گرفت و هیچ مبلغی را برخلاف اتحادیه‌ها به‌عنوان بودجه اعتصاب ذخیره نمی‌کرد. از همه مهمتر، برخلاف امروز، به کارمند و فعالین حرفه‌ای حقوق‌بگیر نیازی نداشت. خانه کارگر محل‌هایی برای آموزش و تبادل فرهنگی بین کارگران عمل می‌کرد. وجود این مراکز به زمانی برمی‌گردد که کارگران طرفدار ث.ژ.ت در طی شورش علی‌ه بنگاه‌های کاریابی، این مراکز را تصرف و به‌جای آنها خانه‌های کارگر را نشانند. تا سال ۱۹۰۲ عملاً سندیکاهای محلی و خانه کارگر به بخش جدایی‌ناپذیر ث.ژ.ت تبدیل شدند.

ث.ژ.ت در ابتدای شروع جنگ جهانی اول ۶۰۰,۰۰۰ عضو داشت. در درون این سندیکا چند سال مانده به جنگ، عده‌ای از سندیکالیست‌های قدیمی تحت تأثیر سوسیالیست‌ها و احزاب سیاسی آن روز تحت این عنوان که شکل سازمانی فدراتیو محدودیت‌هایی را ایجاد می‌کند، شروع به نق‌زدن کردند. روشنفکران و احزاب سیاسی، که این تشکل را مانعی بر سر راه گسترش خود می‌دیدند، برای تصرف آن از بیرون و درون بسیج شدند. این دسته از فعالین سندیکا به‌تدریج شروع به متمرکز کردن شعبه‌های مختلف سندیکا نمودند. این حرکت احزاب سیاسی و روشنفکران در این زمینه از حمایت کامل بورژوازی فرانسه برخوردار بود زیرا بورژوازی فرانسه می‌توانست راحت‌تر و به‌طور مستقیم و از بالای سر توده‌های کارگر با “رهبران” وارد بده و بستان شده و دخالت توده‌های کارگر را در

سرنوشت سندیکا مسدود سازد. متمرکز شدن فعالیت‌های ث.ژ.ت و کم‌رنگ‌شدن تأثیرگذاری اعضای آن در چند سال آینده نتایج مثبتش را به بورژوازی فرانسه نشان داد. طرفداران تمرکز و بکارگیری شیوه‌های پارلمانتاریستی در سندیکا با شروع جنگ با شرکت در کمیته‌های دولتی برای بسیج کارگران برای جنگ در عمل در سندیکا شکاف ایجاد کردند. در این مقطع این دسته از کارگران با ترک مواضع قبلی خود عملاً به مزدوران مزدی سرمایه تبدیل شده و مستقیماً در خدمت سرمایه قرار گرفتند. علیرغم این‌ها، مخالفت با جنگ از سوی کارگران رادیکال و مبارز قبل و بعد از جنگ در درون و خارج از ث.ژ.ت ادامه یافت. جنگ و تمرکزگرایی و به‌دنبال آن حاکم‌شدن بوروکراتیسم و سیستم «نماینده‌گری» در سندیکا به‌طور کلی اساس سندیکالیستی را کاملاً دگرگون کردند. این تحولات در درون سندیکا زمینه را برای تسلط حزب کمونیست فرانسه بر آن در آینده هموار نمود، به‌طوری که در سال ۱۹۲۰ ث.ژ.ت عملاً دو شقه شد. بخشی از این تشکل به زائده سوسیال دموکراسی فرانسه و بخشی دیگر به زائده حزب کمونیست فرانسه تبدیل شدند. این امر تنها محدود به فرانسه نماند و در سایر کشورهای اروپایی نیز همین امر در اتحادیه‌های کارگری اروپا تکرار گردید.

تا قبل از جنگ جهانی اول تنها ۱۰٪ از نیروی کار فرانسه در اتحادیه‌ها متشکل بود. ث.ژ.ت با تأکید بر عمل مستقیم و خودمختاری محلی بطور مؤثر قادر به بسیج کارگران غیراتحادیه‌ای شد. مثلاً در آن زمان در صنعت فلز تنها ۳٪ از کارگران در اتحادیه متشکل بودند. ث.ژ.ت اعتصاب بزرگ رنو را در سال ۱۹۱۳ سازمان داد. در همان سال ۱۳۷ اعتصاب در فرانسه به وقوع پیوست. این یکی از ویژگی‌های نیروی کار فرانسه است که در زمان اعتصاب دور اتحادیه حلقه می‌زنند اما در شرایط عادی از آن دور می‌شوند. کارگران فرانسه برخلاف سایر کارگران در اروپا به‌جای همبستگی و عمل جمعی ادامه‌دار بیشتر به یک انفجار کوتاهمدت انقلابی عادت دارند.

با نزدیک شدن جنگ، فشار بر روی ث.ژ.ت بیشتر گردید. اعتصابات

کارگری در سال ۱۹۰۶ به اوج خود رسید. در آن سال تعداد اعتصابات کارگری به ۱۳۰۶ فقره رسید. در همان حال با نزدیک شدن بحران اقتصادی، کارفرمایان برای حمله به معیشت کارگران وارد همکاری رسمی و جدی‌تری شدند. کشتار کارگران در ویلنو و سنت جرج در سال ۱۹۰۸ خشم کارگران را برانگیخت. آلفونسه مرریم دبیر میان‌هرو سندیکای فلز با اعلام اینکه کارگران غیرمتشکل قادرند مبارزه‌جویی ناگهانی از خود نشان دهند، زبان به گلایه گشود. این امر ثابت کرد که کارگران غیرمتشکل و منفرد هدف آسانی برای ضدمحمله کارفرمایان هستند. لاتاپی یکی از اعضای این سندیکا به‌صراحت گفت: "من اجازه نمی‌دهم کارگران به سلاحی فرستاده شوند." روشنفکران و روزنامه‌نگاران که مقامات بالای جنبش را اشغال کرده بودند، رفتاری همراه با بی‌اعتنایی به اعضای انقلابی سندیکاهای خود داشتند. امیل پوژه گفت که "حتی شکست، ذخیره‌ای در حافظه کارگران برای انتقام است. عمل مستقیم و فعالیت پیش‌تاز در بین بعضی از اعضای ث.ژ.ت چنان به فیتیش تبدیل شده است که به اکثریت توده اعضا بی‌اعتنایی می‌کنند." با وجود این به‌خاطر شکل سازمانی مستقل سندیکا افرادی نظیر پوژه نمی‌توانستند نفوذ خود را در سندیکا گسترش دهند. حتی فدراسیون میان‌هروی نظیر راه‌آهن، رادیکالیزه می‌شدند، تا جایی که در سال ۱۹۱۰ علیرغم خواست رهبری رفرمیستی خود دست به اعتصاب زدند. در سال ۱۹۱۲، بخشی از اعضای ث.ژ.ت قطعنامه‌ای را به میدان کشیدند که طبق آن این سندیکا در حزب سوسیالیست فرانسه ادغام شود. در این کنگره ۱۰۵۷ نفر علیه قطعنامه و ۳۵ نفر به‌نفع قطعنامه رأی دادند. در همین کنگره ث.ژ.ت بر موضع ضدجنگ خود مجدداً تأکید نمود. جنبش سندیکایی فرانسه همیشه در مخالفت با جنگ و نیروهای نظامی تداعی می‌شد. حیثیت ارتش فرانسه برای بدنام کردن کاپیتان یهودی به‌نام آلفرد دریفوس به‌جرم جاسوسی، چپ فرانسه را به خشم آورد. بکارگیری سربازان به‌عنوان اعتصاب‌شکن و استفاده از آنها برای حمله به اعتصابات، خشم کارگران را نسبت به ارتش برانگیخت. روز اول مه ۱۹۱۱ کارگران در یک تظاهرات بزرگ با سوزاندن کارت خدمت نظام اجباری

مخالفت خود را با ارتش اعلام کردند. اما زمانی که جنگ نزدیک شد، ث. ژ. بت قادر نشد جلو آن را بگیرد. تنها ۲٪ از کارگران جدی و رادیکال با سربازی اجباری مخالفت کردند، ولی میلیونها مزدور مزدی و حتی سندیکالیست‌های مشهور در جنگ شرکت کردند. وقتی دولت از ث. ژ. بت دعوت نمود که علیه توسعه‌طلبی آلمان در سازماندهی جنگ شرکت‌کنند، اعضای ارشد سندیکا در این جهت به دولت کمک کردند. اینجا باید به ارزیابی نادرست آنارشیست‌های مشهوری همچون کروپوتکین از باقیماندگان انجمن بین‌المللی کارگران همراه ۱۵ تن دیگر از آنارشیست‌های مشهور اشاره کرد. در آن زمان کروپوتکین به‌جای محکوم‌کردن جنگ سرمایه‌داران در اروپا، تنها علیه سیاست توسعه‌طلبانه آلمان موضع گرفت. همین مسأله چه در بین اتحادیه‌ی ث. ژ. بت و چه در میان آنارشیست‌های دنیا سرگیجی به وجود آورد. این موضع به بورژوازی کشورهای اروپایی کمک نمود تا با علم‌کردن دفاع از کشور و منفعت ملی میلیونها کارگر اروپایی را به میدان‌های سلاح‌خانه جنگ بفرستند. در آن زمان اما گلدمن علیه کروپوتکین موضع گرفت و به‌خاطر مخالفت با جنگ و فعالیت‌هایش در این جهت به دو سال زندان در آمریکا محکوم شد.

در سالهای اول جنگ، ث. ژ. بت نفوذ خود را در بین کارگران از دست داد؛ تا جایی که فقط ۴۹,۰۰۰ نفر بدان حق عضویت پرداخت کردند. در سالهای آخر جنگ در آوریل ۱۹۱۷ کارگران فلز دست به اعتصاب زدند. در این مدت که ث. ژ. بت توسط افراد رفرمیستی نظیر لئون ژوهاکس رهبری می‌شد، کارگران به شکل وسیعی به جبهه‌ها فرستاده می‌شدند. آن دسته از کارگران مخالف جنگ که از کانال خارج از ث. ژ. بت خود را علیه جنگ متشکل می‌کردند، دستگیر و زندانی می‌شدند. دولت در ماه‌های ژوئن و نوامبر ۱۹۱۷ کارگران جدی و رادیکال مخالف جنگ را به‌زور به جبهه غربی می‌فرستاد تا در آنجا سلاحی شوند. وقتی آنارشیست مشهور کلویس آندریو نامه اعزام به جبهه را دریافت کرد، ۲۰۰,۰۰۰ کارگر و حتی معدنچیان میان‌رو دست از کار کشیدند. در چنین شرایطی جناح ضدجنگ ث. ژ. بت عملاً مجبور بود به‌دنبال کارگران راه برود. کارگران رادیکال و بانفوذ در جنبش

ضدجنگ در ماه مه ۱۹۱۸ کمیته دفاع سندیکالیست‌ها علیه سیاست رهبری رفرمیستی را تشکیل دادند. در این سال کارگران به‌طور وسیع در بخش صنایع جنگی دست به اعتصاب زدند. در جریان درگیری با پلیس، اغلب کارگران دستگیر شده به جبهه‌ها فرستاده شدند. کارگران در مخالفت با جنگ در منطقه سنت اتیننه، خانه کارگر را در مخالفت با سیاست‌های جنگی رهبری ث. ژ. ت. اشغال کردند.

پس از متارکه جنگ در نوامبر ۱۹۱۸، تعداد اعضای ث. ژ. ت. به ۱,۲۰۰,۰۰۰ نفر در ۱۹۱۹ و ۱,۶۰۰,۰۰۰ در سال ۱۹۲۰ رسید. در سال ۱۹۱۸، ۴۹۹ اعتصاب روی داد که در آنها ۱۷۶,۰۰۰ کارگر شرکت داشتند. این رقم در سال ۱۹۲۰ به ۱۸۳۱ اعتصاب افزایش یافت، که در آن ۱,۰۳۱,۰۰۰ کارگر شرکت کردند. در فاصله بین ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ جناح رفرمیستی ث. ژ. ت. با شرکت در کمیته های جنگی دولت تحت تأثیر سیاست‌های حزب سوسیالیست فرانسه و جناح ضدجنگ اغلب تحت تأثیر طرفداران بلشویسم قرار گرفتند. برخلاف اسپانیا در فرانسه جناح چپ ث. ژ. ت. سرانجام خود را با لنینیسم تداعی نمود. می‌توان به‌طور قطعی گفت که دیگر از سال ۱۹۲۰ سازماندهی فدراتیو با شعبه‌های خودمختار جای خود را به تمرکزگرایی و بوروکراتیسم کامل داد.

(منبع: ۱۸۹۵-۱۹۲۱ The CGT, France, Jack Ray. Libcom.org)

علیرغم تلاش کارگران جدی و رادیکال، بعد از سال ۱۹۲۰ با وجود اعتصابات متعدد و شکل‌گیری نمایندگان کارخانه خارج از سازمان ث. ژ. ت. همه این حرکات توسط رهبری این جریان کنترل و نهایتاً به شکست کشانده شد. از آن زمان تا حال ث. ژ. ت. دست در دست بورژوازی فرانسه در سرکوب و عقیم ساختن تلاش کارگران فرانسه انجام وظیفه کرده است. اعتصابات عمومی ۱۹۳۶ و ۱۹۶۸ و همکاری ث. ژ. ت. حزب کمونیست فرانسه و بورژوازی، نمونه‌هایی تاریخی هستند که تاکنون صدها مقاله و کتاب در این زمینه نوشته شده است.

ث. ژ. ت. در دوران جنگ سرد تا زمان فروپاشی “نظام شوروی” یکی از

به اصطلاح معتبرترین“ سندیکا‌های سرخ” بود، اما با فروپاشی شوروی و اقمار آن این سندیکا هرچه بیشتر به اتحادیه‌های کارگری اروپایی تحت نفوذ سوسیال دموکرات‌ها نزدیک شد. این امر از دهه هفتاد قرن بیستم شروع گردیده بود. تقریباً از سال ۱۹۷۴ حتی رادیکال‌های راست به تدریج یا آن را ترک کرده و یا به رهبری راست آن کاملاً تمکین کردند. امروز ث. ژ. ت. هر تشکل علنی دیگری چیزی جز جمع مزدوران مزدی سرمایه در خدمت مناسبات سرمایه نیست.

اینجا، پس از نشان دادن تاریخچه ث. ژ. ت.، با مثال‌های مشخص به اقدامات سال‌های اخیر این سندیکا علیه کارگران می‌پردازیم:

در چهلمین کنگره ث. ژ. ت. که از ۷ تا ۱۱ دسامبر ۲۰۰۹ به طول انجامید، آقای برنارد ثیبالت برای سومین بار به ریاست این سندیکا انتخاب گردید. تمام تلاش این کنگره بر این بود که به نوعی رابطه نزدیک رهبری این سندیکا با سارکوزی را لاپوشانی سازد. در این کنگره قرار بود رئیس اتحادیه کنفدراسیون دموکراتیک کار فرانسه فرانکو شیراک حضور یافته و سخنرانی نماید، اما به خاطر نارضایتی بخشی از اعضای سندیکا و احتمال حوادث ناگوار، از این کار صرف نظر شد. آقای برنارد در این باره گفت: "احتمال زیاد داشت که حضور وی برای اقلیتی از نمایندگان این امکان را فراهم سازد که به وی توهین کنند."

(France: CGT congress confirms orientation to Sarkozy by Anthony Torres and Alex Lantier. January 9, 2010)

در مجله هفتگی ماریان در مقاله‌ای با عنوان: “چرا سارکوزی برنارد ثیبالت را می‌خواهد؟” می‌خوانیم: «رابطه بین سارکوزی و برنارد در زمان “رفرم” برق و گاز دولتی در دوران خصوصی‌سازی‌ها شروع شد. در آن زمان سارکوزی به عنوان وزیر دارایی وقت با تهدید به علنی کردن حیف و میل دارایی‌های اعضای ث. ژ. ت. توسط مدیریت کمیته بودجه اجتماعی با برنارد به یک معامله دست زد، که با کنترل و جلوگیری از اعتصابات در برق و گاز این کشور برق و گاز بخشاً خصوصی شود. هر چند سارکوزی بعد از گرفتن قدرت در سالهای بعد به عهد خود

وفا نکرد و صنایع برق و گاز را کاملاً در اختیار بخش خصوصی قرار داد. ث. ژ. ت. و برنارد همین کار را در پائیز ۲۰۰۷ در اعتصاب کارگران راه‌آهن تکرار کردند. در این سال سارکوزی برای حمله به دستمزد دوران بازنشستگی کارگران راه‌آهن بار دیگر وارد معامله با ث. ژ. ت. شد. در جریان این اعتصاب دانشجویان تصمیم گرفتند ایستگاه‌های راه‌آهن را به اشغال خود درآورند. ث. ژ. ت. این کار را محکوم نمود و از اولیور بسانسنتو سخنگوی سندیکای راه‌آهن خواست که اجازه ندهد این امر به یک مشکل سیاسی تبدیل شود.»

باز در همان مجله هفتگی در مقاله‌ای به نام «وقتی سارکوزی به ث. ژ. ت. می‌پیوندد» می‌خوانیم: «وزیر کار خاویر دارکوس، رئیس ث. ژ. ت. را انسانی مسئول، قابل اتکا، و زرنگ می‌داند.» باز همانجا یکی از دوستان نزدیک وزیر کار فرانسه می‌گوید: «کارکردن با ث. ژ. ت. یک خوشحالی غیرقابل وصف است. ث. ژ. ت. برای خاموش کردن و فرونشاندن مخالفت کارگران در شرایط بحران اقتصادی بسیار ارزشمند بوده است.» یکی از مشاورین سارکوزی توضیح می‌دهد درحالی که صدها هزاران کارگر اخراج شدند "این پائیز معجزه‌آسایی بوده است... نه کارفرمایی بوده شده، نه دانشجویی به خیابان آمده و نه تظاهراتی در میان بوده... سارکوزی و برنارد نارضایی را تحت کنترل درآورده‌اند."

۶ مارس ۲۰۱۳، ث. ژ. ت. حمایت خود را برای کم کردن هزینه‌های خودروسازی رنو اعلام نمود. بنا به توافق سرمایه‌های بزرگ در خودروسازی و این سندیکا هزاران کارگر در این بخش و قطعات‌سازی و تایرسازی مشاغل خود را از دست خواهند داد. رنو تصمیم دارد تا سال ۲۰۱۶، ۱۷٪ نیروی کار خود را اخراج سازد. با این کار شرکت رنو سالانه ۵۰۰ میلیون دلار از هزینه‌های خود خواهد کاست.

(Renault Gains Union Backing to Eliminate 7500 Positions.)

اکنون با چند سؤال اساسی از آقای محمود صالحی، موضوع را کمی بازتر

کنیم:

- شما که فعالیت علنی می‌کنید و علناً، آن هم در ت.ژ.ت و مصاحبه خود با رادیو فرانسه و کارگرتی وی، شعار تحزب کارگران را می‌دهید، چرا از تحزب مورد نظر خود چیزی نگفتید و روشن نکردید فرقی با تحزب‌های صد سال و دوست سال اخیر در کجاست؟

- آیا خود ت.ژ.ت پایه توده‌ای کارگری حزب کمونیست فرانسه و حزب سوسیالیست فرانسه نیست؟ که هست! و این هر سه نیز وابسته به قدرت دولتی فرانسه هستند یا نیستند؟ اگر هست، پس با خانه کارگری‌ها چه فرقی دارد؟ آیا کس یا کسانی که امکان حضور شما را در کنگره ت.ژ.ت فراهم کردند، اعضای احزاب "چپ" فرانسه نیستند که در فساد سرمایه و حرکت شخصیت‌یافته سرمایه شریکند؟ آیا اینان ماهیتاً چه فرقی با شوراهای اسلامی، خانه کارگر، حزب اسلامی کار و انجمن‌های صنفی در ایران دارند؟

آقای محمود صالحی! برای خود مبارزه کردن و مطرح شدن، و برای اهداف طبقه کارگر مبارزه کردن، فرق بنیادی وجود دارد! برای خود مبارزه کردن می‌شود همان اسانلو، که ما از همان ابتدا مسیرش را مطرح کردیم، و چپ‌ها، یعنی مارکسیست - لنینیست‌ها ما را سانسور کردند. ما همان زمان که چپ‌ها از هر طرف تلاش می‌کردند از اسانلو رهبر کارگران ایران بسازند و برای تداعی شدن با وی با همدیگر مسابقه گذاشته بودند، ارتباط و کمک مالی ۵۰۰۰۰ تومانی کروی و ارتباطات وی را با کارگزاران، مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی و جلسات وی را با سردار قالیباف و سردار طلایی و عباس عبدی و تقی و حسن صادقی روشن ساختیم. مبارزه برای خود، دانش مبارزه تاریخی - طبقاتی نمی‌خواهد؛ فقط اراده‌گرایی می‌خواهد. ولی مبارزه برای طبقه و همکاران، دانش مبارزه طبقاتی - جهانی لازم دارد؛ یعنی شناخت از سرمایه، یعنی شناخت از سرمایه شخصیت‌یافته و حرکت احزاب را تجزیه و تحلیل کردن و مهمتر از همه، بنیاد شکل‌گیری آنها در شیوه تولید مشخص (شیوه تولید سرمایه‌داری)، یعنی در زمان و مکان مشخص

می‌طلبد. البته مزدور مزدی، یعنی برده جدید، تا تجربه کسب کند و مثل شما به یک کارگر رادیکال تبدیل شود، زمان می‌برد. ولی چنانچه تجربه ملی - جهانی به آنها منتقل شود و این انتقال گسترش یابد، مسلماً زمان به جلو افتاده، نیروی کار ضعیف‌تر نمی‌گردد. پس شعارهای توخالی شما در ث. ژ. ت، گویای هیچ چیز جدیدی نبود، و از مسائل اساسی کارگران ایران و جهان صحبتی نکردید و تابع برنامه ازپیش تعیین‌شده احزاب چپ؛ یعنی همان بوروکراسی ث. ژ. ت شدید و خود نمی‌دانستید که همانجا که شعار تحزب می‌دهید، مارکسیست‌ها، لنینیست‌ها، تروتسکیست‌ها، آنارشیست‌ها، اومانیست‌ها و آگزیستانسیالیست‌ها و تماماً پیشاهنگام فرهنگ‌آموخته سرمایه حضور داشتند، که ث. ژ. ت را محاصره کرده بودند. از سال ۱۸۳۲ تا امروز، که شاهد خودکشی‌های کارگران فرانسه و اسپانیا و دیگر جاهای اروپا - که قرار بود انقلاب جهانی کنند - هستیم، تمام احزاب فعال بوده‌اند. نگفتید شما حزبی که می‌خواهید در ایران بسازید، چگونه حزبی است! مگر به اندازه خط‌های اتوبوس تهران و جهان حزب نداریم؟ آیا خط ۱ تا ۵ با احزاب گوناگون یادتان رفته؟ و امروز چقدر کمیته و حزب داریم؟ آیا نمی‌دانیم که بزرگترین هدف یک حزب سیاسی - متعلق به هر طبقه‌ای که باشد - دست یابی به قدرت سیاسی و اعمال سلطه طبقاتی خود بر نیروی کار است، تا سهم بیشتری از ارزش اضافی حاصله از جان‌کندن نیروی کار، یعنی کار اضافی او، که از خون و استخوان انرژی او مکیده می‌شود، به خود اختصاص دهد؟ آقای صالحی! اگر می‌توانستید به‌مثابه کارگر و حتی یک انسان آزاده، این حقیقت طبقاتی را درک کنید که کارگران نمی‌توانند مانند طبقات دیگر به کسب قدرت و به سلطه طبقاتی علیه دیگران بیاورند؛ بلکه بایستی رأساً در راستای آزادی و اشتراک گام بردارند، آنگاه دیگر متوجه می‌شدید که ماهیت تمامی احزاب سیاسی، بورژوازی است. بنابراین، درک اینکه سخن‌گفتن از حزب، دفاع بلاواسطه از موضع سرمایه (این یا آن جناح) است، نیازی به قلم‌رسانی نداشت!

این بار که به درستی از رادیو فرانسه خود را نماینده کل کارگران معرفی

نکردید و گفتید از طرف چند کارگر کردستان به جلسه آمده‌اید، خودش یک قدم به جلو است، ولی، آقای صالحی! شما در حد همان کارگران کردستان هم صحبت نکردید و در چارچوب همان سندیکا و سندیکالیسمی که خود به آن معترض بودید، حرف زدید! این همان ماسک زدن کالاها برای بازار است. این همان بُرد بُرد سرمایه است، که شما صالحی‌ها و اسانلواها بُردی ندارید؛ مگر آنکه در خدمت روشنگری تاریخی - جهانی مبارزه با قانون ارزش باشید! برای طبقه کارگر نه در حد طبقه مزدورماندن، نه در حد کالای ویژه ماندن، و نه اینکه مبارزه برای دستمزد در چارچوب دیالکتیک عملی بی‌ارتباط با نابودی سیستم باشد! شما در همین چارچوب اراده‌گرایی و مطرح‌شدن مبارزه می‌کنید. ولی داشتن شناخت از مبارزه تاریخی - جهانی فرق دارد. بنا به گفته و اعتراف همین مارکسیست‌های راست، رادیکال و جدی، همه احزاب چپ همپای احزاب راست سرمایه در نابودی و تضعیف حرکت طبقه کارگر ملی - جهانی شریک بوده‌اند و مبارزه‌شان نه تنها ربطی به مبارزه روزمره و مبارزه تاریخی - طبقاتی کارگران نداشته بلکه کاملاً در جهت عکس آن بوده است. برای نمونه حزب کمونیست ایتالیا زمانی که کارگران فیات در سال ۱۹۱۹ در میلان باریگادهای سرخ برپا کردند "کمونیست‌ها" از ترس کارگران، کنگره خود را به سیسیل منتقل نمودند. مارکسیست‌های ارتدوکس، که خود را به مارکس نزدیک می‌دانند، یعنی به نوعی مثل او می‌خواهند همکاران فکری کارگران جدی باشند، تمام اینها را مثل واژه کلی "احزاب چپ"، مثل واژه کلی "مارکسیست‌ها"ی رنگارنگ را روشنگری کرده‌اند. این دسته از مارکسیست‌ها دیگر نمایندگان و سخنگویان سرمایه نیستند، پادو سرمایه نیستند، جیرموخوار سرمایه نیستند. خوب، شما از کدام یک از اینها حمایت می‌کنید؟

مثل احزاب راست و چپ از بحران صحبت کردید. چرا علت بحران را نگفتید؟! نمی‌دانستید، یا نخواستید بگویید! این چه بحرانی است که از مدیران تارده بالا در تمام شعب سرمایه صنعتی (نرخ استثمار) سرمایه‌بازرگانی - تجاری (سوداگر)، سرمایه مالی (انگلی)، سهم و حقوق و پاداش، و به‌طورکلی درآمد

میلیونی و میلیاردی را دارند، که به‌طور نمونه یک سرمایه‌دار سوئیس برای اینکه منافعش در مقابل سرمایه‌انگلی به خطر افتاده، رفرااندوم را پیشنهاد می‌کند، و مردم را بسیج می‌کند و کارگران از این “بحران” بیکاری و فقر و خودکشی نصیبشان می‌شود. فقر ملی مال مزدوران است، ثروت ملی مال سرمایه‌داران، مدیران و دولت‌ها! پس چطور ماشین چاپ اسکناس برای کارگران نیست؟ چطور همه چیز سر جایش است، ولی کارگران جدی و رادیکال حتی در همین اروپا سر به نیست می‌شوند؟^(۱)

آقای محمود صالحی! می‌دانی که در چارچوب بوروکراسی سرمایه صحبت کردن، حرف‌های سرمایه را تکرار کردن و مثل چپ‌ها (مکتبی‌ها-ایدئولوژی) شعاردادن یعنی عمل نکردن، هنر نیست! بعضی بحران‌ها در ماهیت متضاد سرمایه است، که همان کار لازم و کار اضافی از تقسیم کار برای قانون ارزش، برای ارزش‌اضافی و قدرت جابجایی سرمایه در زمان و مکان و محدودیت‌های ماهوی آن است، و بعضی بحرانها دست ساخت خود سرمایه برای سرکوب و بیشتردوشیدن مزدوران مزدی و سرکوب و نابودی کارگران رادیکال چپ و جدی است. درحالی‌که سرمایه همیشه و تاریخاً کارگران جدی و رادیکال را سرکوب و نابود می‌کند، کارگران معترض راست را برای حفظ تداوم منفعت خود تقویت می‌کند. سرمایه انباشت میلیاردری به شکل کازینویی، مافیایی دارد، طبقه مزدوران مزدی (که اصطلاحاً طبقه کارگر نامیده می‌شود) در زیر قیمت نیروی کار در حداقل ممکن گذران می‌کنند و اضطراب‌آنهایی که سر کارند با بیکاران (ارتش ذخیره سرمایه) هیچ فرقی ندارد! شما از کدام بحران حرف می‌زنید؟ در جمع بوروکراسی سندیکا‌های احزاب دزد شریک قدرت سرمایه و در خدمت سرمایه... مگر دزدی وزیر خزانه سوسیالیست‌ها با دزدی سارکوزی فرقی داشت؟ مگر با دزدی دارودسته حکومتیان ایران فرقی دارد؟ شما از کدام بحران حرف می‌زنید؟ بحران کارگران ایران، یا بحران سرمایه‌داران ایران و جهان؟ شما چیزی برای روشنگری نداشتید و تشویق دوستان ایرانی پادوی سرمایه و شریک در قدرت سوسیالیست‌های حکومتی

و بوروکراسی نابودکننده نیروی کار فرانسه، و تشویق دوستان ث. ژ. ب. ت. فرانسوی شما، برای مبارک گفتن چرخش به راست شما بوده؛ همین و بس!

آقای محمود صالحی‌ها! به یاد داشته باشید که کارگران رادیکال چپ و جدی در طول تاریخ نظام سرمایه نه به بنیان‌های سرمایه؛ بلکه به شیوه تولید سرمایه معترض و از حالت اعتراض، یکی به شورش پاریس در سال ۱۸۷۱ منتهی شد، که کارگران پاریس و بخشی از کارگران لیون در آن شرکت داشتند و سرانجام به وسیله روشنفکران خرده بورژوا مصادره و دنباله‌رو روشنفکران سوسیالیست شده، مجبور به عقب‌نشینی شدند، که تمام جهان سرمایه و ارتجاع اشراف آن زمان بر علیه‌شان بود، به شدت سرکوب شدند؛ و سرمایه برای غلبه و چیرگی و یکدستی و سلطه مطلق به گسترش و توسعه خود ادامه داد. دوّم: قیام اکتبر کارگران، که نیز دیالکتیک عملی آن از اتحادیه‌های تحت سلطه چپ و راست به شوراها - که آن نیز به دنباله روشنفکران چپ و راست و سلطه آنها انجامید و نیز آخری، کمیته کارخانه، که فقط خالصاً از کارگران کارخانه بدون نمایندگی؛ بلکه به شکل جمع جدی آزادانه و اشتراکی و کنترل و مدیریت کارخانه انجامید، که به وسیله حزب بلشویک کاملاً سرکوب شد و نابود گشت، که آثارش را امروز بعد از ۹۰ سال و طی همین مدت نتیجه‌اش که ما باشیم، می‌بینیم! پس، کارگران جدی شکست نخورده‌اند. اگر در فرانسه در یک شهر بود، در قیام اکتبر پترزبورگ و مسکو و تقریباً تمام کارگران یک کشور شرکت داشتند، اما نه به مثابه طبقه برای خود، که به تمرکز سرمایه در روسیه و جهان و به حکومت‌های توتالیتر در شوروی سابق و آمریکا و آلمان و ایتالیا و دیگر دیکتاتورهای جهان انجامید. نتیجه قیام کارگران این بود. قدرت سرمایه، که پویایی خود را در حین محدودیت به پیش می‌برد، در عین حال دوبار پایه‌هایش به وسیله شورش و قیام لرزید، ولی طبقه کارگر در مقابل طبقه سرمایه شکل نگرفت، و سرمایه توانست با سلطه به حیات خود ادامه دهد. پس اگر در هر کشوری با جغرافیای معین، برای مقدمه نابودی کالای ویژه، طبقه کارگر به شکل آزاد و اشتراکی شکل بگیرد و به طبقه جهانی - تاریخی، و آنگاه کارگران کشورهای

مختلف به شکل یک طبقه جهانی درنیاید، یقیناً مثل شورش پاریس و قیام اکتبر عقب خواهند نشست و به مراتب ضعیف‌تر از امروز تحت سلطه سرمایه در خواهند آمد.

آقای صالحی! ما تجربه سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۳۲ را نداشتیم و در ۵۷ خواستیم در “سورای انقلاب” نماینده داشته باشیم، که کارگران بخش‌های دیگر صنعت چنین خواستی را نداشتند، که این شعار هم وارداتی چپ بود، نه خود ما در صنعت مادر کشور! پس تجربه‌گرایی نه، بلکه آموزش از تاریخ، یعنی شناخت از تجربه ملی-جهانی، امری اجتناب‌ناپذیر و حتمی است. و این را بازآندیش‌گونه تجربه (نتوری)، که حاصلش شناخت طبقاتی و دانش مبارزه طبقاتی می‌باشد، در خدمت اندیشه‌سازی و نه تکرار اندیشه و بازگرفتن آن که بنا به شرایط عینی و ذهنی یعنی محل دباغی مزدوران مزدی انجام می‌گیرد، جایی که فقط کسانی می‌توانند وارد شوند که نیروی کارشان و تمام هستی‌شان به فروش رفته باشد، یعنی محل تولید، یعنی محل قانون ارزش برای تولید ارزش اضافی مطلق و نسبی، که پیوند ناگسستنی ملی-جهانی دارند می‌باشد. حالا شما که کار عینی می‌کنید و از محل کار بیرونید و کارگران رادیکالی مانند رضا شهابی‌ها که زیر تیغ مرگ و شکنجه می‌باشند دچار محدودیت‌های فراوانی هستند. ما که تمام فعالیتیمان مخفی بود، بهای گزاف تاریخی پرداختیم و حاصلش شما شدید: قرارداد موقت و سفید امضا! که امنیت شغلی ما امروز برای طبقه مزدور ایران یک رؤیا است؛ چه رسد به جنگ طبقاتی!؟

جمعی از کارگران خواهان نابودی کالای ویژه به‌نام نیروی کار

آوریل ۲۰۱۳

زیرنویس

(۱) بی.بی.سی در خبر ۱۴ مارس ۲۰۱۳ گزارش نمود که آقای اندریا اورسل مدیر جدید بانک سرمایه‌گذاری یو.بی.اس در سال ۲۰۱۲، ۲۶ میلیون دلار به‌عنوان خیرمقدم از بانک در همان سال دریافت نمود. وی یکی از مدیران سابق بانک آمریکایی مریل لینچ بود. این درحالی است که همان سال و امسال مجموعاً ۱۰۰۰۰ نفر از کارکنان این بانک قرار است مشاغل خود را از دست بدهند.

باز بنا به گزارش بی.بی.سی.توماس میندر صاحب یک شرکت مسواک‌سازی و نماینده پارلمان این کشور که محصولات خود را به شرکت هوایی سویس‌ایر می‌فروخت، پس از اعلام ورشکستگی ایرباس برای محدودساختن پاداش و درآمد مدیران رده بالای شرکت‌ها با شعار غارت سوداگران لایحه‌ای را به پارلمان این کشور تقدیم نمود. این سرمایه‌دار و سیاستمدار سویسی با مراجعه به سهامداران شرکت‌ها و بسیج مردم این کشور محدودساختن درآمد مدیران رده بالای شرکت‌ها را به همه‌پرسی وسیع تبدیل کرد. در این همه‌پرسی ۶۸٪ مردم سویس از طرح این سرمایه‌دار و سیاستمدار پشتیبانی کردند. ناگفته نماند دانیال واسلا مدیر ارشد شرکت داروسازی نوارتیس قرار بود ۷۸ میلیون دلار پس از ترک این شرکت دریافت دارد.

چند کلمه در رابطه با پراکنده‌گویی‌های آقای صالحی

منتشر شده توسط مجله هفته در مرداد ۱۶، ۱۳۹۲

کارگران خواهان نابودی کالای ویژه‌ای بنام نیروی کار

آقای محمود صالحی در آخرین نوشته خود تحت عنوان “طبقه کارگر ایران از این تندپیچ هم خواهد گذشت” اظهار نظراتی نموده که با حرکت از این نقطه نظرات وی نه تنها “طبقه کارگر ایران” بلکه حتی زحمتکشان کردستان و همان کارگران صنف نانوا نیز از تندپیچ مورد نظر وی قادر به گذر نخواهند شد بلکه به دره پرت خواهند شد.

در این نوشته آقای صالحی از موضع “رهبر” خطاب به کارگران و فعالان کارگری اعلام میکند که از سال ۱۳۸۰ به بعد جنبش کارگری ایران وارد دور دیگری از مبارزات نابرابر با مناسبات حاکم سرمایه داری شده است. (نقل قول مستقیم از نوشته خود آقای صالحی). به نظر میرسد آقای صالحی تصمیم گرفته است تاریخ مبارزه طبقاتی را در جغرافیای سیاسی ایران تا سال ۱۳۸۰ حذف کند. از نظر وی دور جدید مبارزه کارگران با مناسبات حاکم سرمایه داری از این سال شروع میشود. آقای صالحی برای اثبات این ادعای ضدتاریخی خود چیزی نمیگوید. ما این جا مجبوریم زحمت وی را بکشیم. در این سال آقای صالحی با آناپیوندی یکی از بوروکرات‌های کله‌گنده اتحادیه های آزاد کارگری ضدکارگر ملاقات نمود و همین امر بعد ها راه برای هرز دادن انرژی بخشی از کارگران رادیکال را در ایران هموار نمود. به نظر میرسد دور جدید جنبش کارگری از همین حرکت ارتجاعی شروع میشود. شاید حضور محمود در مرکز ثقل این حرکت “تاریخی” سال ۱۳۸۰ را به نقطه عطف جنبش کارگری تبدیل کرده است.

آقای صالحی در همان خط اول نوشته خود همانطور که نوشته است اشاره به

“مبارزات نابرابر با مناسبات حاکم سرمایه داری” میکند. این جا یک سوال ساده پیش می‌آید. آیا قرار بوده که در نظام سرمایه، کارگر با سرمایه و سرمایه دار مناسبات برابر داشته باشند؟! آقای صالحی در ادامه به سرکوب شدید اعتراضات و مبارزات کارگران توسط حامیان سرمایه پرداخته و به پرچم های سبز و بنفش و سیاه اشاره میکنند که در استعمار کارگران نقش ایفا میکنند. محمود ضمن محدود نمودن این رنگ ها آن جا که رنگ سرخ را از قلم میاندازد عملاً آگاهانه بخشی از حقایق تاریخی را جعل میکند. تجربه مبارزه طبقاتی با صدای بلند اعلام میکند که کارگران زیر پرچم های سرخ کمتر از سایر رنگ ها استعمار نشده بلکه میزان و شدت استعمار و سرکوبشان وحشتناک تر از سایر رنگ ها بوده است. مگر در این چند سال گذشته پرچم سرخ و سبز و بنفش و سیاه همه از دالان های سازمان جهانی سرمایه سردرنياوردند؟ نقطه قدرت سرمایه فقط در دولت آن و تعداد ماموران مسلح و جاسوسان و سرکوبش خلاصه نمیشود. قدرت سرمایه در قدرت متشکل اجتماعی - اقتصادی و سیاسی آن و وابسته کردن نیروی کار - مزدوران مزدی - به این نظام است و الا شکست جنبش ۹۹ درصدی ها را در مقابل ۱ درصدیها چگونه تحلیل می کنید؟! ”

از نظر آقای صالحی کارگران آن هم در پهنای وسیع ایران منتظر “رهبران نوع جدیدی” از جنس فعالین کمیته هماهنگی و کمیته پیگیری و ... بودند تا دست به مبارزه بزنند. ترکیب این کمیته ها و باندبازی ها و سیاست بازی های آن ها در رقابت با هم برای کارگران آگاه در ایران امری روشن است. کارگران جدی - نه مزدوران مزدی - یک لحظه از مبارزه طبقاتی غافل نبوده و هیچوقت منتظر رهبران نمانده و نخواهند ماند. تاریخ مبارزه طبقاتی از اروپا گرفته تا آمریکا و آسیا و افریقا نشان داده که این دسته از کارگران خود را نه رهبر بلکه همیشه همکار و همفکر بقیه کارگران دانسته و در کنار آن ها بوده اند.

آقای صالحی در این نوشته از یک طرف همچون سیاستمدار ابتدا کمیته ها و

تشکلات داخل و خارج از کشور که مانند احزاب سیاسی به نام کارگران تشکیلات ساخته اند را مورد لطف و مرحمت قرار میدهد و سپس به درست بخشی از آنها را استثمار کننده کارگر و سرمایه دار مینامد. ما داوری محمود را با توجه به همکاری نزدیک چند ساله وی با این افراد را قبول داریم، اما برعکس وی بر این باوریم که ارزیابی وی از "کمیته های مستقل کارگری در خارج کشور" بسیار سطحی و نادرست است. این کمیته ها نه تنها در هیچ عرصه ای استقلال ندارند بلکه بخش بزرگی از اعضای آنها را خرده بورژواها و سرمایه داران و دلالان تشکیل میدهند. در همین تشکل ها کسانی حضور دارند که به عنوان عضو کمیته مرکزی یک حزب "کمونیستی" خود سرمایه دار است. در میان اعضای همین کمیته ها کسانی حضور دارند که به عنوان کارچاق کن و دلال بیمه های شرکت های بزرگ غربی کار میکنند. بنا به اظهارات یکی از اعضای همین کمیته های مورد قبول آقای صالحی وی سالانه چیزی حدود ۳۰۰۰۰۰ دلار درآمد دارد. همین کمیته ها و "فعالین کارگری" از جنس همین "کمیته های مستقل کارگری" و اعضای احزاب چپ هر سال جلسات تدارک برگزاری اول ماه مه خود را در دفتر کار همین دلال بیمه برگزار میکنند.

آقای صالحی در ادامه نوشته خود کمیته های داخل و خارج را دست آورد بزرگی میداند که کارگران پیشرو و فعالین جنبش طبقه کارگر در دل مبارزات جاری به دست آورده اند و هر روز به پیشروی خود جهت آگاهی دادن به طبقه کارگر ادامه میدهند. چنین ارزیابی از زبان کسی که مدعی رهبری کارگران است جزآشفته فکری و یا خودشیفتگی چیز دیگری نمیتواند باشد. آقای صالحی! اکنون سال هاست که کارگران ایرانی با قرارداد های ۲۹ روزه کار میکنند. بخشی از این کارگران حتی گاهاً بالاجبار برای حفظ شغل خود بین یک تا سه سال مجانی برای سرمایه کار میکنند. آیا این دستاورد بزرگی است که کارگران به یمن فعالیت شما و رهبران جدیدی از نوع شما بدان دست یافته اند؟! این کارگران پیشرو مورد نظر شما چه

خصوصیتی دارند؟ شما با چه معیاری کارگران را به پیشرو و پسرو تقسیم میکنید؟ این تقسیم بندی را در جریان کدام مبارزه طبقاتی یاد گرفته اید؟ این تقسیم بندی را از کدام تجربه تاریخی بیرون کشیده اید؟

این نگرش آقای صالحی همان نگرش احزاب سیاسی چپ است که برای خود رسالت آموزش و رهبری کارگران را قائلند. این همان تفکر رهبران "آگاه" و تود های "نادان" خام است که باید بخار ایجاد کنند تا لوکوموتیو تاریخ راه بیفتد. تاریخ مبارزه طبقاتی نشان داده است که "پیشروان" از همه بیشتر به آموزش و کسب تجربه نیاز دارند. تجربه مادی زندگی واقعی - نه "سوسیالیسم علمی" سوسیالیست های منبری و دولتی - نیز به درستی بر این ضرب المثل "خفته را خفته کی کند بیدار" اشاره دارد.

اما این مسایل هر چند مهم در این نوشته بیشتر برای آقای صالحی جنبه فرعی و درجه چنم را دارد. جوهر و هدف اساسی نوشته محمود در همان پاراگراف تخریب "فعالین کارگری" از سوی دسته ای دیگر از "فعالین کارگری" نهفته است که ناآگاهانه در دام موج طرح تخریب مسئولان امنیتی گرفتار شدند. "در کنار آن، عده ای فرصت طلب در خارج از کشور که خود را "فعال کارگری و سوسیالیست" معرفی می کنند، این فرصت را غنیمت شمردند و آنها هم بدون آگاهی از پروژه مسئولان امنیتی از سر سنت همیشگی خود تمام تلاششان را به کار گرفتند تا با استفاده از این فضا، در بین مخالفین اقدام به یارگیری کنند. در فرهنگ آنها اگر یک کارگر از نظر فکری با آنان نباشد علیه آنان است و باید تخریب شود. آنها با این عمل ضد انقلابی می خواهند جنبش کارگری و فعالان این جنبش را از هم بپاشند و یک عده انسان ساده را به ابزار خود تبدیل کنند." (نقل قول مستقیم از نوشته آقای صالحی). آقای صالحی مثل هر کسی حق دارد از خود در مقابل تخریب و شایعات دیگران علیه وی از خود دفاع کند، اما این دفاع باید دقیق و مستدل باشد. شما از یکطرف به مدح و ثنای افرادی به عنوان فعال کارگری میپردازید، اما آن جا که

اختلاف گرایشاتان علنی میشود، همین دسته از آدمها به یک عده آدم ساده و ابزار تبدیل میشوند. شما عمل عده ای فرصت طلب را در خارج از کشور ضدانقلابی میدانید اما همین ضدانقلابی ها چند بار برای شما جلسه ترتیب دادند و شنونده جمع کردند. شما در جلسه پالتاکی بخشی از فعالین همین کمیته هماهنگی (دستاورد کارگران!!!) را سرمایه دار معرفی کردید. اگر اختلاف شما با بخشی از این دسته از آدم ها اختلافی طبقاتی است چرا در نوشته تان این اختلاف را اختلاف شخصی ارزیابی میکنید؟ اختلاف شما ها شخصی نیست. این اختلافات ریشه در اختلاف گرایشات شما دارد و این گرایشات چیزی جز انعکاس منفعت سرمایه های مختلف در دنیای سیاست نمیشود. اگر شما خود را در مقابل همان کارگرانی که خود را رهبرشان میدانید احساس مسئولیت کنید، باید نام این جریانی که از نظر شما ضدانقلابی عمل میکند را به توده های کارگر بشناسانید. طرح مساله ای با ابهام و دوپهلوی و چند پهلو نه تنها کمکی به امر آگاهی کارگر نمیکند بلکه مساله را مبهم تر و مه آلوده تر میسازد.

آقای صالحی! ما همان زمان که همین دسته از آدمها برای سواستفاده از نام کارگران تحت عنوان تجارب کارگری برایتان در اتاق های پالتاکی جلسه ترتیب میدادند به صراحت و محترمانه اعلام کردیم که این نوع "فعالیت" کردن ها کمکی به مبارزه طبقاتی نخواهد کرد، اما شما خود را چنان کارگر باتجربه و رویین تنی نشان دادید که گویی همیشه خطاناپذیر خواهید ماند.

ما قبلا، پس از حضور شما در کنگره ث.ژ.ت، در مقاله ای تحت عنوان "بعد از اسانلو نوبت کیست" مسیر انتخابی شما و نتایج عملی آن را در آینده تحلیل کردیم که با سانسور خیلی از سایت های بارنگ سرخ روبرو شد. ما با تکیه بر تجارب تاریخی - عملی بر این نکته تاکید کرده و میکنیم که دوران توسعه و گسترش سرمایه، که باعث قیام اکتبر شد، گذشته است و دیگر حرکت سرمایه به حرکت دلالی و کازینویی خود - اول چه در سطح ملی و بعد چه در سطح بین المللی -

ادامه داده و به همین دلیل بوده و هست که اقتصاددانان کلاسیک و اقتصاددانان عامیانه یعنی دانشگاهی چه در سطح بین المللی (مثل مکتب اتریشی و شیکاگو) و چه در سطح ملی نظیر سایت نقد اقتصاد سیاسی (نئوکینزی) و روزنامه دنیای اقتصاد مثل مقلدین "نئولیبرال" های آمریکایی و اروپایی و در کل سرمایه ها و سرمایه های شخصیت یافته بر این اعتقاد بوده و هستند که "پول، پول میزاید. مثل درخت گلایی که گلایی میدهد". امروز دیگر سرمایه به توسعه و گسترش خود به شکل صنعتی، که همین توسعه صنعتی یک حرف مفت بوده درست مثل انباشت که کار ایجاد میکند، نبوده و نمیتواند به عقب برگردد. امروز اگر در سطح ملی حرکت سرمایه دچار اختلال است و در شکل دعوای جناح ها خود را نشان میدهد مثل دعوا و شکایت بخش خصوصی در مقابل بخش نظامی و امنیتی سرمایه، در هر بخش و رشته در ایران، و همچنین در سطح بین المللی که خود را به شکل گروه ۱+۷ و بعد جی ۲۰ نشان میدهد و شکایت ها در سازمان تجارت جهانی انباشته میشود، بین آمریکا و چین و اروپا، ناشی از همین نظام عَرَضی در جوهر خودش بر اساس قانون ارزش و حرکت سرمایه های جدید از دست سرمایه های قدیمی تر و یا به عبارت دیگر سرمایه های جدید در رقابت با سرمایه های قدیمی تر به لحاظ مکانی، که از پویایی سرمایه است که در مقابل محدودیت های آن ناشی میشود، و چه به لحاظ راه های ارزان تر، چه از نظر نیروی کار ارزان و چه به لحاظ کوتاه تر، به خاطر مواد خام و بازار مکانی کالا و همچنین در شکل سرمایه اعتباری-مالی (انگلی) و سفته بازی و کازینویی، به حرکت خود ادامه میدهد.

حال شما علیرغم اینکه رقبای خود را ضدانقلابی میدانید ندانسته عملاً نتایج نظری همان آدمها را پراتیک میکنید. همه آن دسته از فعالین سیاسی و "فعالین کارگری" که روزی از روزها به دستور قبله عالم مسکو و سپس قبله رقابتی عالم چین "راه رشد غیرسرمایه داری" و "سه جهانی" را تبلیغ و ترویج و پراتیک میکردند و آگاهی طبقاتی به درون کارگران میبردند، و امروز کسانی که در حسرت روی کارآمدن

“دولت سرمایه داران” (امثال آقای ایرج آذرین) هستند تا به کمک “سرمایه مستقل بخش خصوصی” اتحادیه مستقل“ ایجاد کنند علیرغم اختلافات گرایشی و سیاسی خود به یک نقطه و به یک پراتیک میرسند. نام و نشان ها و رنگ ها متفاوت است ولی ماهیت “جوهر” یکی است. مصداق: هندو به طعنه گفت یاران خدا دوتاست لعنت به آنکس که بگوید یکی است. بی سبب نیست که آقای اسانلو در مصاحبه با اخبار روز (سایت جناح توده ای- اکثریتی- سبز و به اصطلاح مارکسی، که برای ادویه اش میباشد) به کمک مشاوران بین المللی سرمایه خارجی و داخلی پرچمدار اتحادیه مستقل شده است و شما آقای صالحی مثل حاجی بابایی ها و آقای گیلانی نژاد ها تمرینش را کرده اید، یعنی زمانی که برای رسیدگی حقوقی مسایل کارگری به نزد تکنوکرات ها و بوروکرات های اداره کار سقز و سنندج و... میروید، کاربدستان اداره کار سقز محترمانه به شما نشان میدهند که بخشی از کارگران سقز علیه رفقای سرمایه دار شما برای احقاق حقوق خود به این اداره شکایت کرده اند. آقای صالحی این نوع فعالیت “کارگری” شما با فعالیت کارمندان رسمی اتحادیه های کارگری در غرب ماهیتا چه تفاوتی دارد؟ بنابراین “فعالین کارگری” و “رهبران خود خوانده” با گرایشات متعدد نه تنها کارگران ایران را از تندپیچ ها عبور نخواهند داد بلکه با ایجاد تندپیچ های تازه نهایتا آنها را به دره پرت خواهند کرد.

۵ اوت ۲۰۱۳

طبقه کارگر ایران از این تند پیچ هم خواهد گذشت

محمود صالحی

August 02, 2013

محمود صالحی: کارگران، فعالان کارگری؛ از سال ۱۳۸۰ به بعد جنبش کارگری ایران وارد دور دیگری از مبارزات نابرابر با مناسبات حاکم سرمایه داری شده است. به یمن جسارت و از خود گذشتگی بخش عمده ایی از کارگران آگاه، هر روز به وسعت

این مبارزات افزوده شده و می شود. با نگاهی گذرا به مبارزات جنبش طبقه کارگر در گذشته، به سادگی قابل لمس است که کارگران ایران یک لحظه برای اهداف خود که همان رسیدن به خواست و مطالبات طبقاتی خود است تصور نکرده‌اند.

با وصف سرکوب شدید اعتراضات و مبارزات کارگران توسط حامیان سرمایه، از یورش به صفوف کارگران بهشهر، کشتار بی‌رحمانه کارگران خاتون آباد و دستگیری و زندانی کردن کارگران سقز در اول ماه مه سال ۱۳۸۳ گرفته تا سرکوب مبارزات کارگران شرکت واحد و نیشکر هفت تپه و بازداشت اعضای این دو تشکل و نیز دستگیری و احضار روزانه فعالین کارگری عضو کمیته‌های کارگری، همه و همه نشان از آن می‌دهد که سرمایه‌داران و محافظان‌شان هیچ‌گونه اعتراضی بر نمی‌تابند و در هر شکل و لعابی، با هر پرچم و انتخاب هر رنگی ولو سبز، بنفش یا سیاه، همواره بنا به ماهیت طبقاتی‌اشان، کارگران را استثمار می‌کنند و هر گونه تحرکی از جانب کارگران برای آن‌ها غیر قابل تحمل است. جنبش طبقه کارگر و فعالین این جنبش نیز برای دستیابی به خواست و مطالبات برحق خود و بهره گرفتن از یک زندگی انسانی کماکان عزم خود را برای برپایی تشکل‌های خود ساخته و مستقل کارگری جزم کرده‌اند و به راحتی دست بردار نیستند. می‌توان لیست بلند بالایی از مبارزات رادیکال جنبش طبقه کارگر به عنوان تنها جنبش موجود در صحنه اعتراضات عمومی و اصلی‌ترین نیروی محرکه جامعه به عنوان سند به اذهان عمومی معرفی کرد. دقیقاً به همین دلیل و برای خاموش کردن شعله مبارزات و اعتراضات توده کارگر است که سرمایه‌داران با استفاده از کلیه امکاناتی که مربوط به دستگاه سرکوب است، روزانه اقدام به بازداشت، دستگیری، زندان و آزار و اذیت کارگران و فعالین کارگری می‌کنند.

تاریخ مبارزات جنبش طبقه کارگر در چند دهه گذشته، به سادگی بیانگر آن است که بازداشت کارگران و رهبران آنان نه تنها موفق نشده که مبارزات جنبش کارگری را به عقب برگرداند بلکه باعث تشدید مبارزات کارگری شده و براین اساس تعداد زیادی فعال کارگری از دل این مبارزه بیرون آمده‌اند و هرکدام در سطح ایران و بین‌المللی چهره های سرشناسی هستند و هرروز به تعداد این فعالان افزوده می‌شود.

برخی از این فعالین کارگری برای برون رفت از پراکندگی، اقدام به تشکیل چند کمیته و تشکل خود ساخته کرده‌اند. این کمیته‌ها و تشکل‌ها با تمام توان خود جهت خدمت به طبقه کارگر و ترویج مسایل کارگری هر کدام به توان خود از هیچ کوششی دریغ نکرده‌اند و فعالانه در تمام عرصه‌ها از جمله کمک مالی به خانواده زندانیان و یا تشکیل کمیته‌های دفاع از کارگران زندانی، این جنبش را به پیش هدایت کردند و دلسوزانه تلاش نموده‌اند. تحرک و تشدید مبارزات جنبش کارگری باعث شد تا کمیته‌های مختلف کارگری در خارج از کشور نیز شکل بگیرد. بدون شک تشکیل کمیته‌های مستقل کارگری در خارج از کشور رنگ و بوی تازه‌ای به جنبش کارگری در ایران داد. همه این‌ها دست آورده‌های بزرگی است که کارگران پیشرو و فعالین جنبش طبقه کارگر ایران در دل مبارزات جاری به دست آورده‌اند و هر روز به پیشروی خود جهت آگاهی دادن به طبقه کارگر ادامه می‌دهند.

از طرف دیگر مسئولان امنیتی کاملاً تخصصی آموزش دیده‌اند تا به هر شکلی مبارزات طبقه کارگر ایران را سرکوب کنند. مسئولان امنیتی نمی‌توانند از دور نظارگر پیشروی مبارزات کارگری باشند. بلکه عملاً برای سرکوب آن دست به هر کاری می‌زنند تا فعالان جنبش کارگری را به حاشیه برانند. ابتدا آمدند از قانون کار استفاده کردند و برابر همان قانون اگر کارگری در آن صنف اشتغال نداشته باشد نمی‌تواند نماینده کارگر باشد. برای اینکه فعالان کارگری را از تشکل‌ها اخراج کنند. آمدند و قبل از هر چیز آن عده فعال کارگری که در تشکل‌های ثبت شده فعالیت می‌کردند و برای سرمایه‌داران و کارفرمایان معضل ایجاد کرده بودند، شروع به اخراج آنان با بهانه‌های واهی از محل کار کردند که قانوناً آن کارگران دیگر نمی‌توانستند خود را جهت نمایندگی کارگران کاندیدا کنند. بعد از این حربه به تهدید فعالان کارگری پرداختند، فعالان را احضار و تهدید کردند که دست از فعالیت‌های کارگری بردارند، آنها را بازداشت و زندان کردند، عده‌ایی را ترور کردند و عملاً عده زیادی از فعالین کارگری را از بدنه کارگری جدا کردند، بعداً آمدند اتهام احزاب به قول آنان غیر قانونی را به آنها زدند و... اما تمام این فعالیت‌های ضد کارگری نتوانست طبقه کارگر و فعالان این جنبش را از پای در

آورد. دشمنان طبقه کارگر خوب می دانستند که اگر کارگر را زندانی کنند بعد از مدتی با قامتی بفراشته و سر بلند در میان گل باران کارگران و دوستان طبقه کارگر از زندان آزاد خواهند شد و منبعد به یک چهره سرشناس تبدیل خواهند شد.

ما شاهد بودیم که هر زمان یک کارگر را بازداشت کردند بعد از مدتی این کارگر در زندان هم سکوت نکرده و همیشه با فرستادن پیام یا نوشته از حقانیت خود و محرومان جامعه دفاع و همیشه در حال تعرض بوده است.

بنابراین مسئولان امنیتی برای جلوگیری از این پیشروی جنبش کارگری باید چاره اندیشی می کردند و به شکلی جلو این پیشروی را می گرفتند. این بار با یک روش جدید که تا این مدت توانسته جنبش کارگری را یک قدم به عقب برگرداند شروع کردند و آن چیزی نیست جز تخریب فعالان کارگری.

تخریب فعالان کارگری از سال ۱۳۸۹ شروع و تا این لحظه هم ادامه دارد. مسئولان امنیتی در پی یک طرح و نقشه از قبل تعیین شده شروع به تخریب فعالین کارگری کردند. آنها نقاط ضعف فعالین را مورد کنکاش قرار داده و با استفاده از همه امکانات خود و در پیش گرفتن روش های کاملاً حرفه ای، موجی را به راه انداختند. متأسفانه این موج، عده ای از فعالین کارگری را به دام انداخت. آنها بدون اطلاع از پروژه مسئولان امنیتی و ناآگاهانه وارد این پروژه شدند و اختلافات شخصی خود را دست مایه ای برای وجود یک بحران کردند. اما زیاد طول نکشید که خود آن اشخاصی که مجری این تخریب ها بودند خود نیز مشمول این تخریب ها از طرف مسئولان امنیتی قرار گرفتند و از این بابت خیلی هم نگران هستند. در کنار آن، عده ای فرصت طلب در خارج از کشور که خود را "فعال کارگری و سوسیالیست" معرفی می کنند، این فرصت را غنیمت شمردند و آنها هم بدون آگاهی از پروژه مسئولان امنیتی از سر سنت همیشگی خود تمام تلاششان را به کار گرفتند تا با استفاده از این فضا، در بین مخالفین اقدام به یار گیری کنند. در فرهنگ آنها اگر یک کارگر از نظر فکری با آنان نباشد علیه آنان است و باید تخریب شود. با این عمل ضد انقلابی می خواهند جنبش کارگری و فعالان این جنبش را از هم بپاشند و یک عده انسان ساده را به ابزار خود تبدیل کنند. جدیت و

انرژی آنها برای تخریب فعالین کارگری غیر قابل وصف است و هیچگاه انرژی را در افشای ماهیت ضد کارگری حاکمیت سرمایه‌داران به کار نگرفته‌اند. تاریخاً هم ثابت کرده‌اند که حضور آنها در تشکلهای موجود تنها برای خالی نبودن عریضه بود که به هر شکلی به ظاهر خود را با جنبش کارگری وفق دهند. ما دیدیم و مشاهده کردیم که تمام مشکلاتی که در این چند سال اخیر دامنگیر جنبش کارگری شد و تخریب‌های که رو به افراد این جنبش شده است تماماً از طرف کسانی است که به شکلی در استعمار طبقه کارگر نقش دارند و به شکلی کار فرما هستند. عده معدودی در خارج از کشور نیز که تا این تاریخ نتوانستند برای جنبش کارگری مفید باشند با این افراد که در داخل ایران هستند تماس دارند و از این مشکلات سو استفاده کردند و در پی بروز اختلافات جزئی بین فعالین کارگری، دست به قلم شدند و در فضای مجازی شروع به جعل تاریخ کرده‌اند. آنان می‌داند که ما کارگران در داخل ایران در شرایطی نیستیم که با سند و مدرک مستند جواب آنان را بدهیم و آن افراد هم هر چیزی که برای خود صلاح نمی‌بینند نثار فعالین کارگری داخل کشور می‌کنند. آن اشخاص هر لحظه یک حرفی می‌زنند و هیچ وقت آماده نیستند تا به شرافت انسانی و طبقاتی خود رجوع کنند و آنچه مستند است برای دیگران تعریف کنند. آنها همیشه کج دار و مریض حرکت می‌کنند و در گفته‌هایشان ابهام وجود دارد و هر دم سخنی را می‌گویند. برای نمونه؛ شایعات گسترده در این مورد که به فلان فعال کارگری پول داده‌اند و فعال کارگری آن پول را به جای اینکه به مصرف جنبش کارگری برساند آن را شخصاً "برای خود نگهداری کرده است، این تنها یکی از نمونه‌هاست در حالی که بعد از پیگیری قضیه، همه آنها دروغ محض و بزرگنمایی و مطرح کردن خود آن اشخاص است. به علاوه اینکه آنها یک دشمن و یک حریف فرضی را برای خود انتخاب کرده‌اند و تمام نیتشان تخریب و تضعیف آن حریف است و نه حاکمیت سرمایه‌داری.. این واقعه در شرایطی اتفاق می‌افتد که در کشور ما گرفتن هر گونه وجه از خارج از کشور جرم محسوب می‌شود و گیرنده با اتهام اینکه در خارج از کشور ساپورت مالی می‌شود، برایش پرونده تشکیل می‌دهند و به اتهام گرفتن کمک مالی از ضد انقلاب محاکمه و محکوم می‌گردد. این اتهام زمانی به یک

شهروند ایرانی تفهیم می گردد که فرستنده و گیرنده مشخص باشد و آن زمان مسئولان امنیتی برای شخص گیرنده پرونده سازی می کنند. یا تعدادی از افرادی که در خارج از کشور زندگی می کنند آمدند به جای اینکه به تشکلهای کمک کنند به اعضای این تشکلهای کمک کردند و بعداً اظهار کردند که این کمک های برای تشکل بوده نه برای شخص مورد نظر.

این موضوع امروز به یک مشکلات بزرگ در میان فعالان کارگری و تشکلهای موجود تبدیل شده است. این افراد آماده نیستند تا بر اساس آنچه واقعیت است عمل کنند!!
باید تاکید کنم که نمی خواهم به شخصیت کسانی که تنها یک روز به جنبش کارگری خدمت کرده اند، لطمه وارد شود. من با احترامی که برای تک تک آن انسانها دلسوز دارم از آنان می خواهم که دست از این شایعات بردارند تا خود دچار این مشکلات نشوند.
تعدادی از فعالین کارگری داخل کشور که در سنوات گذشته به این شایعات دامن می زدند. امروز خود طعمه این حریق دو زبانه شده اند، امروز خود آنان نیز مورد این حمله ضد انقلابی از طرف اشخاصی قرار گرفته اند که هیچ وقت فکر آن را نکرده بودند.
اگر به تاریخ نگاه کنیم در گذشته این مشکلات وجود نداشته، می دانید چرا؟ چون در گذشته جنبش کارگری ایران تا این اندازه فعال نبود هر چه جنبش کارگری فعال تر شود به همان اندازه دشمنان او هم فعال تر خواهند شد. سرمایه داران و کسانی که موجودیت سرمایه داری دفاع می کنند جنبش کارگری را با گوشت و پوست می شناسند و می دانند اهداف طبقه کارگر چیست و می دانند که آن طبقه برای رسیدن به هدف خود هر چند کند اما دارد حرکت می کند. سرمایه داران و حامیان آنان می دانند که طبقه کار در فکر آن است تا در کارخانه های پارچه بافی برای نظام سرمایه داری سرا پا گندیده کفن بدوزد.

محمود صالحی ۹۲/۵/۹



شبح حرکت تاریخی - طبقاتی نابودی کالای ویژه به نام نیروی کار

مبارزه طبقاتی بین گرایشات مزدوران مُزدی مولد و مُزدوران مُزدی و حقوق بگیران و صاحبان در آمد غیر مولد

از آنجاکه با تلاش‌های بی‌وقفه نیروهای راست و چپ، در خدمت حرکت سرمایه (به‌مثابه تسلط کارمکرده بر کارزنده) ولی بالعاب "کمونیسم"، مطالبات مُزدوران مُزدی را صرفاً در چارچوب منافع صنفی (از نظر نیروهای چپ) و منافع صنفی-سیاسی (از نظر ما) در بوق و کرنا می‌دمند و آن را در مقابل حرکت مطالبات تاریخی-جهانی کارگران جدی قرار می‌دهند، و همه جا طبقه مُزدوران مُزدی را -به‌مثابه باز تولیدکننده سرمایه‌های متعدّد- به گرایشات متعدّد شقه‌شقه می‌کنند...

به‌منظور تفکیک تاریخی-طبقاتی این مطالبات؛ که ناشی از تضاد کار لازم و اضافی و تقسیم‌کار تاریخی-اقتصادی جامعه حیوان سیاسی بوده (و این خود اُس و اساس تمام بحران‌ها، بدبختی‌ها و بیچارگی جامعه بشری است)، تضاد اقتصادی را به تضاد طبقاتی و در نتیجه جامعه بشری را به جامعه گله جانوری برگردانده است، بایستی این عارضه تفکیک‌ناپذیر نظام عَرَضی سرمایه را به نقد تاریخی-جهانی‌کشانده، مبارزه برای آزادی و اشتراک را به جای آن بنشانیم! کافی بودن این نقد به حرکت خود کارگران جدی و شناخت تاریخی-جهانی آنان، و تلاش و کمک جهت تغییر طبقه مُزدوران مُزدی به طبقه کارگران جدی برمی‌گردد. و این حرکتی است توأمان با شکنجه تاریخی از آگاهی تا خودآگاهی (از خودبیگانگی تا خودآگاهی)، از بی‌خویشی خویش به جوهر خویشی خویش فردی - جمعی جامعه بشری؛ یعنی به گوهر انسان آزاد و اشتراکی رسیدن. و این خود هنوز مقدمه است.

ساختن پی حرکت مبارزه مستقل طبقاتی برای آزادی و اشتراک، در توان تاریخی-اقتصادی-جهانی کارگران صنعتی (یعنی باز تولیدکنندگان بالفعل قانون ارزش و نظام عَرَضی) می‌باشد!

کارگران خواهان نابودی کالای ویژه به نام نیروی کار

انسان‌ها در نظام سرمایه با شفافیت تمام به گروه‌های اجتماعی و طبقات تقسیم شده‌اند و جایگاه طبقاتی آنها منطبق با قوانین مناسبات تولیدی، که همان قوانین مناسبات اجتماعی ("قرارداد اجتماعی" - روسو) - که در حقیقت همان "عدالت جنایی" مورد قبول جامعه بورژوازی است - رقم می‌خورد. این طبقات و گروه‌های اجتماعی را نمی‌توان از این شرایط جدا دانست. به همین گونه نمی‌توان شیوه تولید سرمایه‌داری نظام سرمایه را از قانون ارزش و بهره‌کشی از نیروی کار تفکیک نمود. بدین لحاظ، هر کدام از طبقات، اقشار و گروه‌های اجتماعی، در رابطه با تولید و توزیع، از نعمات، امتیازات و امکانات مادی و معنوی در جامعه، به سهم مصرفی تعیین شده خود می‌رسند و بر این اساس، هر کدام از آنها سهم مصرفی بیشتری از حاصل این تقسیم کار را مطالبه می‌کنند. بنابراین، برخلاف کارگران جدی (که تحلیل خود را از نقطه تولید آغاز می‌کنند)، از کارگران رادیکال (راست و چپ) گرفته تا مارکسیست‌های معتبر و همه اقشار و طبقات دیگر، مطالبات و تحلیل‌های خود را از حوزه توزیع و مصرف تولید ناخالص داخلی و ملی آغاز می‌کنند.

تسلط کار کرده بر کار زنده و تولید و بازتولید نظام سرمایه در سطح جهان، فقط و فقط بر پایه بهره‌کشی از کار زنده و کنترل سیاسی و کنترل اقتصادی او توسط کار کرده و پراکندگی طبقاتی فروشندگان نیروی کار متکی است، که با ارزش اضافی مطلق (در کشورهای نظیر چین، هند، بنگلادش و...) و ارزش اضافی نسبی (در آمریکا، ژاپن، اروپا، بخصوص در کشورهای ثروتمند اروپا مثل آلمان، فرانسه، انگلیس، کشورهای اسکاندیناوی، سوئیس و...) که دیگر ضمن حفظ ارزش اضافی نسبی، گرایش به سمت ارزش اضافی مطلق، که از دهه ۸۰ قرن گذشته شروع شده بود، از دهه ۱۹۹۰ شدت بیشتری گرفت) رابطه مستقیم دارد. ولی فراموش نمی‌کنیم که ارزش اضافی نسبی همان ارزش اضافی مطلق است. روی دیگر سکه روبروای اقتصاد است، که کارکردش در جامعه به شستشوی مغزی می‌انجامد، تسلط سرمایه را دوچندان کرده، فرهنگ تسلط کار کرده بر کار زنده را ترویج می‌کند. سرمایه این مسأله را به کمک طبقات دیگر، عمدتاً به دو طریق عملی می‌سازد:

الف. به وسیلهٔ احزاب سیاسی. احزاب متعدد و گرایش‌های متعدد در جامعه - به مثابه محافظین حرکت عمودی و مروّجین حرکت افقی سرمایه - نتیجهٔ حرکت سرمایه‌های متعدد و منافع متعدد هستند. سیاست، فرهنگ، هنر، ادبیات و اخلاق، همه رهنمای سرمایه‌های متعدد در نظام سرمایه‌اند و هر کدام از مکاتب، مسالک و مذاهب منافع طبقاتی گروهی از جامعه را نمایندگی می‌کنند. این گرایش‌ها چه در درون سرمایه، چه در جامعه و چه در میان نیروی کار، در جهت حفظ نظام و تداوم آن فرهنگ‌سازی کرده، در مقابل حرکت کارگران جدی تولید و بازتولید می‌شوند.

ب. به وسیلهٔ آموزش و پرورش. سرمایه از خانواده و مهد کودک تا محیط کار و دانشگاه همگان را طوری هدایت می‌کند که اطاعت از سرمایه را سرنوشتی طبیعی برای خود بدانند و در نتیجه در راستای منافع سرمایه حرکت کنند. نمایندگان سرمایه در مدارس و دانشگاه‌ها دانش‌آموزان و دانشجویان مورد نظر خود را شناسایی کرده، آنها را تحت آموزش‌های ویژه قرار می‌دهند، تا ابتکارات و توان فکری آنها را برای ارزش‌افزایی سرمایه مورد استفاده قرار دهند. در محیط کار، همه کارکنان خود را طوری سازمان می‌دهند که با استفاده از ابتکارات شخصی خود مرتباً تولید را بالا ببرند و در میان فروشندگان نیروی کار به بهانهٔ بالا بردن دستمزد و ماندن بر سر کار، آنها را به رقابت بین خود تشویق می‌کنند، تا بخشی از آنها را به حاشیه پرتاب کنند و با تعداد کمتری، بر میزان ارزش‌افزایی بیافزایند؛ به‌طور نمونه وقتی کارکنان در یک محیط کار گروه تیمی تشکیل می‌دهند تا در صورت غیبت تعدادی از آنها، بقیهٔ افراد گروه مجموعهٔ کار گروه را انجام دهند (در هر کشور به شکل خاص خود)، این عمل کارفرما را تحریک می‌کند که همان مقدار کار گروه با تعداد کمتری انجام شود. بنابراین، کارکنان با دست خود، خویش‌شان را دچار مخمصه می‌نمایند.

سرمایه نه تنها نیروی کار را به مثابه مصالح مصرفی انباشت سرمایه به مصرف می‌رساند؛ بلکه همچنین او را در جهت اهداف خود به عنوان برده‌ای مطیع و صبور آموزش می‌دهد و برایش فرهنگ‌سازی می‌کند. مؤسسات آموزش

عمومی و کلاس‌های آموزش فنی جزو مکان‌هایی هستند که قانون ارزش و احترام به نظام کالایی را به دقت در ضمیر بردگان سرمایه فرومی‌کنند. اکنون حتی رؤسای "محترم" دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها در جشن فارغ‌التحصیلی دانشجویانشان بی‌پرده و با صدای رسا و بلند اعلام می‌کنند: "شما باید یاد بگیرید که چگونه خود را بفروشید."

علیرغم اینکه فروشندگان کالای ویژه‌ای به نام نیروی کار سرمایه متغیر محسوب شده، در برابر طبقه بورژوازی منافع طبقاتی مشترکی دارند، اما چه تاریخاً و چه امروز، مواضع نظری و عملی متفاوت دارند:

ما براساس تجربه عینی و عملی خود در کارخانه، کارگاه و بخش خدمات، و به ویژه تجزیه و تحلیل پایه اقتصادی ساختار نیروی کار، با توجه به تجزیه و تحلیل طبقاتی جهانی، نیروی کار را به مزدوران مزدی (مزدی "توده کارگران")، کارگران رادیکال (راست و چپ) و کارگران جدی تحلیل می‌کنیم:

الف. اکثریت عظیم فروشندگان نیروی کار ("توده کارگران") را طبقه مزدوران مزدی^(۱) تشکیل می‌دهند، که به دلیل ناخودآگاهی طبقاتی و منفعت

(۱) طبقه مزدوران مزدی؛ شامل تمام مزدگیران سرمایه در قسمت تولید (کار مولد) و خدمات (کار غیرمولد) می‌شود، که باز تولیدکننده ارزش اضافی نسبی و ارزش اضافی مطلق بوده، انباشت را به وجود می‌آورند، و در قبال آن دستمزد (معاش) می‌گیرند. مزدوران بخش تولید باز تولیدکنندگان بلاواسطه ارزش اضافی هستند. مزدوران بخش خدمات در جایجایی ارزش اضافی و به سرانجام رساندن انباشت در دوران سرمایه نقش دارند، که حاصل کارشان در خدمت سرمایه سوداگر (بازرگانی) و سرمایه انگلی (مالی) است، که مجیزگویان و پادوان سرمایه از اقتصاددانان کلاسیک تا اقتصاددانان عامیانه از آن با نام‌های استتاریافته "سود سرمایه بازرگانی" و "بهره پول-سرمایه" یاد می‌کنند؛ اصطلاحاتی بی‌معنا، که جز یاهوگویی و بازی با الفاظ چیز دیگری نیستند و فقط حصه‌ای از ارزش اضافی اند که در بخش تولید، به مثابه ریشه انباشت سرمایه اجتماعی در کلیت خود، از کارگران صنعتی دوشیده می‌شوند. مزدوران دیگری هم داریم که نگره‌بانی از بنیادها و مؤسسات سرمایه را به عهده دارند. این‌ها هم پول می‌گیرند (حقوق، مزایا و درآمد) و با واسطه پول-کالا زیست می‌کنند، تا از رژیم سرمایه و حرکت آن محافظت نمایند؛ مانند شهربانی، پلیس علنی و مخفی، ارتش، ژاندارمری، وزارت اطلاعات و هزاران سازمان‌های موازی خصوصی-امنیتی دیگر. بنابراین، این مزدوران با مزدوران تولیدی و خدماتی تفاوت اساسی دارند. بخشی دیگر، که حقوق، مزایا و درآمدهای کلان دارند، مدیران هستند. رانت‌خواران زمین هم طبقه خاصی هستند (بهره مالکانه). همه این‌ها با اسامی متفاوت، از همان ارزش اضافی تغذیه می‌کنند.

فردی - که خودمحوری به مثابه یک واقعیت تاریخی علیه گوهر انسانی است - و بی خویشتنی فردی در مقابل خویشتن آگاه جمعی قرار می گیرند و این امر را دائماً باز تولید می کنند. آگاهی وارونه جامعه - وارونگی نظام عَرَضی سرمایه، که وارونگی نیروی کار مولد است، این از خودبیگانگی در جامعه را دوچندان کرده و می کند - بالطبع وارونگی سیاسی را به همان شدت تولید و باز تولید می کند. تازمانی که آزادی اقتصادی فرد - جمع به وجود نیاید، آزادی سیاسی شکل نمی گیرد. همان طور که آزادی سیاسی تحت نظام سرمایه - که بالاتر از آزادی مذهبی هگل بود (حق هگل) - امری بی معناست. مزدوران مزدی ناچاراً در رقابت با همدیگر و علیه همدیگر، با باز تولید ارزش اضافی و بازآباشت سرمایه، چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی، دائماً خویشتن را تضعیف و سرمایه را تقویت می کنند.

ب. بخش کوچکی از نیروی کار را کارگران رادیکال (راست و چپ) تشکیل می دهند، که نسبت به مزدوران مزدی از آگاهی بالاتری برخوردارند، اینان منافع کوتاه مدت را مد نظر دارند و در چارچوب وضعیت موجود حرکت می کنند، و رابطه بین منافع کوتاه مدت روزانه (دستمزد، ساعت کار، ایمنی کار، بهداشت کار و قوانین کار) را با منافع طبقاتی درازمدت، یعنی مبارزه طبقاتی، برقرار نمی کنند و تحت عنوان قبول واقعیت، با توجیه فرصت طلبی خود به واقعیت موجود؛ یعنی نظام سرمایه، تمکین می کنند. ولی بخشی از همین کارگران رادیکال، از آگاهی به خود آگاهی رسیده و در مقابل از خودبیگانگی باز تولید شده سرمایه مقاومت می کنند و به کارگران جدی ارتقا می یابند، که منافع طبقاتی را درک کرده، تن به سازش طبقاتی نمی دهند.

ج. تنها بخش ناچیزی از نیروی کار را کارگران جدی تشکیل می دهند. کارگران جدی کارگرانی هستند که علیه از خودبیگانگی مبارزه کرده، خود آگاهی خویش را در خدمت به منافع طبقاتی، یعنی مبارزه تاریخی - طبقاتی می گذارند و علیه هر نوع سازش طبقاتی اند و دیگر زیر بار باز تولید ارزش اضافی نمی روند و از تشکل و حرکت مستقل ناشی از استقلال مبارزه طبقاتی دفاع کرده، از هر نوع

رهبرسازی و اسطوره‌سازی به دور می‌باشند. کارگران جدی علیه هر نوع سلسله مراتب و زائده‌های تولید و بازتولید نظام طبقاتی مبارزه می‌کنند و واقعیت‌های وارونه نظام طبقاتی را (که در حد آگاهی شهروندی و آزادی فرمال سیاسی، همچون آزادی - برابری است) نپذیرفته، در مقابله جهت حرکت آزادی و اشتراک (آزادی اقتصادی، و به دنبالش آزادی سیاسی و اجتماعی؛ یعنی تولید براساس نیاز و نه زمان کار اجتماعاً لازم) را قرار می‌دهند، هیچگونه نسخه پیچی از پیش تعیین شده‌ای برای طبقه مزدور مزدی ندارند و از تجربیات: سندیکا، اتحادیه، شورا، کمیته کارخانه، تضاد دیالکتیک حرکت مستقل طبقاتی خود را می‌فهمند، و آنها را دوباره به شکل مکاتب (ایدئولوژی یا مذاهب عرفی) به خورد هم طبقه‌ای‌های خود نمی‌دهند، خاک به چشم مزدوران مزدی نمی‌پاشند؛ بلکه این تجربیات را گذر زمان دانسته، بر اساس شرایط موجود، یعنی تضاد سرمایه متغیر (شرایط ذهنی) در مقابل سرمایه ثابت (شرایط عینی) حرکت خود را تنظیم می‌کنند! آنها هیچگونه ایدئولوژی برای هم طبقه‌ای‌های خود نمی‌سازند. آنها در مقابل ایدئولوژی‌ها، تجربه مبارزه طبقاتی روزانه و تاریخی را بازآندیشگونه کرده (تئوری) و در بین هم طبقه‌ای‌های خود به روشنگری می‌پردازند. این دسته از کارگران با تحمل شکنجه تاریخی - طبقاتی در جهت به وجود آمدن طبقه کارگران جدی در مقابل طبقه سرمایه‌داران جدی، که از منافع خود در حد کشتار جمعی حرکت می‌کنند، گام برمی‌دارند و از احزاب سرمایه تقلید نمی‌کنند! احزاب را ساخته مناسبات تولید سرمایه‌داری نظام سرمایه برای حفاظت از منافع حاصل از تضاد کار لازم و اضافی می‌دانند؛ تضادی که اُس و اساس بحران‌ها، جنگ‌ها، بدبختی‌ها و بیچارگی‌های بشری و نابودی گوهر انسانی و کره زمین می‌باشد.

کارگران جدی براساس تجارب متعدد انباشته شده به این نکته کاملاً واقف‌اند که چنانچه این تجربیات متعدد با شرایط مادی متفاوت در سطح ملی و بین‌المللی پیوند ایجاد نکند و نتواند همبستگی‌کارگری در راستای حرکت استقلال طبقاتی را شکل دهد و آن انترناسیونال براساس رابطه تنگاتنگ ارگانیک بر بنیاد یک جمع یا سازمان یا شکل یا طبقه کارگران جدی در راستای منافع کوتاه مدت و درازمدت حرکت نکند، باعث عقبگرد می‌شود؛

درسی که تاریخ حرکت خودمان در اقصی نقاط جهان در زیر آسمان یکرنگ سرمایه به ما آموخته است (کمینترن). متأسفانه ایجاد یک تشکل فراگیر در سطح ملی - جهانی هنوز به عنوان گِره کور باقی مانده است. در چنین شرایطی، سرمایه با سرکوب اقتصادی و سیاسی و به کارگیری جیره خواران راست و چپش، جهت حرکت ما را به بیراهه برده و با موانعی نظیر دیوار چین (که آن هم درمقابل سرمایه فروریخت!) روبرو می‌سازد.

در یک کلام: بهره‌کشان نیروی کار و مصرف‌کنندگان دستاوردهای بشری در صف واحد سرمایه، با انسجام طبقاتی بر نیروی کار تسلط یافته‌اند، فرهنگ و ادبیات خود را بر جامعه اعمال نموده و درعین حال آثار مبارزاتی کارگران جدی را نابود کرده‌اند (نظیر نامه میاسنیکوف به لنین؛ که اثری از آن نیست، و نامه لنین به میاسنیکوف؛ که همه جا در دسترس است)، در حالی که نیروی کار در ناآگاهی طبقاتی و پراکندگی به سر برده، با کار بی‌اُجرت خود مداوماً نظام موجود را باز تولید می‌کند.

سرمایه و نمایندگان سیاسی آن در هر کشوری برای حفظ امنیت خود هر ساله میلیاردها دلار از ارزش اضافی حاصله از استثمار نیروی کار را صرف صدها نهاد علنی و مخفی امنیتی می‌کنند. امروز در این زمینه کار به جایی رسیده است که آنان از طریق صنعت الکترونیکی اطلاعاتی هر لحظه می‌توانند ما را زیر نظر داشته و حتی مکاتبات و فعالیت‌هایمان را در خلوت خانه‌هایمان تحت تعقیب قرار دهند. چنین است دلیل ماندگاری نظام سرمایه.

مای من (من طبقاتی) - که با هم‌فکری و هم‌کاری و در همان حال طی ده سال جدل و بحث و گفتگو بین چند کارگر با تجارب و پیشینه‌های متفاوت شکل گرفت - بخشی از کار خود را به امر دشوار جمع‌آوری و تحلیل و انتشار تجربه حرکت نسل‌های گذشته کارگران جدی اختصاص دادیم و تصمیم گرفتیم حاصل کار خود را با عنوان "پویندگان تجارب تاریخی - طبقاتی کارگران" در اختیار هم‌طبقه‌ای‌های خود قرار دهیم.

ما طی چند دهه تجربه کارگری و فعالیت سیاسی خود متوجه درک‌های

انحرافی و گرایشی تزریق شده از جانب بورژوازی به میان نیروی کار شده، برای زدودن فرهنگ و ادبیات سرمایه و گرایشات آن در درون خود و حرکتی دوباره، نیاز به یک بازآندیشی قطعی داشتیم. به همین خاطر برای یک دوره، مجبور بودیم با نقب زدن به گذشته خود، آثار مخرب فعال سیاسی بودن را - که از طریق سازمان ها و احزاب سیاسی در جریان فعالیت گذشته مان بر نظر و عمل ما تحمیل شده بود- این بار آگاهانه کنار بگذاریم. این امر اما کار ساده ای نبود! توکل به رهبری و به رهبران، هشتاد سال نظر و عمل تخریبی بلشویسم و لنینیسم، آثار منفی و بازدارنده خود را بر نظر و عمل ما نیز به جا گذاشته بود. ما در مرزبندی با احزاب و سازمان های خرده بورژوازی رادیکال راست و چپ، بدین نتیجه رسیدیم که به جای پرداختن به سیاست روز - که امری ظاهری، فریبنده و گمراه کننده است، ولی نمی توان نسبت به آن بی تفاوت بود- باید دست به ریشه ها ببریم و از این طریق به زبان و ادبیات و عمل تاریخی - طبقاتی خاص کارگران جدی و خودآگاه در طول تاریخ نظام سرمایه دست یابیم. بنابراین، اولین گام ما برای حرکت به جلو، شک و تردید در مفروضات ذهنی قبلی خودمان بود. این بار ما مجبور بودیم بدون هیچگونه پیش داوری به سراغ مکاتب و مسالک و از همه مهمتر به تاریخ مبارزه طبقاتی برویم و نقش طبقات را در اعتراضات، اعتصابات، قیام ها و جنگ ها و منافع مادی هر کدام از آنها در طول تاریخ درک کنیم. این، کاری عظیم و سنگین بود، که هیچکس به تنهایی قادر به انجام آن نیست. مهمتر از همه، در بررسی و تحلیل مسائل، دریافتیم که تنها و تنها با تحلیل طبقاتی - که آن هم بدون درک طبقاتی میسر نمی گردد- قادر خواهیم شد به ریشه های مفاهیم و معضلات اجتماعی، و براساس آن، به حرکت در راستای مبارزه تاریخی - طبقاتی دست یابیم، که لازمه این کار در دست داشتن تجارب مبارزاتی گذشتگان نیروی کار بود، تا بتوان آنها را با تجارب کنونی کارگران در یک جمع طبقاتی تجزیه و تحلیل نموده، به یک تئوری جدید دست یافت. اما در فقدان این جمع طبقاتی ناچار بودیم با توجه به ضعف، محدودیت ها و شرایط واقعی زیست خود، فقط به انتقال تجارب کارگران جدی نسل های گذشته به هم طبقه ای های خودمان اکتفا کنیم. مهمترین رویدادهای

قرن گذشته و مسائل امروز را در حد محدودتری در جمع کوچک خودمان مورد تجزیه و تحلیل طبقاتی قرار دهیم.

ما ضمن استفاده از تجارب شخصی خود در محیط کار و زیست، تعقیب روزانه اخبار و گزارشات کارگری و اخبار اقتصادی، به تشکلاتی که از سوی خود کارگران ایجاد شده و بعدها اقشار و طبقات مختلف برای تأثیرگذاری در جهت منافع خود بدان روی آورده و یا آن را تحت تأثیر قرار داده‌اند، پرداختیم. انجمن بین‌الملل کارگران را - که مارکسیست‌ها آن را به دلایلی "انترناسیونال اول" نامیده‌اند - مورد توجه قرار دادیم. آشنایی با گرایش‌های درون این تشکل و نقطه نظرات افرادی که این گرایش‌ها را نمایندگی می‌کردند، سیر حرکت این تشکیلات و اصطکاکات درون گرایش‌های فعال در این انجمن در جهت شناخت گرایش‌های امروز درون مزدوران مزدی، برای ما کمک خوبی بود. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره شورش پاریس و درس‌های آن، قیام اکتبر و نقش ضدانقلابی گرایش‌های اصلی بلشویسم (بورژوازی جدید)، اشغال کارخانه‌ها در ایتالیا از سوی کارگران و نقش بورژوازی اتحادیه‌های کارگری و حزب سوسیالیست ایتالیا در مخالفت با شوراهای تورین در سال ۱۹۲۰، قیام اسپار تاکیست‌ها در آلمان و نقش جنایتکارانه حزب سوسیال دموکرات آن کشور در به خون کشیدن کارگران جدی و رادیکال و رزوالوکزامبورگ و لیکنشست و مماشات کمینترن با سوسیال دموکرات‌های اروپا و خفه کردن کارگران اروپا، جنگ داخلی در اسپانیا و ایضاً نقش ضدانقلابی دولت شوروی در خدمت به بورژوازی جهانی، قیام چکسلواکی، پاییز داغ فرانسه و موقعیت آفرینان و اتونومیست‌ها، تلاش زیادی به خرج دادیم. این درحالی است که تقریباً آثار قابل اتکایی در این زمینه‌ها به زبان فارسی وجود ندارد. از همه مهمتر طغیان سال ۵۷ در ایران برای ما تجربه زنده‌ای بود، تا تفاوت‌های جنبش عمومی (پوپولیسیم) و مبارزه طبقاتی کارگران را بهتر درک کنیم.

لازم است قبل از اینکه به نتایج تلاش و کار و زحمت خود پردازیم، روی چند نکته تأکید کنیم:

درست است که هر کدام از ما بیش از ۲۰ سال زیست در کشورهای صنعتی

غرب تجربه داریم و تاحدودی با تجربه کشورهای مختلف آشنائی داریم، اما خمیرمایه ما در جایی چون ایران بسته شده، که تاریخاً از فقر فرهنگی در عذاب بوده و هست. منظور ما از فرهنگ، آداب و رسوم کهنه و امروز نیست. منظور ما از فرهنگ جوان بودن و کم تجربه بودن نیروی کار آن نسبت به کشورهایی است، که از ۳۰۰ سال قبل به زیر سلطه سرمایه درآمده‌اند. منظور ما از فرهنگ این است که تاریخ کشور ما را دیگران برایمان نوشتند. ملیت‌های ساکنش به جای شناخت از یکدیگر، طرز تلقی‌شان از همدیگر، مفروضات غرض‌آلود مستشرقین روسی و جهانگردان غربی است. منظور از فرهنگ، فرهنگ ناشی از اقتصاد گذشته (تولید شرقی) و اقتصاد تحمیلی منتج از تقسیم کار جهانی است، که به جای تکیه بر نیروی کار بر مواد خام - نفت - آن هم برای رفع نیازهای صنایع جهانی شکل گرفته است و براساس تقسیم کار جهانی، سرنوشت نیروی کار ایران، حتی نیروی کار مولد را - چه در صنایع مادر و چه در حوزه خدمات و حتی صنوف، مانند خود صنایع ایران، نه مستقل و قائم‌بالذات - به‌مثابه ارزش مصرفی حاشیه‌ای و خدماتی برای انباشت سرمایه جهانی، رقم زدند. به‌همین دلیل نیروی کار ایران عموماً و تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های دستگاه بوروکراسی دولتی خصوصاً، مقلدین کشورهای متروپل بوده و هستند، که در شرایط کنونی ایران (مانند اعمال تحریم‌ها علیه این کشور) شرایط فوق‌العاده‌ای را ازسرمی‌گذرانند.

بر مبنای شیوه تولید گذشته و شیوه تولید جدید (سرمایه‌دارانه)، این کشور به‌عنوان منبع مواد خام (نفت و بعدها گاز و پتروشیمی)، همواره نیاز به دولت‌های متمرکز با گرایش‌ات فاشیستی ملی‌مذهبی پیدانموده که به کمک سرکوب‌عریان، از ارزش‌اضافی مطلق دوشیده از نیروی کار ارزان، امنیت سرمایه را حفظ نماید.

به لحاظ فرهنگی، ما از درون ملتی می‌آییم که تاریخاً به خاطر ترکیب مذهب شرعی و عرفی (بار سنگین و زنجیر مردگان بر پای زندگان) از رفتار و اخلاقیات دوگانه رنج برده است. الیت سیاسی ما و بعدها نمایندگان سیاسی سرمایه در طول تاریخ نسبت به اروپایی‌ها به‌ویژه انگلیسی‌ها و روس‌ها و بعدها آمریکایی‌ها به خاطر عقب‌ماندگی‌شان در عرصه اقتصادی یک نوع عقده خودکم‌بینی داشته‌اند. اینان به‌مثابه طبقه حاکم همین عقده را به سایر طبقات و

اقشار و کل جامعه تسری داده‌اند. بخش وسیعی از روشنفکران این جامعه به‌ویژه از زمان رضاشاه در همکاری با ایدئولوگ‌های نازیسم آلمانی برای جبران این عقده برخلاف همه حقایق تاریخی، ایرانی و آن هم فارسی‌زبانانش را آریایی نامیدند. جعل آشکار در رابطه با نژاد سبب گردیده که بخش‌های وسیعی از توده‌هایی که به زبان فارسی سخن می‌گویند نسبت به سایر ملل مثل عرب‌ها، بلوچ‌ها، کردها و ترک‌های آذری و حتی لرها در ایران برخورد نژادپرستانه‌ای داشته باشند.

نتیجتاً کشوری که نه تنها مطالب کارگری در آن فقط در محدوده دیدگاه بورژوازی و انحرافی در دسترس کارگران بوده، هیچگونه مطالب تاریخی-طبقاتی حق انتشار نداشته و هرکتاب و نشریه‌ای در آن بدون مجوز از وزارت اطلاعات انتشار نمی‌یافته؛ بلکه داشتن کتاب داستان کودکان ماهی سیاه کوچولو اثر زنده‌یاد صمد بهرنگی چند ماه زندان و محرومیت اجتماعی به‌همراه داشته، رمان مادرِ ماکسیم گورکی و کتب سیاسی دیگر جای خود داشته و دارد؛ کشوری که حکم تجاوز و اعدام از دانش‌آموز تا فرزندان سیاسی خود حکومتگران در آن امری عادی بوده و هست.

به‌هر حال این کشور، که مدعی چند هزار سال تمدن بشری است، هنوز به‌اندازه انگلستان دست، تاریخ‌نگار و مترجم نداشته و در آن هیچگونه تحقیق جدی در رابطه با اقتصاد، سیاست، فرهنگ، فلسفه و از همه مهمتر نقد اقتصاد سیاسی، انجام نگرفته است. دیگران برای ما نوشته‌اند و ایدئولوژی آورده‌اند؛ آن هم توسط روشنفکران واسطه‌پریشان‌حال. هم‌اکنون نیز کسانی که کارگر نیستند، برای کارگران تئوری می‌بافند و تشکیلات می‌سازند. ما قبل از اینکه درک مارکس را بشناسیم، در مدح لنین‌ها و استالین‌ها مدیحه‌سرایی کرده‌ایم. قبل از این که فلسفه فقر را ببینیم، فقر فلسفه را خوانده‌ایم. قبل از اینکه اقتصاددانان کلاسیکی نظیر آدام اسمیت و ریکاردو را مورد مطالعه قرار دهیم، نقد آنها را از نظر گذرانده‌ایم. قبل از اینکه خود برنامه‌گوتا را بخوانیم نقد برنامه‌گوتا را بدون تعمق مورد تأیید قرار داده‌ایم. ما تاریخاً مقلدین خوبی بوده‌ایم. با در نظر گرفتن همه این ضعف‌های تاریخی، ما خود نیز تافته جدا بافته از

دیگران نبوده‌ایم! به باور طبقاتی ما تنها نقطه قوت ما سمت‌گیری حرکت تاریخی – طبقاتی ما بود، که ما را قادر ساخت تا از نقد خودمان نهراسیم! ما با نقد بی‌رحمانه طبقاتی دیدگاه‌ها و عمل گذشته خود، قادر شدیم با پذیرش شکنجه تاریخی – طبقاتی، حرکت جدیدی را آغاز کنیم. دیگر هیچ اندیشه و تئوری را کلام آخر نیافتیم و مهمتر از همه حصار ایسم‌ها را شکستیم و خود را تابع هیچ مکتب و مسلکی قرار ندادیم.

علاوه بر آنچه تاکنون مطرح نموده‌ایم، ما طی تلاش خود در ۱۰-۱۵ سال گذشته، به یافته‌های دیگری دست پیدا کرده‌ایم، که ذیلاً بسیار فشرده به مواردی از آنها اشاره می‌کنیم. بسط، تدقیق و به‌کارگیری این یافته‌ها در آثار مکتوب، کارهای تحقیقی و مقالات تحلیلی اجتماعی – اقتصادی – سیاسی آینده ما انعکاس خواهد یافت:

* تحلیل ویژگی‌های حرکت سرمایه توسط مارکس^(۱) را دستاوردی ارزشمند در راستای مبارزه تاریخی – طبقاتی نیروی کار زنده علیه کار مرده می‌دانیم. ولی علیرغم تحلیل دقیق مارکس از نظام سرمایه و بخصوص تحلیل او از نظام‌های پیشاسرمایه‌داری – که تولید را براساس نیاز چیز دیگری نمی‌دانست و بر همین اساس اخلاق برده‌داری و فئودالی را بالاتر از اخلاق سرمایه‌داری می‌شمرد، و با اینکه نسبت به احزاب نظر انتقادی داشت (یادداشت‌های انتقادی: پادشاه پروس و فرم‌های اجتماعی ۱۸۴۴) – معجزه‌آوی در عمل حزب کارگران را لازم می‌دانست (قدرت سیاسی برای به‌دست آوردن قدرت اقتصادی و در مقابل قدرت سیاسی بورژوازی) و در همین رابطه نقد برنامه گوتا را نوشت. این اشتباهات اساسی مارکس زمینه را برای تبدیل شناخت و تحلیل سرمایه به یک ایدئولوژی تحت عنوان مارکسیسم از سوی انگلس و سپس برنشتین و کائوتسکی

(۱) مانند: کشف تقسیم‌کار به شکل کار مشخص و کار مجرد و تحلیل عمیق و دقیق قانون ارزش در نظام سرمایه و مکیدن ارزش اضافی مطلق و نسبی از نیروی کار با هدف بازآنباشت سرمایه در ادامه انباشت اولیه خونبار سرمایه از دهقانان و پیشه‌وران، غصب ابزارکار و محصول کار آنها و نشان دادن به وجود آمدن نظام سرمایه براساس خون و زندگی انسان‌ها (برعکس انباشت طبیعی آدم اسمیت).

فراهم ساخت و سرانجام مارکسیسم به مثابه یک مکتب توسط لنین به عنوان آخرین سنگر بورژوازی، در خدمت سرمایه در آمد. همچنین به جای نقطه نظرات نهایی مارکس - که در چاپ فرانسه جلد نخست *کاپیتال* انتشار یافته بود - نسخه نهایی تجدید نظر شده انگلس در چاپ آلمانی و انگلیسی این اثر - که ایدئولوژی مارکسیستی را تقویت می نمود - توسط اردوگاه شوروی در سراسر جهان انتشار یافته، درک لنین از اقتصاد^(۱) برگرفته از انگلس^(۲) به جای درک اقتصادی مارکس در سراسر جهان تبلیغ و ترویج گردیده، مارکسیسم به جای تئوری های مارکس نشانده شد و حرکت سرمایه تحت سلطه طبقاتی - ایدئولوژیک حزب بورژوایی بلشویسم به عنوان نماینده مارکسیسم، ابعاد تازه ای یافت.

* آنچه که به نام "سوسیالیسم علمی" و "کمونیسم علمی" تبلیغ و ترویج شده اند، با حرکت تاریخی - طبقاتی نیروی کار انطباق ندارد. این امر از سوی روشنفکران و به ویژه روشنفکران طبقه بورژوا و اقشار خرده بورژوازی به درون و صفوف کارگران منتقل گردیده است. باورمندان به این مکتب بر این امر تأکید دارند که سوسیالیسم و کمونیسم علم هستند و باید آن را فراگرفت. تاریخ حیات نزدیک به ۶۰۰ سال نظام سرمایه، پوچی این نظر را نشان داده است. در طول تاریخ در هر دوره ما به کارگران جدی و رادیکالی برخورد می کنیم، که نیازی به این دسته از روشنفکران نداشته و ندارند. این نظر در بهترین حالت، حکومت فلاسفه و یا حکومت سلاطین و امپراتوری هایی را طلب می کند، که توسط فیلسوفان تربیت یافته باشند. ولی چرا روشنفکران بر این امر پافشاری

(۱) درکی که تماماً بر اساس رشد نیروهای مولده برای توسعه شیوه تولید سرمایه داری و یک دید اکونومیستی است و تاکنون در مکتب مارکسیسم - لنینیسم ادامه داشته و امروزه هم سوسیالیسم بازار به آن اضافه شده (نظیر آقای سمیر امین در مورد توسعه سرمایه داری چین) و همچنین به جای تحلیل و حرکت جهانی سرمایه، ارائه درک "امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه داری" در مقابل تئوری های مارکس، توسط احزاب بورژوایی "برادر" کمینترن در سراسر جهان تبلیغ و ترویج گردید.

(۲) مانند: سرمایه داری دولتی به مفهوم مالکیت اجتماعی به جای مالکیت اشتراکی، و سوسیالیسم دولتی با اقتصاد با برنامه (سرمایه های تمرکز یافته) در دست دولت.

می‌کنند؟ روشنفکران طبقات بالادست به ضعف و ناتوانی "توده‌های کارگر" اِشراف کامل دارند و به همین خاطر با طرح "سوسیالیسم علمی"، خود و احزابی را که به نام کارگران می‌سازند، به قول لنین و تروتسکی، حق تاریخی رهبری و حکومت کردن بر کارگران را دارند. ما برخلاف این نظر بورژوایی، دیگر امروز سوسیالیسم را که در آن هنوز تقسیم کار، مناسبات بورژوایی تولید (بهره‌کشی از نیروی کار)، پول به عنوان معادل عام و دولت وجود دارد، سوسیالیسم بورژوایی می‌دانیم و به باور طبقاتی ما، کمونیسم شیوه زندگی است؛ شیوه زندگی آزاد، شیوه‌ای که در آن حکومت‌کننده و حکومت‌شونده وجود ندارد. شیوه‌ای که نیاز انسان - نه به صورت طبقات - و رفع آن بدون توجه به سایر عوامل، در درجه اول قرار دارد.

* مارکسیست‌ها برای "کارگران" کسب قدرت سیاسی را تجویز می‌کنند. آنها دولت را برای خودشان می‌خواهند. وظیفه کارگران سرنگونی و روی کار آوردن دولت‌ها (جابجائی در قدرت سیاسی) نیست. آنها بایستی (بالقوه) با حرکت تاریخی - طبقاتی خود، نظام بهره‌کشی از نیروی کار را برچیده، با نابودی کالای ویژه به نام نیروی کار، بشریت و طبیعت را از دست نظام ضدانسانی و ضدطبیعی سرمایه نجات داده، به آزادی و اشتراک دست یابند.

* لنینیست‌ها، تروتسکیست و مائوئیست‌ها برای توجیه سیاست‌های بورژوایی خود آنجاکه صحبت از "کارگر" و "مبارزه طبقاتی" می‌کنند، با به رسمیت شناختن گرایشات بورژوایی در میان مزدوران مزدی، خدمت بزرگی به نظام سرمایه می‌کنند. سازش و همکاری گرایشات مختلف بورژوایی در اتحادیه‌های کارگری در سطح جهان و توهم آفرینی "چپ‌ها" در مورد این تشکلات و سازمان جهانی کار (بخوان سازمان جهانی سرمایه) نمونه روشن این همکاری طبقاتی است. استحاله سندیکای ت. ژ. ت در فرانسه و کنگره سازمان‌های صنعتی آمریکا و ده‌ها اتحادیه بزرگ در کشورهای مختلف دنیا نمونه‌های سازش طبقاتی بین گرایشات مختلف سرمایه در درون این اتحادیه‌ها علیه کارگران جدی و رادیکال بوده است. چپ‌ها بر این نظرند که "کارگران" دارای گرایش‌های متعدّدند. این بدان معناست که فروشندگان نیروی کار دارای

منافع گوناگون اند! از نظر ما کارگران جز نابودی کالای ویژه‌ای به نام نیروی کار، هیچ گرایش دیگری ندارند؛ زیرا به دلیل موقعیت طبقاتی تحمیلی، آنها برده پولند، و به علت همین بردگی، ناچارند کالای ویژه خود را بفروشند؛ یعنی در نظام سرمایه آنها موقعیتی بدتر از بردگان دارند!

* برخلاف حزب‌سازی و ایجاد یک دکان سیاسی و فرقه‌ای دیگر، ما تشکلات مستقل و آزادکارگران جدی را سنگ بنای تشکل طبقاتی برای نیروی کار می‌دانیم. استقلال طبقاتی کارگران شرط هرگونه مبارزه مستقل طبقاتی علیه سرمایه است. بدون این استقلال، همه تلاش‌ها و فداکاری‌های کارگران جدی و رادیکال از سوی سرمایه خنثی شده و اعتصابات و قیام‌ها و از خودگذشتگی‌ها نه تنها کمکی به آزادی نیروی کار نخواهد کرد؛ بلکه سرمایه را جری‌تر و قدرتمندتر خواهد ساخت. کارگران جدی با استفاده از تئوری مستقل طبقاتی و پیوند تاریخی آن عمل کرده، با تحلیل طبقاتی تجارب گذشته و حال، حرکت آینده خود را ترسیم می‌کنند. آنها نیازی به رهبری فکری و سیاسی سایر طبقات ندارند! چه باید کرده‌های لنینی از جنس کائوتسکی بزرگترین ضربه را در طول یک قرن گذشته به تشکل‌یابی طبقاتی واقعی کارگران جدی وارد کرده‌اند.

* نمایندگان سرمایه عامدانه بسیاری از واژه‌ها را از معانی واقعی آن تهی کرده، آنها را وارد فرهنگ و ادبیات کارگری نموده‌اند: مثلاً کار به جای نیروی کار، سود به جای ارزش اضافی، حقوق به جای دستمزد، انقلاب به جای قیام و طغیان سیاسی، "طبقه کارگر" به جای مزدوران مزدی، نابرابری‌های اجتماعی به جای نابرابری‌های طبقاتی، و جنبش همگانی را به جای حرکت انقلابی می‌نشانند. ما تلاش خواهیم کرد در جریان حرکت و کار خود با استدلال و تحلیل اقتصادی و طبقاتی، با فرهنگ و زبان و ادبیات طبقات دیگر مقابله کنیم.

کارگران خواهان نابودی کالای ویژه به نام نیروی کار

سپتامبر ۲۰۱۳

